

جلد چهارم

مستطاب

به اهتساب
عليه

تامل در بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا
گزارش از نفوذ انحراف در عقیده شیعه به امامت

مظلومی گم‌شده در سقیفه

جلد چهارم

بیعت امیر المؤمنین علیه السلام با خلفا

نفوذ انحراف در عقیده شیعه به امامت

به اهتمام: علی لباف

لیاف، علی، ۱۳۵۲

مظلومی گمشده در سقیفه - جلد چهارم / به اهتمام علی لیاف. تهران:

مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۲.

ISBN: 964 - 7965 - 32 - X

۲۰۰ ص.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱. علی بن ابی طالب علیه السلام، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. اثبات خلافت.

۲. سقیفه بنی ساعده، الف. عنوان، ب. عنوان: مظلومی گمشده در سقیفه.

۲۹۷/۲۵۲

BP ۲۲۲/۵/ ۲۲

م ۸۲-۲۵۰۰۵

کتابخانه ملی ایران

به سفارش:

شورای عالی حوزه علمی قم

مرکز مدیریت حوزه های علمی خاوران



شابک X-۳۲-۷۹۶۵-۹۶۴ ISBN 964 - 7965 - 32 - X

مظلومی گمشده در سقیفه - جلد چهارم

مؤلف: علی لیاف

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

حروفچینی و صفحه آرایی: شبیر

لیتوگرافی: کیان

نوبت چاپ: سوم / ۱۳۸۵

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: کیان گرافیک

وب سایت: <http://www.monir.com>

پست الکترونیک: info@monir.com

تهران، خیابان مجاهدین، چهارراه افسردار، ساختمان پزشکان، واحد ۹ - تلفن و فاکس: ۷۷۵۲۱۸۳۶ (خط ۴)

دیگر مراکز بخش: نشر نیک معارف: ۶۶۹۵۰۰۱۰ • نمایشگاه کتاب اعراف: ۲۲۲۰۸۵۲۹

نشر رایحه: ۸۸۹۷۶۱۹۸ • بخش آینه: ۳۳۹۳۰۴۹۶

۲۰۰۰ تومان

قیمت دوره چهارجلدی ۹۹۰۰ تومان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تقدیم بہ

حضرت زہراؑ را سلام اللہ علیہا

کہ تا لحظہ شہادتش،

بیشترین رنج ما را از سقیفہ کشید.

کروا طرح و تحقیق فاطمیہ

کتاب مناظره بین شیعه و سنی
شب های پیشاور
کتاب های تیجانی
امامت و سیاست و کتاب های تاریخی
در سایت زیر موجود است
www.funpic.persianguig.ir

فهرست

فصل یکم: بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا

- انگیزه این تحقیق ۱۳
- گفتار یکم: عدم رضایت امیرالمؤمنین علیه السلام از خلافت ابوبکر ۱۷
- اسناد تاریخی ۱۸
- جمع‌بندی ۲۴
- معنای سکوت چیست؟ ۲۶
- معنای بیعت چیست؟ ۲۸
- نتیجه‌گیری ۳۰
- تذکر ۳۰
- تباین سکوت با بیعت ۳۱
- شرایط تحقق بیعت چیست؟ ۳۴
-
- گفتار دوم: چگونگی تلاش برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ۳۹
- انگیزه دستگاه خلافت برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام ۴۱
- نگاهی به اسناد و مدارک تاریخی اهل سنت ۴۲

۴۲	واقدي (متوفى ۲۰۷)
۴۲	سند شماره ۱
۴۳	نصرین مزاجم (متوفى ۲۱۲)
۴۳	سند شماره ۲
۴۴	سند شماره ۳
۴۴	سند شماره ۴
۴۶	ابن قتیبه دینوری (متوفى ۲۷۶)
۴۶	سند شماره ۵
۴۷	بلادری (متوفى ۲۷۹)
۴۷	سند شماره ۶
۴۷	سند شماره ۷
۴۸	محمد بن جریر بن یزید طبری شافعی (متوفى ۳۱۰)
۴۸	سند شماره ۸
۴۸	سند شماره ۹
۴۹	ابن عبد ربه (متوفى ۳۲۸)
۴۹	سند شماره ۱۰
۴۹	ابن اثیر (متوفى ۶۳۰)
۴۹	سند شماره ۱۱
۵۰	ابن ابی الحدید (متوفى ۶۵۶) به نقل از ابوبکر جوهری (متوفى ۳۲۳)
۵۰	سند شماره ۱۲
۵۰	سند شماره ۱۳
۵۱	نتیجه گیری
۵۵	تلاش مهاجمان جهت اخذ بیعت اجباری از امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> به کجا انجامید؟
۵۵	سند شماره ۱
۵۶	سند شماره ۲
۵۷	سند شماره ۳
۵۸	سند شماره ۴

فهرست * ۷

- ۶۰ سند شماره ۵)
- ۶۰ سند شماره ۶)
- ۶۲ سند شماره ۷)
- ۶۳ اهل سنت این ماجرا را چگونه نقل می‌کنند؟
- ۶۳ سند شماره ۸)
- ۶۶ جمع‌بندی اسناد هشت‌گانه
- ۶۸ تذکر
- ۶۹ جمع‌بندی نهایی
- ۷۱ نتیجه‌گیری نهایی
- ۷۳ گفتار سوم: عدم رضایت عمومی از خلافت ابوبکر
- ۷۳ اسناد تاریخی
- ۷۶ نگاهی دیگر به اسناد تاریخی بیعت عمومی با ابوبکر
- ۷۶ سند شماره ۱)
- ۷۶ سند شماره ۲)
- ۷۷ سند شماره ۳)
- ۷۸ سند شماره ۴)
- ۷۹ سند شماره ۵)
- ۷۹ سند شماره ۶)
- ۸۰ سند شماره ۷)
- ۸۰ سند شماره ۸)
- ۸۱ سند شماره ۹)
- ۸۲ سند شماره ۱۰)
- ۸۲ سند شماره ۱۱)
- ۸۵ گفتار چهارم: تلاش برای اثبات وقوع بیعت مختارانه پس از شهادت زهراء علیها السلام
- ۸۵ تبیین شبهه

- ۸۶ نقش این شبهه در هدم غضب حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر
- ۸۹ انگیزه اهل سنت برای اثبات وقوع این بیعت چیست؟
- ۹۱ اهل سنت ماجرای این بیعت را چند گونه نقل می‌کنند؟
- ۹۲ نقد نقل‌های سه گانه اهل سنت درباره بیعت مختارانه
- ۹۲ بررسی و نقد نقل‌های مربوط به ماجرای ارتداد عرب (گونه اول)
- ۹۳ نقل اهل سنت درباره وقوع بیعت به دلیل ارتداد عرب، قابل اعتماد نمی‌باشد
- ۹۳ الف) بررسی اعتبار این نقل
- ۹۵ بررسی صحت وقوع جنگ ابرق و حوادث پس از آن
- ۹۸ نتیجه
- ۹۹ ب) بررسی دلالت این نقل
- ۹۹ ادامه بررسی صحت وقوع جنگ ابرق و حوادث پس از آن
- ۱۰۳ نتیجه
- ۱۰۴ نگاهی دیگر به ماجرای ارتداد عرب
- ۱۰۸ نتیجه‌گیری
- ۱۰۹ سه نتیجه‌گیری اصلی از بررسی‌های صورت گرفته درباره ماجرای ارتداد عرب
- ۱۱۰ در حاشیه بررسی ماجرای ارتداد عرب
- ۱۱۳ تذکر پایانی
- ۱۱۵ بررسی و نقد نقل‌های مربوط به نامه امیرالمؤمنین علیه السلام (گونه دوم)
- ۱۱۵ الف) نگاهی به فرازهای مورد استناد در این نامه
- ۱۱۷ الف - ۱) تذکری درباره کتاب الغارات
- ۱۱۷ الف - ۲) تذکری درباره وجوه مشترک نقل‌های ابن قتیبه و ثقفی کوفی
- ۱۱۹ ب) نگاهی به ماجرای نگارش این نامه
- ۱۱۹ ب - ۱) جمع‌بندی
- ۱۲۱ ج) نگاهی به اعتبار منابعی که این نامه را نقل کرده‌اند
- ۱۲۳ ج - ۱) شواهد وقوع تحریف در کتاب «الغارات»
- ۱۲۸ ج - ۲) نتیجه حاصل از بررسی شواهد فوق
- ۱۲۹ د) نگاهی به عدم توجه بلاذری به متن نامه امیرالمؤمنین علیه السلام

- سه نتیجه‌گیری اصلی از بررسی‌های صورت گرفته درباره نامه امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۳۲
- در حاشیه بررسی نامه امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۳۵
- بررسی و نقد نقل‌های مربوط به ماجرای ملاقات خصوصی امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۳۶
- با ابوبکر (گونه سوم) ۱۳۶
- نقل شماره ۱) ۱۳۶
- نقل شماره ۲) ۱۳۸
- نکات شگفتی‌آفرین در این ماجرا که هریک به تنهایی نشانه بطلان این دو نقل می‌باشد ۱۳۹
- الف) کُرنش برای آشتی با ابوبکر! ۱۳۹
- ب) تصدیق فضیلت برای ابوبکر! ۱۳۹
- ج) خلافت خیری بود که خداوند به ابوبکر عطا فرمود! ۱۴۰
- د) پذیرش صدقه بودن میراث پیامبر صلی الله علیه و آله! ۱۴۰
- ه) پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را بر دیگران مقدم داشتند! ۱۴۰
- تبعات و نتایج انحرافی استناد به این نقل‌های دروغین ۱۴۱
- تاریخ چه می‌گوید؟ ۱۴۳
- سند شماره ۱) ۱۴۳
- سند شماره ۲) ۱۴۵
- سند شماره ۳) ۱۴۶
- سند شماره ۴) ۱۴۷
- جمع بندی نهایی درباره ادعای اهل سنت مبنی بر وقوع بیعتی مختارانه ۱۴۹

فصل دوم: نفوذ انحراف در عقیده شیعه به امامت

- گفتار یکم: امامت و خلافت از دیدگاه اهل سنت ۱۵۵
- اهل سنت معتقداند که امامت و خلافت به معنای حکومت است! ۱۵۵
- تعریف اول) ۱۵۵
- تعریف دوم) ۱۵۶
- اهل سنت معتقداند که امامت و خلافت منصبی انتخابی است! ۱۵۹

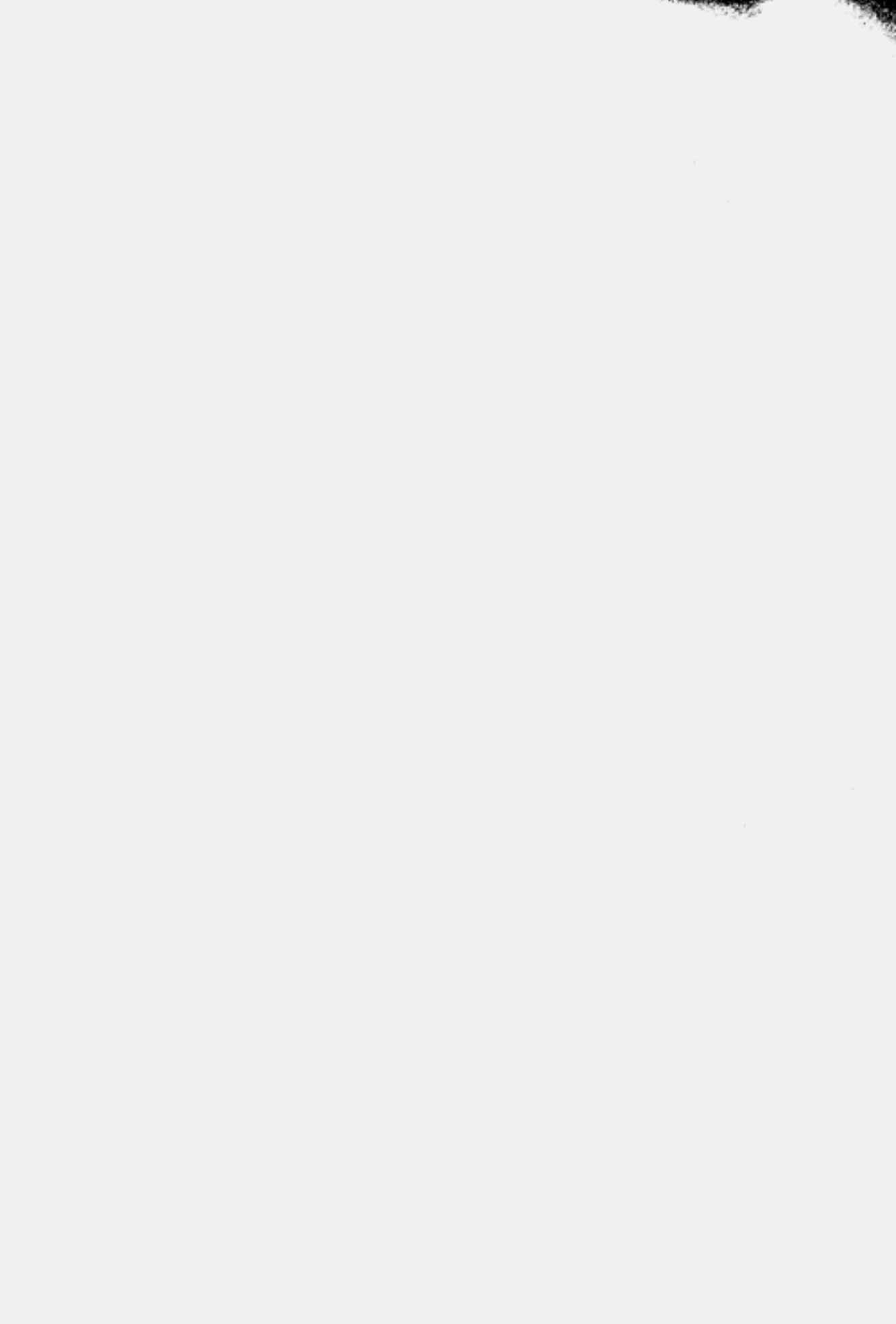
- ۱۶۱ جمع‌بندی
- ۱۶۲ اهل سنت معتقداند که حصول قدرت برای شکل‌گیری خلافت کافی است!
 اهل سنت معتقداند که هر شیوه و طریقی که به تحقق سلطه و سیطره بیانجامد،
 یکی از راه‌های انعقاد خلافت محسوب می‌شود! ۱۶۶
- ۱۶۹ اهل سنت معتقداند که امام و خلیفه می‌تواند ظالم و فاجر باشد!
 ۱۷۲ اهل سنت معتقداند که مباحث امامت و خلافت جزء فروع دین می‌باشد!
 ۱۷۵ اهل سنت معتقداند که مباحث امامت و خلافت از فروع بی‌اهمیت می‌باشند!
- ۱۷۷ گفتار دوم: تفسیرهای سنی‌گرایانه از امامت و ولایت
 تجدیدنظرطلبان در عقاید شیعه معتقداند که امامت و ولایت به معنای
 حکومت است! ۱۷۷
 تجدیدنظرطلبان در عقاید شیعه معتقداند که امامت و ولایت (حکومت)
 منصبی انتخابی است! ۱۷۹
 تجدیدنظرطلبان در عقاید شیعه معتقداند که تنها راه انعقاد امامت و ولایت
 (حکومت) شورا و بیعت است! ۱۸۲
 تجدیدنظرطلبان در عقاید شیعه معتقداند که شورا و بیعت منشأ مشروعیت
 امامت و ولایت (حکومت) است! ۱۸۶
- ۱۹۱ تبعات انحرافی این شبهه در مبحث حکومت علوی
 نخستین نتیجه غلط ۱۹۱
 دومین نتیجه غلط ۱۹۲
 سومین نتیجه غلط ۱۹۳
 یادآوری: تبیین جایگاه بیعت در نظام امامت انتصابی ۱۹۵

خاتمه: آسیب‌شناسی ولایت و هشدار حضرت زهرا (ع)

- ۱۹۷ درباره‌ی آغاز انحراف در عقیده به امامت

فصل یکم

بیعت امیر المؤمنین علیہ السلام با خلفا



انگیزه این تحقیق

یکی از روش‌هایی که جهت خارج ساختن خلافت ابوبکر از حصار غصب، مورد توجه قرار گرفته و با بیان‌های متنوعی تکرار می‌شود؛ ادعای بیعت نمودن امیرالمؤمنین (علیه السلام) با ابوبکر است. چنانچه اظهار شده:

«البته آن علی را نمی‌شناسم که می‌گویند طناب بر گردنش آویختند و خانه‌اش را ویران کردند تا به بیعت تن داد که علی مرد چنین ذلت‌هایی نبود. علی خردمندانه بیعت کرد و بر بیعتش استوار ماند...»^۱

«رضایت! و بیعت! آن حضرت با خلفا نیز دلالت دارد بر این که حکومت ایشان از دیدگاه علی (ع) نامشروع تلقی نشده است.»^۲

«... پس از مدتی با بیعت! خویش نقایص و کمبودهای کارشان را مرتفع ساخته و مشروعیّت! خلیفه را تکمیل فرمود.»^۳

۱ - مزگان ایلانلو: نوشتار مندرج در روزنامه شرق، مورخ ۱۴ آبان ۱۳۸۳ (مصادف با ۲۰ رمضان ۱۴۲۵).

۲ - مصطفی حسینی طباطبایی: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص ۱۷۶.

۳ - همو: پاورقی بر کتاب «شاهراه اتحاد»، ص ۲۸ - ۲۹.

«علی(ع) بنابر مصالحی با حکومت شیخین موافقت! و بیعت! نموده است.»^۱

«رفتار علی(ع) و اولاد گرامی آنحضرت با خلفاء راشدین بنحوی بوده که با بیعت! و موافقت! قرین شده است.»^۲

از آن جایی که مطرح کنندگان این ادعا (یعنی: وقوع بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر!)^۳ قصد دارند:

الف) در پوشش بیعت حضرت امیر علیه السلام با ابوبکر، رضایت و موافقت آن حضرت علیه السلام از خلافت او را به کرسی بنشانند.

ب) به پشتوانه همین ادعا، غاصبانه بودن خلافت ابوبکر را از اذهان عمومی پاک نموده و آن را مشروع (یعنی مورد رضایت خدای متعال) جلوه دهند.

لذا بر آن شدیم تا به بررسی تاریخی این ادعا پردازیم.

همچنین در ضمن این بررسی‌ها به ارزیابی دو ادعای دیگر خواهیم پرداخت که عبارت‌اند از:

۱) ادعاهایی که منشأ بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام را مقبولیت مردمی حکومت ابوبکر می‌دانند!

۲) ادعاهایی که پذیرش موجودیت حکومت ابوبکر (منهای پذیرش مشروعیت و مقبولیت آن) را دلیل بیعت آن حضرت علیه السلام با

۱ - همو: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص ۱۶۷.

۲ - همو: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص ۱۶۳.

۳ - هر چند که نحوه سوءاستفاده از این ادعا، به نوع کژاندیشی مطرح کننده آن درباره رابطه میان «امامت و خلافت» بستگی دارد؛ ولی هر کدام از این شیوه‌ها (اعم از نگاه سنیان که از دیرباز مطرح بوده، یا تفسیر سنی مآبانه از عقاید شیعه - که پس از دوران مشروطه رواج بیشتری یافته -) در نهایت، (به نوعی) خلافت ابوبکر را از حصار غصب بیرون آورده و نفی نامشروع بودن آن را به دنبال می‌آورد.

ابوبکر جلوه می دهند!

لذا در این تحقیق، به طور هم زمان و موازی با هم، به ارزیابی همه زیربناها و منشأهای مطرح شده برای بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر می پردازیم؛ که به ترتیب عبارت اند از:

منشأ یکم: مشروعیّت الهی (حقانیت الهی).

منشأ دوم: مقبولیت مردمی (حقانیت عرفی).

منشأ سوم: موجودیت (امر واقع).

در این راه، بار دیگر اسناد تاریخی مربوط به این ادعا را مرور می نمایم تا با دقت بیشتر، «میزان رضایت و موافقت حضرت علی علیه السلام از حکومت ابوبکر» را بیابیم.

چراکه موضوع فوق (در همه این قبیل ادعاها) علت اصلی انجام بیعت با ابوبکر تلقی شده است.

بدین ترتیب می توانیم میزان اعتقاد امیرالمؤمنین علیه السلام به مشروعیّت، مقبولیت و موجودیت خلافت ابوبکر را مورد ارزیابی قرار داده و اعتبار علمی آنها را با توجه به مدارک تاریخی بیازماییم.



گفتار یکم

عدم رضایت امیرالمؤمنین علیه السلام از خلافت ابوبکر

شکی نیست که اگر خلافت ابوبکر (تحت هر یک از عناوین سه گانه مشروعیت، مقبولیت یا موجودیت) مورد رضایت و موافقت حضرت علی علیه السلام بود، آن حضرت علیه السلام نه تنها از بیعت نمودن با ابوبکر به شدت امتناع نمی ورزید؛ بلکه فراتر از آن، هرگز در مسیر «قیام به سیف» جهت براندازی حکومت او قدم برنداشته و با عزمی راسخ به دنبال سرنگونی او از مسند خلافت نبود.^۱

۱ - استنصارهای شبانه حضرت علی علیه السلام که با حضور حضرت زهرا علیها السلام صورت می پذیرفت، از نمونه های این تلاش گسترده می باشد.

ر.ک: ابن قتیبه: الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۹؛ ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۳ و ج ۲، ص ۴۷.

اسناد تاریخی

موسی بن عقبه (متوفی ۱۴۱) از ابن شهاب زهری نقل می‌کند:
 «إِنَّ رِجَالًا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ غَضِبُوا فِي بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ، مِنْهُمْ عَلِيُّ وَ
 الزُّبَيْرُ... وَ مَعَهُمَا السَّلَاحُ...^۱
 در بیعت با ابوبکر، تعدادی از مهاجرین از جمله علی و زبیر،
 در حالی که سلاح به همراه داشتند به خشم آمدند.»

ابن میثم بحرانی (متوفی ۶۷۹) از کتاب «وقعة صفین»، تألیف
 نصر بن مزاحم منقری (متوفی ۲۱۲) نقل می‌کند که حضرت امیر علیه السلام
 فرمودند:

«لَوْ وَجَدْتُ أَرْبَعِينَ ذَوِي عَزْمٍ لَقَاتَلْتُ.^۲
 اگر چهل نفر یارِ ثابت قدم می‌داشتم، می‌جنگیدم.»

ابن ابی‌الحدید معتزلی (متوفی ۶۵۶) این عبارت را بدین‌گونه از آن
 حضرت علیه السلام نقل کرده است:

«لَوْ وَجَدْتُ أَرْبَعِينَ ذَوِي عَزْمٍ!^۳
 اگر چهل یارِ ثابت قدم می‌داشتم!»

۱ - [کتاب مغازی او به دست ما نرسیده است؛ ولی برخی راویان این نقل عبارت‌اند از:
 کلاعی اندلسی (متوفی ۶۳۴): الاکتفاء، ج ۲، ص ۳۴۶.
 محب طبری (متوفی ۶۹۴): الرياض النضرة، ج ۱، ص ۲۴۱.
 دیار بکری (متوفی ۹۸۲): تاریخ الخميس، ج ۲، ص ۱۶۹.]
 ۲ - ابن میثم بحرانی: شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۶-۲۷.
 ۳ - ابن ابی‌الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۲.

گفتار یکم: عدم رضایت امیرالمؤمنین علیه السلام از خلافت ابوبکر * ۱۹

وی پس از اشاره به ثبت این عبارت در کتاب «وقعة صفین» می‌نویسد:

«وَذَكَرَهُ كَثِيرٌ مِنْ أَزْبَابِ السَّيْرَةِ.

تعداد زیادی از سیره نویسان [این جمله] را نقل کرده‌اند.^۱ او همچنین در کتاب خود، متن نامه‌ای را آورده که معاویه در آن، این عبارت را از زبان حضرت علی علیه السلام نقل می‌کند:

«لَوْ وَجَدْتُ أَزْبَعِينَ ذَوِي عَزْمٍ مِنْهُمْ لَنَاهَضْتُ الْقَوْمَ.»^۲

اگر چهل یارِ ثابت قدم از ایشان می‌داشتم، با آنان به جنگ برمی‌خاستم.»

۱ - متن نوشتار ابن ابی الحدید چنین است:

«فَأَمَّا قَوْلُهُ: (لَمْ يَكُنْ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي فَطَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ) فَقَوْلُ مَا زَالَ عَلِيُّ علیه السلام يَقُولُهُ، وَ لَقَدْ قَالَهُ عَقِيبَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ: لَوْ وَجَدْتُ أَزْبَعِينَ ذَوِي عَزْمٍ! ذَكَرَ ذَلِكَ نَصْرُنِي مُرَاجِمٍ فِي كِتَابِ صَفِينٍ وَ ذَكَرَهُ كَثِيرٌ مِنْ أَزْبَابِ السَّيْرَةِ. إِنَّمَا هِيَ سَخْنٌ رَاكِهِ: هِيَ يَأُورِي جِزَّ أَهْلِ بَيْتِهِمْ نَدَاغَمَانٍ، لَذَاغَمَانٍ مَرِغٍ إِيشَانِ رَا دَاشْتَمِ؛ عَلِيُّ علیه السلام هَمَارِهِ مِي فَرَمُود.

و نیز پس از وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای کاش چهل یارِ ثابت قدم می‌داشتم.

این قول را نصر بن مزاحم در کتاب صفین و تعداد زیادی از سیره نویسان نقل نموده‌اند.»

همان طور که ملاحظه می‌فرمایید عبارتی که ابن ابی الحدید نقل کرده و به ثبت آن توسط بسیاری از تاریخ‌نگاران اذعان دارد، ناقص بوده و انتهای آن حذف شده است.

لذا معلوم نمی‌باشد که در صورت فراهم بودن یارانِ ثابت قدم، حضرت امیر علیه السلام تصمیم به انجام چه کاری داشتند؟

جالب است که عبارت مندرج در چاپ موجود از کتاب «وقعة صفین» که با تحقیق عبدالسلام محمّد هارون چاپ شده، چنین می‌باشد:

«لَوْ اسْتَمْتَكَنْتُ مِنْ أَزْبَعِينَ زَجَلًا... فَذَكَرْتُ أَمْرًا... ای کاش چهل مرد در اختیارم بود؛ سپس مطلبی را فرمود.»

(مبتقری: وقعة صفین، ص ۱۶۳)

۲ - ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۷.

[این نامه، از سوی معاویه و خطاب به حضرت علی علیه السلام نگاشته شده است.]

عزم راسخ امیرالمؤمنین علیه السلام در مسیر «قیام به سیف» چنان بود که وقتی - بنا به مصالحی که خود بر شمردند^۱ - نامیدانه خانه نشینی را برگزیدند، فرمودند:

«وَأَيْمُ اللَّهِ، لَوْ لَا مَخَافَةُ الْفُرْقَةِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَ أَنَّ يَعُودَ الْكُفْرَ وَ
يَبُورَ الدِّينَ لَكُنَّا عَلَى غَيْرِ مَا كُنَّا لَهُمْ عَلَيْهِ.»^۲

اگر ترس از تفرقه بین مسلمانان و بازگشت آنان به سوی کفر و بیم از نابودی دین اسلام نبود؛ با آنان به گونه‌ای دیگر از آنچه که با آنان رفتار نمودیم، رفتار می‌کردیم.

«وَأَيْمُ اللَّهِ، فَلَوْ لَا مَخَافَةُ الْفُرْقَةِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ أَنْ يَعُودُوا إِلَى
الْكُفْرِ لَكُنَّا غَيْرِنَا ذَلِكَ مَا اسْتَطَعْنَا.»^۳

و قسم به خدا! اگر ترس از تفرقه بین مسلمانان نبود که به دلیل آن به کفر بازگردند، ما با هر آنچه می‌توانستیم [حکومت] را تغییر می‌دادیم.

منابع شیعی حاکی از آن‌اند که عدم موافقت و نارضایتی امیرالمؤمنین علیه السلام از حکومت ابوبکر به حدی بود که حتی برای

۱ - امام باقر علیه السلام در تشریح این مصالح فرمودند:

«إِنَّ النَّاسَ لَمَّا صَنَعُوا مَا صَنَعُوا إِذْ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ، لَمْ يَمْنَعْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مِنْ أَنْ يَدْعُوَ إِلَى نَفْسِهِ إِلَّا نَظَرُوا لِلنَّاسِ وَ تَخَوُّفًا عَلَيْهِمْ أَنْ يَرْتَدُّوا عَنِ الْإِسْلَامِ، فَيَعْبُدُوا الْأَوْثَانَ وَ لَا يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صلوات الله عليه ... زمانی که مردم با ابوبکر بیعت کردند، چیزی مانع نشد که امیرالمؤمنین علیه السلام مردم را به سوی خود فرا بخواند مگر دلسوزی به حال مردم و ترس از ارتدادشان از اسلام که به پرستش بت‌ها بپردازند و شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبر صلوات الله عليه را منکر شوند.»

(ثقة الاسلام کلینی: کافی، ج ۸، ص ۲۹۵؛ شیخ طوسی: امالی، ص ۲۳۰)

۲ - ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۰۷.

۳ - شیخ مفید: الجمل، ص ۴۳۷.

گفتار یکم: عدم رضایت امیرالمؤمنین علیه السلام از خلافت ابوبکر * ۲۱

لحظه ای برپا بودنش را بر نمی تافتند؛ چه رسد به آن که بخواهند به دلیل رضایت از آن، با ابوبکر بیعت نمایند.

چنانچه فرمودند:

«... أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ كَانَ لِي عِدَّةُ أَصْحَابِ طَالُوتَ أَوْ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ - وَ هُمْ أَعْدَاؤُكُمْ - لَضَرَبْتُكُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّى تَوَلَّوْا إِلَى الْحَقِّ وَ تَنِيْبُوا لِلصُّدُقِ، فَكَانَ أَرْتَقَ لِلْفَتَقِ وَ أَخَذَ بِالرَّفْقِ، أَلَلَّهُمْ فَأَحْكَمَ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ.»

قال: ثُمَّ خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَمَرَّ بِصَيْرَةٍ^۱ فِيهَا نَحْوُ مِنْ ثَلَاثِينَ شَاةً، فَقَالَ: وَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ لِي رِجَالًا يَنْصَحُونَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لِرَسُولِهِ بِعَدَدِ هَذِهِ الشِّيَاةِ، لَأَزَلْتُ ابْنَ أَكِلَةَ الذُّبَابِ^۲ عَنْ مُلْكِهِ.

قال: فَلَمَّا أَمْسَى بَايَعَهُ ثَلَاثُ مِئَةٍ وَ سِتُونَ رَجُلًا عَلَى الْمَوْتِ، فَقَالَ لَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: أَعَدُّوا بِنَا إِلَى أَحْجَارِ الزَّيْتِ^۳ مُحَلَّقِينَ. وَ حَلَّقَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَمَا وَفَى مِنْ الْقَوْمِ مُحَلَّقًا إِلَّا أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ وَ حَدَيْقَةُ بْنُ الْيَمَانِ وَ عَمَارُ بْنُ يَاسِرٍ وَ جَاءَ سَلْمَانُ فِي آخِرِ الْقَوْمِ.

۱ - [خظيرة تُتخذ من الججاجة و أغصان الشجرة للغمم و البقر.]

حظيره مکانی از سنگ و شاخه های درختان است که برای نگهداری گاو و گوسفند استفاده

می شود.]

۲ - [جمع ذباب و کنی بابن اکلیتها عن سلطان الوقت قالهم كانوا في الجاهلية يأكلون من كل خبيث

نأوم.]

جمع ذباب و مقصودش از کنیه پسر مگس خور، پادشاه وقت بود؛ چرا که آنان در جاهلیت هر چیز

نایسند و کنیفی را که به دست می آوردند، می خوردند.

ر. کد: عبدالامیر فاطمی نجفی: الاسرار فیما کنی و عرف به الاسرار، ج ۱، ص ۱۰، حرف الألف.]

۳ - [محلّی در شهر مدینه.]

فَرَفَعَ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ:

... لَوْلَا عَهْدٌ عَهْدُهُ إِلَى النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ ﷺ لَأَوْرَدْتُ الْمُخَالِفِينَ
خَلِيجَ الْمُنْبِيَةِ وَ لَأَرْسَلْتُ عَلَيْهِمْ شَائِبَ صَوَاعِقِ الْمَوْتِ وَ عَنْ
قَلِيلٍ سَيَعْلَمُونَ^۱.

قسم به خدا! اگر به تعداد یاران طالوت یا اصحاب پیامبر در
جنگ بدر - که با شما دشمن می‌بودند - یار می‌داشتم، با شمشیر
با شما می‌جنگیدم تا رو به سوی حق کرده و به راستی به آن باز
گردید که در این صورت گسستگی [شما] بهتر به هم می‌آمد و
پیوسته می‌شد و [برای شما] ملایم‌تر و با رأفت بیشتری همراه
می‌بود.

خدایا! به حق و راستی بین ما حکم فرما که تو بهترین
حکم‌کنندگان.

راوی گفت: سپس از مسجد خارج شد و از کنار آغلی عبور کرد
که در آن حدود سی عدد گوسفند بود؛ فرمود: قسم به خدا! اگر
به تعداد این گوسفندان مردانی داشتم که در دوستی با خدا و
رسولش صادق و خالص بودند، پسر مگس خور را از حکومتش
ساقط می‌کردم.

راوی گفت: شب که شد سیصد و شصت نفر تا پای مرگ با او
بیعت کردند.

آن‌گاه امیرالمؤمنین علیه السلام به ایشان فرمود: فردا صبح با سرهای
تراشیده در [محلّه] احجارالزیت حاضر شوید و

گفتار یکم: عدم رضایت امیرالمؤمنین علیه السلام از خلافت ابوبکر * ۲۳

امیرالمؤمنین علیه السلام سر خود را تراشید؛ اما از آن قوم جز ابوذر و مقداد و حذیفه بن یمان و عمار بن یاسر و سپس سلمان، به عهد خود وفا نمودند.

آن‌گاه [حضرت علی علیه السلام] دستانش را به سوی آسمان بالا برد و فرمود:

اگر نبود پیمانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از من گرفته بود، مخالفان را در دریای آرزوهایشان منحرف می‌کردم و باران‌هایی از صاعقه‌های مرگ بر سرشان نازل می‌نمودم و البته به زودی خواهند دانست.»

جمع بندی

ابن میثم بحرانی (متوفی ۶۷۹) در این باره می نویسد:

«فَإِنَّ أَمْرَ السَّقِيفَةِ وَ مَا جَرَى بَيْنَ الصَّحَابَةِ مِنَ الْإِخْتِلَافِ وَ تَخَلُّفِ عَلِيِّ عليه السلام عَنِ الْبَيْعَةِ أَمْرٌ ظَاهِرٌ لَا يُدْفَعُ وَ مَكْشُوفٌ لَا يَتَّقَعُ... وَ كُلُّ ذَلِكَ مِمَّا تَقْضِي الضَّرُورَةَ مَعَهُ بِوُقُوعِ الْخِلَافِ وَ الْمُنَافَسَةِ بَيْنَهُمْ. وَ الْحَقُّ أَنَّ الْمُنَافَسَةَ كَانَتْ ثَابِتَةً بَيْنَ عَلِيِّ عليه السلام وَ بَيْنَ مَنْ تَوَلَّى أَمْرَ الْخِلَافَةِ فِي زَمَانِهِ وَ الشُّكَايَةُ وَ التَّظَلُّمُ الصَّادِرُ عَنْهُ فِي ذَلِكَ أَمْرٌ مَعْلُومٌ بِالتَّوَاتُرِ الْمَعْنَوِيِّ...^۱»

داستان سقیفه و اختلافاتی که بین صحابه رخ داد و روی گرداندن علی عليه السلام از بیعت، مطلبی واضح است که نمی توان آن را رد نمود و پوشیده ساخت... و این امور از اموری است که لاجرم به اختلاف و رقابت بین آنان منجر می شد.

۱- ابن میثم بحرانی: شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵۲.

گفتار یکم: عدم رضایت امیرالمؤمنین علیه السلام از خلافت ابوبکر * ۲۵

حقّ آن است که این چشم داشت به خلافت، بین علی علیه السلام و کسی که متولّی امر خلافت در زمان او شد، وجود داشت و شکوه و دادخواهی او [حضرت علی علیه السلام] در این باب موضوعی است که به تواتر معنوی، روشن و ثابت شده است.

بنابراین می توان گفت:

سخنان و اقدامات آن حضرت علیه السلام در مواجهه با خلافت ابوبکر، در تعارض آشکار و شدیدی با ادّعی «موافقتِ وی با خلافت ابوبکر» قرار دارد. امتناع شدید ایشان علیه السلام از قبولِ انجامِ بیعت با ابوبکر که در نهایت، هجوم نظامی به خانه وحی، ورود مهاجمان به خانه فاطمه علیها السلام، ایراد ضرب و جرح به حضرت زهرا علیها السلام و شهادت فرزندش حضرت محسن علیه السلام را در پی داشت، نشان دهنده آن است که:

امیرالمؤمنین علیه السلام حتی پس از ناامیدی از امکان «قیام به سیف» و دست کشیدن از اقدام عملی جهت سرنگون ساختن آن؛ همچنان موجودیتِ خلافت ابوبکر را نپذیرفته بودند.

بدیهی است که چنین امتناعی، هرگز با ادّعی موافقتِ ایشان با خلافت ابوبکر و پذیرفتن آن - تحت هر عنوانی - قابل جمع نمی باشد. بنابراین می توان گفت:

امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ گونه رضایتی از خلافت ابوبکر نداشته و به هیچ وجه با آن موافق نبوده اند.

در نتیجه:

خلافت ابوبکر از نظر ایشان نامشروع و غاصبانه بوده و نه تنها فاقد هرگونه مشروعیت می باشد؛ بلکه فاقد مقبولیت و حتی موجودیت نیز هست.

معنای سکوت چیست؟

همان طور که در فصل یکم از جلد دوم این مجموعه ملاحظه فرمودید، امیرالمؤمنین علیه السلام بنا بر مصالح و حکمت‌هایی که برخی از آن‌ها را بر شمردیم، به ناچار «سکوت» را جایگزین «قیام به سیف» نمودند. به این معنا که ایشان، مجبور به تحمل شرایط حاکم و پذیرش تلخ و ناخواسته امور زیر گردیدند:

(الف) عدم اقدام به قیام مسلحانه علیه خلافت ابوبکر و عدم تدارک مقدمات آن.

(ب) صرف‌نظر از مقاومت سرسختانه و اقدامات افشاگرانه در برخی امور.

(ج) عدم مخالفت همه جانبه با هر آنچه به نحوی با خلافت ابوبکر مرتبط بود. (عدم مخالفت صریح و آشکار با برخی امور؛ عدم موضع‌گیری علنی علیه برخی امور)

گفتار یکم: عدم رضایت امیرالمؤمنین علیه السلام از خلافت ابوبکر * ۲۷

در عین حال تحمل موارد فوق، همراه با «اظهار بر حق بودن و مظلوم واقع شدن ایشان» صورت می‌پذیرفت و بنا به فرموده خودشان، همچون «خاری در چشم و استخوانی در گلو»^۱ تلخ و رنج‌آور بود.

بنابراین التزام به رعایت موارد فوق، یعنی: «عدم تنازع و کشمکش با متولیان امور» که از آن به «سکوت» تعبیر می‌شود؛ هرگز به معنای موافقت با خلافت ابوبکر - تحت هیچ یک از عناوین مشروعیت، مقبولیت و موجودیت - نمی‌باشد.

همچنین «پذیرش سکوت و ترک قیام به سیف» هیچ‌گونه پیوستگی و ملازمه‌ای با اقدام به انجام بیعت ندارد؛ هر چند که با تفسیرهای غلط از سکوت آن حضرت علیه السلام ادعا شود:

«علی خود را برای حکومت حق می‌دانست اما با ابوبکر به خاطر مصالح مسلمین و یک امر واقع بیعت کرد.»^۲

حال آن که باید پرسید:

این «امر واقع» در چه زمانی، به چه دلایلی و تحت چه شرایطی پذیرفته شد؟

و آیا چنین پذیرشی مستلزم بیعت نمودن با حاکم است؟ یا به دلیل تفاوتی که میان معنای سکوت و بیعت وجود دارد، ملازمه‌ای میان این دو نیست و کاربرد واژه بیعت در این قبیل اظهارات خطا می‌باشد.

۱ - «فَصَبْرٌ وَ فِي الْعَيْنِ قَذَى وَ فِي الْخَلْقِ شَجَأٌ. پس در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتم صبر نمودم.» (سید رضی: نهج البلاغه، خطبة شقیقته).

۲ - محمد هادی معرفت: روزنامه زاهدان، مورخ ۱۲ مهر ۱۳۸۲.

معنای بیعت چیست؟

جهت آشنایی شما با مفهوم بیعت (یعنی آن چه که ادعا می شود میان امیرالمؤمنین علیه السلام و ابوبکر رخ داده است) و دریافتن پاسخ به این سؤال که «چرا نظام خلافت در تلاش برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام بود»، توجه شما را به تعریف جامعی در این زمینه جلب می نمایم:

ابن خلدون (متوفی ۸۰۸) در کتاب «مقدمه» اش می نویسد:

«بیعت عبارت از پیمان بستن بفرمانبری و طاعت است.

بیعت کننده با امیر خویش پیمان می بست که در امور مربوط بخود و مسلمانان تسلیم نظر وی باشد و در هیچ چیز از امور مزبور با او بستیز برنخیزد و تکالیفی را که بر عهده وی میگذارد و وی را بانجام دادن آنها مکلف می سازد، اطاعت کند؛ خواه آن تکالیف بدلخواه او باشد و خواه مخالف میلش.

و چنین مرسوم بود که هرگاه با امیر بیعت می کردند و بر آن پیمان می بستند، دست خود را بمنظور استواری و تأکید پیمان

در دست امیر می گذاشتند...

مفهوم آن در عرف لغت و تداولِ شرع همین است.^۱

با توجه به تعریف فوق و نیز تعریف‌های مشابهی که در این زمینه ارائه

شده است، می توان گفت:

(الف)

هر عمل و رفتاری را که افراد به وسیلهٔ آن، فرمانبرداری خود را از شخصی دیگر ابراز کرده و سرسپردگی خود را در برابر امر و سلطهٔ او نشان می دهند، بیعت گویند.

بنابراین بیعت با خلیفه به معنای «پذیرفتن سِمَت او و نیز اعلام طاعت و آمادگی برای اجرای اوامر او است» و این عمل به نشانهٔ قبول خلافت و حکومت او صورت می گیرد.

(ب)

مردم با بیعت خود، اموال و امکانات و تعیین مصالح اجتماعی خود را در اختیار رهبرشان می گذارند و مطیع فرمان‌های او می شوند. بدین ترتیب، ریاست و فرماندهی خلیفه تثبیت می گردد و آنان که بیعت کرده اند، متعهد می شوند که طبق رأی و نظر بیعت شونده عمل کنند.

(ج)

مردم با بیعت خود، ضمن تأکید بر وفاداری خویش، متعهد به فراهم ساختن امکانات لازم برای تحکیم و تثبیت پایه‌های حکومت خلیفه می گردند و آن را به وسیلهٔ بیعت اعلام می دارند.

۱ - عبدالرحمان بن خلدون: مقدمه (ترجمهٔ محمد پروین گنابادی)، ج ۱، ص ۴۰۰.

نتیجه‌گیری

بیعت عملی است که نشانه «ابراز حمایت، پذیرش اطاعت، تعهد به وفاداری و قبول سلطه بیعت شونده» می‌باشد.
مردم به وسیله بیعت، قبول موارد فوق و التزام به رعایت آن‌ها را «به‌طور رسمی اعلام و اعلان» می‌دارند.

تذکر

الف) قائلین به بیعت نمودن امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر، یا عالمانه سخن نمی‌گویند و یا اگر لغات را در معانی صحیح خود به کار می‌برند، به‌طور حتم، القای معنای فوق را مدنظر دارند.

ب) معنای بیعت، تفاوت بسیار زیادی با معنای «سکوت و ترک قیام به سیف» دارد و هرگز نمی‌توان جهت اشاره به این معنا، از واژه «بیعت» استفاده نمود.

به عبارت دیگر، به جهت آن که واژه «بیعت» از بار معنایی خاص خود برخوردار می‌باشد، هرگز نمی‌توان با تسامح از آن استفاده کرد و به بهانه گفتگو درباره سکوت امیرالمؤمنین علیه السلام یا با ارائه تفسیر غلط از معنای این سکوت، به ایشان نسبت داد که با ابوبکر بیعت نموده‌اند.

تباین سکوت با بیعت

از دقت در سه موضوع:

الف) تلاش خستگی ناپذیر حضرت امیر علیه السلام برای سرنگونی خلافت ابوبکر و اعتقاد به لزوم بر چیده شدن آن، حتی پس از ناامیدی از ثمربخشی اقدام عملی و مسلحانه (قیام به سیف)؛

ب) امتناع شدید حضرت امیر علیه السلام از پذیرش انجام بیعت با ابوبکر (که بنابر اعتراف اهل سنت) هجوم به بیت فاطمه علیها السلام و آوردن هیزم و آتش - جهت احراق آن - را در پی داشت.

ج) تفسیر صحیح و دقیق از موضع گیری های سیاسی و اجتماعی حضرت امیر علیه السلام که از آن به «سکوت» تعبیر می شود؛

می توان آن چه پذیرفتنش به اجبار به حضرت علی علیه السلام

تحمیل شد را بدین صورت ترسیم نمود:

۱ - عدم ثمربخشی اقدام به قیام مسلحانه علیه خلافت ابوبکر و صرف نظر از انجام آن، به دلیل عوارض سوء دست یازیدن به این اقدام با توجه به فراهم نبودن امکانات لازم.

۲ - صرف نظر نمودن از مقاومت سر سخترانه و اقدامات افشاگرانه در برخی از امور، به دلیل عوارض سوء دست یازیدن به این اقدام با توجه به فراهم نبودن شرایط مناسب.

۳ - عدم مخالفت همه جانبه و فراگیر با هرگونه فرامین خلیفه و هر نوع اقدامات حکومت، به دلیل عوارض سوء دست یازیدن به این اقدام با توجه به فراهم نبودن بسترهای عمومی حمایت از آن در جامعه. (عدم مخالفت صریح و آشکار با برخی امور؛ عدم موضع گیری علنی علیه برخی امور)

همان طور که ملاحظه می فرمایید، پذیرش تلخ و ناگوارِ موارد فوق^۱ - که از آن به «سکوت» تعبیر می نماییم - مربوط به موضع گیری های سیاسی و اجتماعی حضرت علی علیه السلام بوده و اتخاذ چنین روش و برنامه ای از سوی ایشان، هیچ ملازمه ای با انجام بیعت با ابوبکر - حتی به نشانه قبول این سکوت و التزام به اجرای آن در مواجهه با حکومت ابوبکر - ندارد. آن حضرت علیه السلام چندی قبل از هجوم اصلی و مطالبه بیعت اجباری از ایشان، به ناچار امور فوق را پذیرفته و پس از ناامیدی از هر نوع ثمربخشی «قیام به سیف» در خانه خود نشسته و پس از ناامیدی از «استنصارهای شبانه»، از «قیام به سیف» منصرف گردیدند. بدیهی است که پذیرش این شرایط نامساعد و تنظیم موضع گیری های سیاسی و اجتماعی بر اساس آن، به هیچ وجه به معنای پذیرش رضایتمندانه و وقوع خلافت (قبول موجودیت) و نیازمند به انجام بیعت با خلیفه نبوده است.

۱ - مصادیق ردیف ۲ و ۳ را نمی توان به صورت پیشینی تعیین نمود.

گفتار یکم: عدم رضایت امیرالمؤمنین علیه السلام از خلافت ابوبکر * ۳۳

لذا نمی‌توانیم به دلیل موجودیت یافتن حکومت ابوبکر و تحقق آن به عنوان یک امر واقع، از بیعت آن حضرت علیه السلام سخن به میان آوریم. زیرا اگر امر واقع را به‌طور دقیق تعریف کرده، زمان و شرایط قبول آن را به‌طور شفاف ترسیم نماییم، در خواهیم یافت که:

«پذیرش امر واقع» در معنای صحیح آن، منحصر به معنای «سکوت و ترک قیام به سیف» است و هیچ ملازمه‌ای با بیعت ندارد.

شرایط تحقق بیعت چیست؟

«بیعت یا دست به دست زدن، در واژه عرب به معنای قبول معامله و انجام آن است.

اما در اسلام، این واژه نشانه پیمانی است که بیعت کننده، متعهد می‌شود تا مقررات ویژه‌ای را، که برای هر دو طرف مشخص است، نسبت به بیعت گیرنده رعایت کند و از او فرمانبرداری داشته باشد...

با بررسی کلمه بیعت در سنت پیامبر اسلام ﷺ درمی‌یابیم که بیعت بر سه پایه اصلی و به شرح زیر استوار است:

۱ - بیعت کننده (مبايع)

۲ - بیعت گیرنده (مبايع له)

۳ - تعهد به فرمانبرداری و انجام مواد و مقررات بیعت .

پس به این ترتیب باید نخست، مورد بیعت که انجام آن خواسته شده، کاملاً روشن و مفهوم باشد.

گفتار یکم: عدم رضایت امیرالمؤمنین علیه السلام از خلافت ابوبکر * ۳۵

آنگاه، همان گونه که در سنت آمده است، بیعت کننده به عنوان قبولی، دست خود را به دست بیعت گیرنده می‌زند و بیعت انجام می‌پذیرد.

بنابراین بیعت مصطلح شرعی^۱ خواهد بود.

ولی امروز شروط تحقق بیعت شرعی در اسلام برای اغلب مسلمانان روشن نیست، پس لازم است خاطر نشان سازیم: بیعت در اسلام هنگامی تحقق می‌پذیرد که شرایط سه گانه زیر در آن مراعات شده باشد:

۱ - بیعت کننده شایستگی بیعت کردن را داشته و در انجام آن کاملاً آزاد و مختار باشد.

۲ - بیعت گیرنده شایستگی و لیاقت آن را داشته باشد که با او بیعت شود.

۳ - بیعت برای موضوعی باشد که اقدام به انجام آن درست و روا باشد.

بنابراین:

بیعت باید بر اساس میل و رضای بیعت کننده صورت بگیرد.

بیعت آدمی که مجبور شده باشد، درست نیست...

پس بیعت گرفتن با اعمال زور و زیر سایه شمشیر صحیح و مشروع نخواهد بود.

۱ - «اصطلاح شرعی عبارت است از لفظی که شارع و قانونگذار، آن را در معنا و مفهومی خاص به

کار برده و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز آن را به امت اسلامی ابلاغ کرده باشد.»

(علامه عسکری: ویژگی‌ها و دیدگاه‌های دو مکتب در اسلام، ج ۱، ص ۱۲۵)

و نیز بیعت با آن کس که آشکارا گناه می‌کند و بیعتی که برای انجام گناه و سرپیچی از فرامین خداوند صورت گیرد، صحیح نیست. بنابراین بیعت، مصطلح اسلامی است و احکامی برای آن در شرع مقرر شده است.

فشرده مطالبی که گذشت:

بیعت در لغت عرب به معنی دست زدن متعاملین به نشانه قبول و انجام معامله است و در اسلام نشانه به کار بردن سعی و کوشش بیعت کننده در انجام مقرراتی برای بیعت گیرنده است و تا شروط آن حاصل نشود، بیعت اسلامی محقق نمی‌شود.

شروط بیعت عبارت است از:

- ۱ - بیعت نابالغ و دیوانه درست نیست.
 - ۲ - بیعت به اجبار و زور و با کسی که آشکارا مرتکب گناه می‌شود، صحیح نخواهد بود.
 - ۳ - بیعت برای انجام گناه و معصیت باطل است.
- ... از آنچه درباره بیعت گفته شد، دانستیم که بیعت همانند معامله و داد و ستد، با رضایت منعقد می‌شود نه با اعمال زور و فشار و زیر تیغ جلاد.
- همچنین روشن شد که بیعت در گناه و انجام امری بر خلاف فرمان خدا، و یا بیعت با کسی که خدای را گناهکار باشد، بیعت نیست.^۱

۱ - علامه عسکری: ویژگی‌ها و دیدگاه‌های دو مکتب در اسلام، ج ۱، ص ۲۵۴ - ۲۵۵:

گفتار یکم: عدم رضایت امیرالمؤمنین علیه السلام از خلافت ابوبکر * ۳۷

امیرالمؤمنین علیه السلام با توجه به همین مبنا فرمودند:

«وَبَيْعَتِي لَهُمْ لَمَّا لَاحَقَّ لَهُمْ فِيهِ لَا تُوجِبُ لَهُمْ حَقًّا وَلَا يَلْزِمُنِي لَهُمْ رِضًا»^۱

بیعت کردن من با ایشان، زمانی که هیچ حقی در آن [خلافت] نداشتند، برای آنان حقی به وجود نمی‌آورد و بیانگر رضایت و خشنودی من نخواهد بود.»

لذا تعبیر «بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر» از اساس ناصواب می‌باشد.

جهت درک عمیق‌تر عبارت فوق، نخست اسناد تاریخی مرتبط با مطالبه بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام را برخواهیم رسید و پس از آن، به مقابله نتایج به دست آمده از آنها با شرایط تحقق بیعت می‌پردازیم.

گفتار دوم

چگونگی تلاش برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله

نقل های تاریخی اهل سنت در موضوع «بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر» را می توان به سه دسته تقسیم بندی نمود:
دسته یکم)

نقل هایی که از بیعت آزادانه و مختارانه امیرالمؤمنین علیه السلام، آن هم بلافاصله پس از به خلافت رسیدن ابوبکر، سخن به میان آورده اند.
دسته دوم)

نقل هایی که از بیعت آزادانه و مختارانه امیرالمؤمنین علیه السلام، پس از شش ماه امتناع از انجام بیعت با ابوبکر، سخن به میان آورده اند.
دسته سوم)

نقل هایی که از تلاش نافرجام هواداران خلیفه برای اخذ بیعت اجباری از امیرالمؤمنین علیه السلام سخن به میان آورده اند.

اولین و دومین دسته از نقل‌های اهل سنت در تعارض شدید با یکدیگر بوده و محتوای یکدیگر را نفی می‌کنند؛ لذا از اعتبار ساقط می‌گردند.^۱

بنابراین تنها نقل‌های دسته سوم باقی می‌مانند که هم‌راستا با نقل‌های امامیه بوده و در این بخش از کتاب، به فرازهایی از این نقل‌ها اشاره می‌کنیم.^۲

در این بخش با مراجعه به کتاب «الهیجوم علی بیت فاطمه علیها السلام» تألیف استاد محقق شیخ عبدالزهراء مهدی، از نحوه و چگونگی تلاش خلیفه و هوادارانش برای اخذ بیعت اجباری از حضرت امیر علیه السلام و شدت امتناع آن حضرت علیه السلام از قبول درخواست مهاجمان، سخن می‌گوییم؛ تا تفسیرهای ارائه شده از این بیعت را با استناد به مدارک تاریخی معتبر، مورد بررسی و ارزیابی قرار داده و نقد علمی نماییم.

۱ - به عبارت دقیق‌تر باید گفت: هر سه دسته فوق به دلیل تعارض شدید با یکدیگر از اعتبار ساقط گردیده و سپس نقل‌های دسته سوم با اقامه قرینه معتبر بیرونی - که در این مورد، هماهنگی با محتوای نقل‌های امامیه می‌باشد - از نو، واجد اعتبار شده و هویت خود را باز می‌یابند.

۲ - هر چند که این اسناد به‌طور مختصر و فشرده از ماجرا یاد کرده‌اند، ولی چون هم‌راستا با باورهای تاریخی شیعه می‌باشند؛ تفصیل آن‌ها را می‌توان در منابع امامیه مطالعه کرد.

انگیزه دستگاه خلافت برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام

هر چند که حضرت امیر علیه السلام پس از یاری خواستن‌های مکرر و اتمام حجت، از سرنگون ساختن خلافت موجود مأیوس گردیده و با دلی پُر خون در خانه نشستند؛ ولی نظام خلافت به همین اندازه از انزوا و کناره‌گیری ایشان اکتفا نکرده و با اقدام تهاجمی جهت اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام، سعی در تثبیت این پذیرش تحمیلی و اخذ التزام از آن حضرت علیه السلام (به منظور تحمّل همیشگی این سکوت و ترک قیام به سیف) داشتند.

از این رو، به هر نحو ممکن، ایشان را به مسجد آورده تا (جهت مشروع جلوه دادن پایه‌های حاکمیت خود) از وی برای ابوبکر بیعت بستانند^۱ و بدین وسیله به پذیرفتن این سکوت دردآور توسط آن حضرت علیه السلام «رسمیت» ببخشند.

شاید هم می‌خواستند تا به بهانه امتناع ایشان از قبول بیعت، امیرالمؤمنین علیه السلام را به قتل برسانند.

۱- با بیعت، شخص به گونه مشخص اعتراف می‌کند و مطلب برای همگان از ابهام خارج می‌شود.

نگاهی به اسناد و مدارک تاریخی اهل سنت

واقدی (متوفی ۲۰۷)

سند شماره ۱

«غَضِبَ عَلِيٌّ وَ الزُّبَيْرُ... وَ تَخَلَّفَا عَنِ الْبَيْعَةِ... فَصَاحَ عُمَرُ:
أَخْرَجُوا أَوْ لَنُحْرِقَنَّهَا عَلَيْكُمْ.

فَأَبَوْا أَنْ يَخْرُجُوا... ثُمَّ أَخْرَجَهُمَا يَسُوقُهُمَا حَتَّى بَايَعَا^۱.

علی و زبیر خشمگین گشتند... و بیعت نمودند...

عمر فریاد کشید: [از خانه] خارج شوید یا آن را با شما به آتش
خواهم کشید.

آنان خارج نشده و امتناع کردند... سپس آن دو را [به زور]
بیرون آورد و نزد ابوبکر بُرد تا بیعت کنند.

آشنایی با برخی راویان این نقل:

طبری امامی (قرن ۴): المسترشد، ص ۳۷۸.

ابن شهر آشوب (متوفی ۵۸۸): مثالب، ص ۴۱۹.

ابن طاووس (متوفی ۶۶۴): الطرائف، ص ۲۳۸-۲۳۹.

۱- [کتاب او که به احتمال زیاد «السقیفه و بیعة ابی بکر» نام دارد؛ به دست ما نرسیده است.]

نصربین مزاجم (متوفی ۲۱۲)

(سند شماره ۲)

«وَعَلَىٰ كُلِّهِمْ بَعِيتٌ، عَرَفْنَا ذَلِكَ فِي نَظَرِكَ الشَّرِّ وَقَوْلِكَ
الْهَجْرِ وَ [فِي] تَنَفُّسِكَ الصُّعْدَاءِ وَ [فِي] اِبْطَائِكَ عَنِ الْخُلَفَاءِ،
تُقَادُ إِلَىٰ كُلِّ مِنْهُمْ كَمَا يُقَادُ الْفَحْلُ الْمَخْشُوشُ^۱ حَتَّىٰ تُبَايِعَ وَ
أَنْتَ كَارَةٌ^۲»

[معاویه در نامه‌ای خطاب به امیرالمؤمنین (علیه السلام) نوشت:] تو نسبت به همه آنان [خلفای پیشین] ستم کردی [سرپیچیدی] و این را از نگاه غضب‌آلود و سخنان تند و تیز و آه سینه و عدم همراهی‌ات با آنان دریافتیم؛ تو را به سوی هریک از آنان بردند، چنان که شتر را با افسار می‌کشند؛ تا آن که با اکراه بیعت کنی.

آشنایی با برخی راویان این نقل:

ابن اَعْتَمَ كوفی (متوفی ۳۱۴): الفتوح، ج ۲، ص ۵۷۸.

ابن عبدربه (متوفی ۳۲۸): العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۰۸-۳۰۹.

شیخ مفید (متوفی ۴۱۳): الفصول المختاره، ص ۲۸۷.

خطیب خوارزمی (متوفی ۵۶۸): المناقب، ص ۱۷۵.

ابن ابی‌الحدید (متوفی ۶۵۶): شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۷۴ و

ص ۱۸۶.

قلَّقَشْنَدِي (متوفی ۸۲۱): صبح الأعشى، ج ۱، ص ۲۷۳.

۱- [لغت شناسان در معنای کلمه خشاش گفته‌اند:

«خشاش چوب کوچکی است که در بینی شتر قرار می‌دهند و افسار را به وسیله آن می‌کشند تا شتر

زودتر و بهتر فرمان برد.» [ابن اثیر: النهاية فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۳۳]]

۲- منقری: وقعة صفین، ص ۸۷.

سند شماره ۳)

«إِنِّي كُنْتُ أَقَادُ كَمَا يُقَادُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشُ حَتَّى أُبَاعَ.

[حضرت علی علیه السلام در جواب معاویه نوشت: تو نوشتی که] من را

همانند شتری که زمام خورده می بردند تا بیعت کنم.»

آشنایی با برخی راویان این نقل:

سید رضی (متوفی ۴۰۶): نهج البلاغه، کتاب ۲۸.

ابن حمدون (متوفی ۵۶۲): التذكرة الحمدونية، ج ۷، ص ۱۶۶.

ابن ابی الحدید (متوفی ۶۵۶): شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۱۸۳.

نویری (متوفی ۷۳۷): نهاية الارب، ج ۷، ص ۲۳۶.

قلقشندی (متوفی ۸۲۱): صبح الأعشى، ج ۱، ص ۲۷۶.

باعونی شافعی (متوفی ۸۷۱): جواهرالمطالب، ج ۱، ص ۳۷۴.

سند شماره ۴)

«ثُمَّ إِنَّهُمَا دَعَوَاهُ إِلَى بَيْعَتِهِمَا، فَأَبْطَأَ عَنْهُمَا وَ تَلَكَّأَ عَلَيْهِمَا، فَهَمَّا

بِهِ الْهُمُومَ وَ أَرَادَا بِهِ الْعَظِيمَ.^۱

[معاویه در جواب نامه محمد بن ابی بکر نوشت:]

سپس آن دو [ابوبکر و عمر] از او [علی علیه السلام] خواستند که بیعت

کند؛ اما او اعتنا نمود و خودداری ورزید. لذا برای او نقشه های

مهمی کشیدند.»

۱- همان منبع، ص ۱۲۰.

[نکته جالب در این جا است که معاویه در ادامه همین نامه درباره روابط خلفا با امیرالمؤمنین علیه السلام

چنین می نویسد: «لَا يُشْرِكُنِي فِي أَمْرِهِمَا وَلَا يُطْلِعَانِي عَلَى شَرْهِمَا.

ابوبکر و عمر او را در کارهای حکومتی خود مشارکت نداده و از اسرار خویش با خبر نمی ساختند.»

گفتار دوم: چگونگی تلاش برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام * ۴۵

آشنایی با برخی راویان این نقل:

مسعودی (متوفی ۳۴۶): مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۲-۱۳.

ابن ابی الحدید (متوفی ۶۵۶): شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۹۰.

ابن قتیبه دینوری (متوفی ۲۷۶)

سند شماره ۵)

«إِبَايَةُ عَلِيٍّ بِيَعَةِ أَبِي بَكْرٍ:

... فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: إِنَّكَ لَسْتَ مَثْرُوكًا حَتَّى تُبَايِعَ...

فَأَخْرَجُوا عَلِيًّا، فَمَضَوْا بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ لَهُ: بَايِعْ.

فَقَالَ: إِنْ أَنَا لَمْ أَفْعَلْ فَمَهْ؟

قَالُوا: إِذَا وَآلَهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نَضْرِبُ عُنُقَكَ.^۱

خودداری علی از بیعت با ابوبکر:

آن‌گاه عمر به او گفت: تو را رها نخواهیم کرد تا بیعت کنی.

سپس علی را بیرون آوردند و به نزد ابوبکر بردند.

سپس به او گفت: بیعت کن. فرمود: اگر نکنم چه می‌شود؟

گفت: قسم به خدایی که پروردگاری جز او نیست! گردنت را

خواهیم زد.»

آشنایی با برخی راویان این نقل:

ابن أعثم کوفی (متوفی ۳۱۴): الفتوح، ج ۱، ص ۱۳-۱۴.

ابن شهر آشوب (متوفی ۵۸۸): مثالب، ص ۱۳۸-۱۳۹.

ابن ابی الحدید (متوفی ۶۵۶): شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۱-۱۲.

بِلَادُورِي (متوفی ۲۷۹)

(سند شماره ۶)

«بَعَثَ أَبُو بَكْرٍ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ إِلَى عَلِيٍّ حِينَ قَعَدَ عَنْ بَيْعَتِهِ وَ
قَالَ: إِنِّي بِهِ بِأَعْنَفِ الْعُنْفِ»^۱

ابوبکر در زمانی که علی از بیعت خودداری نمود، عمر را نزد
وی فرستاد و گفت: او را به سخت‌ترین وضعیت نزد من آورید.
آشنایی با برخی راویان این نقل:

سید مرتضی (متوفی ۴۳۶): الشافی، ج ۳، ص ۲۴۰.

شیخ طوسی (متوفی ۴۶۰): تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۷۶.

(سند شماره ۷)

«إِنَّ أَبَا بَكْرٍ أَرْسَلَ إِلَى عَلِيٍّ يُرِيدُ الْبَيْعَةَ، فَلَمْ يُبَايِعْ، فَجَاءَ عُمَرُ وَ
مَعَهُ قَتِيلَةٌ (قَبَسٌ)»^۲

ابوبکر عده‌ای را برای گرفتن بیعت نزد علی فرستاد. اما وی
بیعت نکرد. سپس عمر در حالی که آتش به همراه داشت نزد او
[علی علیه السلام] آمد.

آشنایی با برخی راویان این نقل:

سید مرتضی (متوفی ۴۳۶): الشافی، ج ۳، ص ۲۴۱.

شیخ طوسی (متوفی ۴۶۰): تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۷۶.

ابن شهر آشوب (متوفی ۵۸۸): مثالب، ص ۴۱۹.

۱- بِلَادُورِي: انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷ (ج ۲، ص ۲۶۹ دارالفکر).

۲- همان منبع، ج ۱، ص ۵۶۷ (ج ۲، ص ۲۶۸ دارالفکر).

محمد بن جریر بن یزید طبری شافعی (متوفی ۳۱۰)

سند شماره ۸

«تَخَلَّفَ عَلِيٌّ وَ الزُّبَيْرُ... فَأَنْطَلَقَ إِلَيْهِمْ عُمَرُ فَبَجَاءَ بِهِمَا تَعْبًا.^۱
علی و زبیر از بیعت خودداری کردند. آن‌گاه عمر نزد آنان رفت
و ایشان را به زور برای بیعت آورد.»

سند شماره ۹

«أَتَى عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ مَنْزِلَ عَلِيٍّ... فَقَالَ: وَ اللَّهِ لَأُخْرِقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ
لَتُخْرِجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ.^۲

عمر به منزل علی رفت و گفت: قسم به خدا! یا برای بیعت
بیرون می‌آید و یا خانه را با شما به آتش می‌کشم.
آشنایی با برخی راویان این دو نقل:
ابن شهر آشوب (متوفی ۵۸۸): مثالب، ص ۴۱۹.

۱ - طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۲۰۳.

۲ - همان منبع، ج ۲، ص ۲۰۳.

ابن عبد ربّه (متوفی ۲۲۸)

سند شماره ۱۰

«الَّذِينَ تَخَلَّفُوا عَنْ بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ: عَلِيٌّ وَ... حَتَّى بَعَثَ إِلَيْهِمْ أَبُو بَكْرٍ

عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ لِيُخْرِجَهُمْ (لِيُخْرِجُوا) مِنْ بَيْتِ فَاطِمَةَ وَ قَالَ لَهُ:

إِنْ أَبَوْا فَقَاتِلَهُمْ فَأَقْبَلَ بِقَبَسٍ مِنْ نَارٍ عَلَى أَنْ يُضْرِمَ عَلَيْهِمُ الدَّارَ.^۱

کسانی که از بیعت با ابوبکر خودداری کردند، علی و... بودند؛

تا این که ابوبکر، عمر را نزد آنان فرستاد تا آنان را از خانه

فاطمه بیرون کند و گفت:

اگر خودداری کردند با آنان بجنگ.

آنگاه عمر با خود آتش برداشت تا خانه را با آنان به آتش بکشد.»

آشنایی با برخی راویان این نقل:

ابن طاووس (متوفی ۶۶۴): الطرائف، ص ۲۳۹.

ابی الفداء (متوفی ۷۳۲): المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۱۵۶.

ابن اثیر (متوفی ۶۳۰)

سند شماره ۱۱

«وَ تَخَلَّفَ عَلِيٌّ وَ بَنُو هَاشِمٍ وَ... عَنِ الْبَيْعَةِ... ثُمَّ آتَاهُمْ عُمَرُ

فَأَخَذَهُمْ لِلْبَيْعَةِ.^۲

علی و بنی هاشم و... از بیعت امتناع کردند؛ سپس عمر به نزد

آنان رفت و آنان را به زور برای بیعت برد.»

۱ - ابن عبد ربّه: العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۴۲ (بیروت).

۲ - ابن اثیر: الكامل، ج ۲، ص ۳۲۵.

ابن ابی‌الحدید (متوفی ۶۵۶) به نقل از ابوبکر جوهری (متوفی ۳۲۳)

سند شماره ۱۲)

«ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ فَقَالَ لِعَلِيِّ: قُمْ فَبَايِعْ فَتَلَكَّا وَاحْتَبَسَ فَاخَذَ بِيَدِهِ وَ
قَالَ: قُمْ، فَأَبَى أَنْ يَقُومَ، فَحَمَلَهُ وَ دَفَعَهُ كَمَا دَفَعَ الزُّبَيْرَ، ثُمَّ
أَمْسَكَهُمَا خَالِدٌ وَ سَاقَهُمَا عُمَرُ وَ مَنْ مَعَهُ سَوْقًا عَنِيفًا.^۱

سپس عمر وارد شد و به علی گفت: برخیز و بیعت کن.
اما او اعتنایی نکرد و از خانه خارج نشد. عمر دستش را گرفت
و گفت: برخیز! اما او از برخاستن امتناع کرد. پس او را به زور
گرفت و پرتاب نمود، هم‌چنان که با زبیر رفتار نموده بود.
سپس خالد آن دو را گرفت و عمر و همراهانش آنان را با
وضعیت بدی نزد ابوبکر بردند.»

سند شماره ۱۳)

«غَضِبَ رِجَالٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ... وَ غَضِبَ عَلِيٌّ وَ الزُّبَيْرُ فَدَخَلَا
بَيْتَ فَاطِمَةَ... فَجَاءَ عُمَرُ فِي عِصَابَتِهِ... ثُمَّ أَخْرَجَهُمَا عُمَرُ
يَسُوقَهُمَا حَتَّى بَايَعَا...^۲

تعدادی از مهاجرین خشمگین شدند. علی و زبیر نیز خشمگین
شده به خانه فاطمه رفتند. عمر با گروهی نزد آنان آمد و آنان
را به زور از خانه بیرون آورد و برای بیعت نزد ابوبکر بُرد.»

۱ - ابن ابی‌الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۸-۴۹.

۲ - همان منبع، ج ۲، ص ۵۰ و ج ۶، ص ۴۷.

نتیجه‌گیری

همان طور که ملاحظه می‌فرمایید بارزترین ویژگی حاکم بر شرایط مطالبه بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام «امتناع حضرت علی علیه السلام از پذیرش بیعت با ابوبکر» و «اعمال خشونت از سوی هواداران خلیفه» می‌باشد که منابع اهل سنت به صراحت از این دو سخن گفته‌اند. این دو ویژگی، شرایط صحیح انعقاد بیعت با ابوبکر را زیر سؤال برده و حاکی از:

نامشروع بودن موضوع بیعت،

غاصب بودن بیعت‌گیرنده

و نارضایتی بیعت‌کننده است.

ابن ابی الحدید معتزلی (متوفی ۶۵۶) می‌نویسد:

«اِخْتَلَفَتِ الرَّوَايَاتُ فِي قِصَّةِ السَّقِيفَةِ فَالَّذِي تَقُولُهُ الشَّيْعَةُ وَ قَدْ

قَالَ قَوْمٌ مِنَ الْمُحَدِّثِينَ بَعْضُهُمْ وَ رَوَوْا كَثِيرًا مِنْهُ:

إِنَّ عَلِيًّا اِمْتَنَعَ مِنَ الْبَيْعَةِ حَتَّى أُخْرِجَ كُرْهًا.^۱

روایات در مورد سقیفه مختلف و متفاوت‌اند. اما آنچه که شیعه می‌گوید و گروهی از محدثین نیز بخشی از آن را نقل نموده‌اند و دیگران نیز از آنان نقل کرده‌اند، چنین است:

علی از بیعت امتناع نمود تا آن که به زور برای بیعت برده شد.

«فَأَمَّا اِمْتِنَاعُ عَلِيٍّ مِنَ الْبَيْعَةِ حَتَّى أُخْرِجَ عَلَى الْوَجْهِ الَّذِي أُخْرِجَ

عَلَيْهِ، فَقَدْ ذَكَرَهُ الْمُحَدِّثُونَ وَ رَوَاهُ أَهْلُ السَّبْرِ.

وَقَدْ ذَكَرْنَا مَا قَالَهُ الْجَوْهَرِيُّ فِي هَذَا الْبَابِ؛ وَهُوَ مِنْ رِجَالِ
الْحَدِيثِ وَ مِنْ الثَّقَاتِ الْمَأْمُونِينَ، وَقَدْ ذَكَرَ غَيْرُهُ مِنْ هَذَا النَّحْوِ
مَا لَا يُحْصَى.^۱

اما امتناع علی از بیعت با ابوبکر (تا آن جا که وی را به آن
نحوی که از خانه بیرون آورده شد، بیرون آوردند) را محدثین و
سیره نویسان نقل نموده اند.

و ما قول جوهری را (که از رجال حدیث و افراد مورد وثوق و
اطمینان می باشد) در این مورد نقل کردیم و البته افراد فراوان و
بی شمار دیگری نیز این واقعه را نقل نموده اند.

«وَقَدْ رَوَى كَثِيرٌ مِنَ الْمُحَدِّثِينَ أَنَّهُ عَقِبَ يَوْمَ السَّقِيفَةِ تَأَلَّمَ وَ
تَظَلَّمَ وَ اسْتَجَدَّ وَ اسْتَضَرَّحَ، حَيْثُ سَامُوهُ الْحُضُورَ وَ الْبَيْعَةَ، وَ
أَنَّهُ قَالَ وَ هُوَ يُشِيرُ إِلَى الْقَبْرِ:

يَا بَنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي.^۲

محدثین زیادی نقل کرده اند که: پس از روز سقیفه، در آن
موقعی که [علی علیه السلام] را به زور برای بیعت نزد ابوبکر حاضر
می کردند، [علی علیه السلام] رنج و سختی دید و به تظلم برخاست و
یاری خواست و در حالی که به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می کرد
فرمود: ای پسر مادر! این قوم مرا ضعیف پنداشتند و نزدیک بود
که مرا به قتل برسانند.»

۱- همان منبع، ج ۲، ص ۵۹-۶۰.

۲- همان منبع، ج ۱۱، ص ۱۱۱.

جالب است که با وجود این اسناد معتبر تاریخی اظهار شده است:
 «آن چه در صدر اسلام میان مسلمانان گذشت، بخصوص آن چه پس از وفات پیامبر (ص) میان حضرت علی (ع) و صحابه نامدار پیامبر (ص) گذشت، قطعاً! از نوع اختلافات دوستانه! بوده است...»^۱
 «اختلافاتی که بین اصحاب پیامبر (ص) بوده، اختلافات داخلی بوده، اما دوستانه! بوده...»^۲

همچنین جای بسی شگفتی است که برخی نویسندگان معاصر در مواجهه با این اسناد و مدارک تاریخی مدعی شده‌اند که:
 «این روایتها قابل تردید و تعمق بیشتری هستند. بعضی ساده لوحان! کوشیده‌اند برای نشان دادن مظلومیت علی (ع)، به این مسایل متوسل شوند... شاید بتوان گفت که چون علی (ع) در مقابل جان حامیانش در منزل فاطمه (س) احساس مسؤلیت می‌کرده... با مأمورین خلیفه همراه شده، به نزد او رفته است.»^۳

۱ - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه جام جم، مورخ ۱۰ بهمن ۱۳۷۹.

۲ - همو: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۴، زمستان ۷۹، ص ۶۱.

۳ - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۸۶.

۴ - این نوشتار که با تأیید دکتر سید جعفر شهیدی و دکتر صادق آئینه‌وند به چاپ رسیده است، علیرغم تحلیل‌های ارزنده‌ای که ارائه نموده، حاوی استبعادهایی است که فاقد ارزش علمی بوده و نوعی فرار از اعتراف صریح به رفتارهای ناروای خلفا می‌باشد.

متأسفانه مؤلف مذکور، پس از نفی اعمال خشونت علیه امیرالمؤمنین علیه السلام و ترسیم شرایطی آرام در مطالبه بیعت از آن حضرت علیه السلام، جهت سرپوش نهادن بر بخش دیگری از رفتارهای خلفا که مربوط به برخورد‌های آنان با حضرت زهرا علیها السلام می‌شود، می‌نویسد:

«از طرفی، خلیفه و یارانش نیز نمی‌توانستند در مقابل تلاشها و فعالیتها و مخالفت‌های وی، همان حالت خصمانه‌ای را که نسبت به علی (ع) و بنی‌هاشم داشتند، نسبت به او نیز اتخاذ کنند.»

(اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۸۷)

باید از نویسنده این ادعا پرسید:

مگر شما در نوشته‌تان وجود حالت خصمانه نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام را قبول نموده‌اید که حال می‌خواهید اعمال آن را نسبت به حضرت زهرا علیها السلام نفی کنید؟!

۱۲ آیا چنین اظهار نظری به معنای انکار ضرب و جرح حضرت فاطمه علیها السلام از سوی مهاجمان و نفی یورش دژ خیمانه به بیت وحی که به شهادت حضرت زهرا علیها السلام و حضرت محسن علیه السلام انجامید، نمی‌باشد؟ جالب آن که این کلی‌گویی‌ها در حالی مطرح می‌شود که اهل سنت از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کنند که فرمودند:

«... وَ إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُهَا، ذَكَرْتُ مَا يُصْنَعُ بِهَا بَعْدِي، كَأَنِّي بِهَا وَ قَدْ دَخَلَ الدُّلُ نَيْتُهَا وَ انْتَهَكْتَ حُرْمَتَهَا وَ غُصِبَتْ حَقَّتُهَا وَ مُبِعَتْ اِرْتِهَا وَ كُسِرَتْ جَنْبُهَا وَ أَشَقَطَتْ جَنْبَيْهَا...
ثُمَّ تَرَى نَفْسَهَا ذَلِيلَةً بَعْدَ أَنْ كَانَتْ فِي أَيَّامِ أَبِيهَا عَزِيزَةً...
فَتَقْدَمُ عَلَيَّ مَحْزُونَةً مَكْرُوبَةً مَغْمُومَةً مَغْضُوبَةً مَقْتُولَةً.
فَأَقُولُ عِنْدَ ذَلِكَ:

اللَّهُمَّ الْعَنُ مَنْ ظَلَمَهَا وَ عَاقَبَ مَنْ غَضَبَهَا وَ دَلَّلَ مَنْ أَدْلَاهَا وَ خَلَّدَ فِي نَارِكَ مَنْ صَزَبَ جَنْبَيْهَا خَشَى
الْقَتِّ وَ لَذَاهَا، فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ ذَلِكَ: آمِينَ.

وقتی او را دیدم، آن‌چه که پس از من بر وی خواهد گذشت را به یاد آوردم. گویی او را می‌بینم که خواری در منزلش لاته کرده و حرمتش نادیده گرفته شده؛ حُش پامال گردیده و از ارث محروم گشته است؛ پهلویش شکسته و فرزندش را سقط نموده است. او خود را در ذلت می‌بیند حال آن‌که در زمان حیات پدرش عزیز بود.

آن‌گاه غمگین، مصیبت زده، به قتل رسیده و به یغما رفته نزد من خواهد آمد.
من آن‌گاه خواهم گفت: خدایا! اویی را که به فاطمه ظلم نموده از رحمت محروم نما و هر که حق او را غصب کرده مجازاتش کن. خوارکننده‌اش را خوار فرما و آن کسی را که بر دو پهلویش کوبید تا فرزندش را سقط نمود، در آتش عذابت جاودانه بدار. در این هنگام فرشتگان آمین خواهند گفت.»
(جوینی شافعی: فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۵، طبع محمودی.)

شاید بهتر بود که نویسنده کتاب «تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب علیه السلام» نیز همچون مؤلف کتاب «میراث ربنده»، موضع‌گیری شفاف‌تری در این مورد از خود نشان نداده و با کلی‌گویی از کنار اسناد و مدارک این حادثه تلخ و دردآور می‌گذشت و با تظاهر به انجام بحث علمی، خواننده را (همچون بسیاری از وحدت‌طلبان) به وادی «انکار و تردید نسبت به هجوم به بیت فاطمه علیها السلام» وارد نمی‌ساخت.

تلاش مهاجمان جهت اخذ بیعت اجباری از امیرالمؤمنین علیه السلام به کجا
انجامید؟

سند شماره ۱)

علی بن حسین مسعودی (متوفی ۳۴۶) سندی را نقل می کند که
حاکمی از رساندن دست امیرالمؤمنین علیه السلام به دست ابوبکر می باشد.
او می نویسد:

«... فَوَجَّهُوا إِلَىٰ مَنْزِلِهِ فَهَجَمُوا عَلَيْهِ وَ أَحْرَقُوا بَابَهُ وَ اسْتَخْرَجُوهُ
مِنْهُ كُرْهًا وَ ضَعَفُوا سَيِّدَةَ النِّسَاءِ بِالبَابِ حَتَّى اسْقَطَتْ مُحْسِنًا وَ
أَخَذُوهُ بِالبَيْعَةِ فَاَمْتَنَعَ وَ قَالَ: لَا أَفْعَلُ.
فَقَالُوا: نَقْتُلُكَ.»

فَقَالَ: إِنْ تَقْتُلُونِي فَإِنِّي عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِهِ وَ بَسَطُوا يَدَهُ
فَقَبَضَهَا وَ عَسَرَ عَلَيْهِمْ فَتَحَهَا فَمَسَحُوا عَلَيْهِ وَ هِيَ مَضْمُومَةٌ ۱

به سمت منزل شتافتند و به او یورش بردند و در خانه‌اش را به
 آتش کشیدند و او را به زور از خانه بیرون آوردند.
 حضرت زهرا را پشت در کوبیدند و فشردند به طوری که
 فرزندش محسن را سقط نمود.
 او [علی علیه السلام] را برای بیعت بردند، اما امتناع نموده و گفت: بیعت
 نمی‌کنم.
 گفتند: تو را خواهیم کشت.
 گفت: اگر مرا به قتل برسانید، بنده خدا و برادر رسول خدا را
 کشته‌اید.
 دستش را کشیدند، اما دستش را مشت نموده و نتوانستند مشتش
 را باز کنند.
 پس دست وی را بر دستش [خلیفه] کشیدند، در حالی که مشتش
 بسته بود.»

سند شماره ۲)

سید ابوالعباس احمد بن ابراهیم حسنی زیدی (متوفی ۳۵۲) سندی
 را به این مضمون نقل می‌کند:

«... فَقِيلَ لِعَلِيِّ عليه السلام: بَايِعْ، قَالَ: إِنْ لَمْ أَفْعَلْ فَمَهْ؟
 قَالَ: يُضْرَبُ الَّذِي فِيهِ عَيْنَاكَ، وَ مَدُّوا يَدَهُ فَقَبَضَ أَصَابِعَهُ، ثُمَّ رَفَعَ
 رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ، فَمَسَحُوا يَدَهُ عَلَى يَدِ
 أَبِي بَكْرٍ.»^۱

۱ - حسنی زیدی: المصابیح، نسخه موجود در کتابخانه بزرگ عمومی واقع در شهر صنعای یمن،

به علی علیه السلام گفته شد: بیعت کن!
گفت: اگر نکنم چه می‌شود؟
گفت: گردنت را خواهیم زد و دستش را به زور کشیدند.
اما انگشتانش را بست و سرش را به سوی آسمان بلند نمود و
فرمود: خدایا! تو گواه و شاهد باش.
آن‌گاه دستش را بر دست ابوبکر کشیدند.»

سند شماره ۳

محمد بن مسعود عیاشی (متوفی ۳۲۰) پس از نقل ماجرای هجوم به
خانه حضرت زهرا علیها السلام و بیرون کشاندن امیرالمؤمنین علیه السلام برای انجام
بیعت با ابوبکر^۱ و تصریح به تهدید ایشان علیهم السلام به قتل^۲، می‌نویسد:

۱ شماره ۲۱۸۵: ابن حمزه زیدی (متوفی ۶۱۴) در کتاب خود به نام «الشافی» (ج ۴، ص ۱۷۱ - ۱۷۲) این سند را از کتاب «المصابیح» نقل نموده است.

همچنین حسینی زیدی (متوفی ۶۷۰) در کتاب خود به نام «انوار الیقین» (ص ۹) این سند را از کتاب «المصابیح» به ثبت رسانده است. نسخه عکسی این سند در مرکز عقائد قم موجود می‌باشد.

۱ - عبارت مندرج در کتاب وی چنین است:

«فَضْرَبَ عُمَرُ الْبَابَ بِرِجْلِهِ فَكَسَرَهُ وَ كَانَ مِنْ سَعْفٍ ثُمَّ دَخَلُوا فَأَخْرَجُوا عَلِيًّا علیه السلام مُلْتَبِئًا.

عمر با پایش به در کوبید و در را (که از شاخ و برگ درخت خرما بود) شکست. سپس وارد منزل شدند و در حالی که ریسمان به گردن حضرت علی علیه السلام انداخته بودند، او را بیرون آوردند.»

۲ - عبارت مندرج در کتاب وی چنین است:

«فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: يَا بَيْعُ، فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ: فَإِنْ أَنَا لَمْ أَفْعَلْ فَمَهْ؟ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: إِذَا أَضْرَبَ وَ اللَّهُ عُنُقَكَ، فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ: إِذَا وَ اللَّهُ أَكُونَ عَيْدَانَهُ الْمَقْتُولَ وَ أَخَا رَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَ عُمَرُ: أَمَا عَبْدَ اللَّهِ الْمَقْتُولَ فَنَعَمْ، وَ أَمَا أَخُو رَسُولِ اللَّهِ فَلَا، حَتَّى قَالَهَا ثَلَاثًا.

پس عمر به او گفت: بیعت کن! علی به او فرمود: اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟ عمر گفت: قسم به خدا! در این صورت، گردنت را خواهم زد. پس علی فرمود: در این صورت بنده خدا و برادر رسول او را می‌کشید عمر گفت: بنده کشته شده خدا، آری! اما برادر رسول خدا، هرگز! و سه بار این جملات تکرار شد.»

«فَبَلَغَ ذَلِكَ الْعَبَّاسَ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَاقْبَلَ مُسْرِعاً يُهْزَوُ،
فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: اِرْفُقُوا بِابْنِ أَخِي وَ لَكُمْ عَلِيٌّ أَنْ يُبَايِعَكُمْ، فَاقْبَلَ
الْعَبَّاسُ وَ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَمَسَحَهَا عَلَى يَدِ أَبِي بَكْرٍ ثُمَّ خَلَّوهُ
مُغْضِباً...»^۱

خبر به عباس رسید، در حالی که به سرعت می‌دوید، آمد و
شنیدم که می‌گفت: برادر زاده‌ام را رها کنید و من متعهد می‌شوم
که بیعتش را برای شما بگیرم.

آن‌گاه عباس جلو آمد و دست علی را گرفت و بر دست ابی‌بکر
زد و آن‌گاه او [حضرت علی علیه السلام] را که خشمگین بود، رها نمودند.
بنا بر این نقل، عباس جهت نجات امیرالمؤمنین علیه السلام دست
آن حضرت علیه السلام را گرفته و بر دست ابوبکر می‌کشد.
نقل فوق می‌تواند حلقه اتصالی برای جمع میان اسناد قبلی با نقل‌هایی
باشد که ماجرا را چنین روایت کرده‌اند:

سند شماره ۴)

علامة مجلسی (متوفی ۱۱۱۱) در ضمن نقلی مشابه با آنچه طبرسی
در کتاب احتجاج آورده است^۲، می‌نویسد:
«... ثُمَّ قَالَ: قُمْ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ فَبَايِعْ.
فَقَالَ: فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ؟
قَالَ: أَذَا وَاللَّهِ نَضْرِبُ عُنُقَكَ.»

۱ - عیاشی سمرقندی: تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۶۶-۶۸.

۲ - به این نقل در ادامه همین اسناد اشاره خواهیم نمود.

گفتار دوم: چگونگی تلاش برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام * ۵۹

فَاحْتَجَّ عَلَيْهِمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ مَدَّ يَدَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَفْتَحَ كَفَّهُ
فَضْرَبَ عَلَيْهَا أَبُو بَكْرٍ وَ رَضِيَ بِذَلِكَ مِنْهُ.

فَنَادَى عَلِيٌّ علیه السلام - قَبْلَ أَنْ يُبَايِعَ وَ الْحَبْلُ فِي عُنُقِهِ - يَا بَنَ أُمَّ إِنَّ
الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي...^۱

سپس گفت: ای پسر ابوطالب! برخیز و بیعت کن!

فرمود: اگر بیعت نکنم چه؟

گفت: قسم به خدا! در این صورت، گردنت را خواهیم زد.

سه بار بر ایشان اتمام حجت نمود، سپس بدون آنکه کف دستش را باز نماید دستش را دراز نمود و ابوبکر بر دستش زد و ابوبکر به همین مقدار از او راضی گشت.

اما علی علیه السلام پیش از بیعت و در حالی که ریسمان برگردنش بود صدا زد:

ای پسر مادر! این قوم مرا ضعیف پنداشتند و نزدیک بود که مرا به قتل برسانند.»

و در ضمن سندی دیگر که شباهت زیادی با نقل فوق دارد،

می نویسد:

«... ثُمَّ مَدَّ يَدَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَفْتَحَ كَفَّهُ، فَضْرَبَ عَلَيْهَا أَبُو بَكْرٍ وَ

رَضِيَ بِذَلِكَ، ثُمَّ تَوَجَّهَ إِلَى مَنْزِلِهِ...^۲

سپس بدون آنکه کف دست را باز کند، دستش را دراز نمود و ابوبکر بر دستش زد و ابوبکر به همین مقدار راضی گشت.

سپس به سوی خانه اش بازگشت.»

۱ - علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۶.

۲ - همان منبع، ج ۲۸، ص ۳۰۱.

سند شماره ۵)

سید مرتضی (متوفی ۴۳۶) می نویسد:

«رَوَى عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ أَيْضاً أَنَّهُ قَالَ: إِنِّي لَجَالِسٌ عِنْدَ أَبِي بَكْرٍ إِذْ جَاءَ بِعَلِيٍِّّ ؓ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ: بَايِعْ، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ ؓ: فَإِنِ أَنَا لَمْ أَبَايِعْ؟

قَالَ: أَضْرِبُ الَّذِي فِيهِ عَيْنَاكَ، فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ، ثُمَّ مَدَّ يَدَهُ فَبَايَعَهُ.^۱

از عدی بن حاتم نیز روایت شود که گفت: من نزد ابوبکر نشسته بودم که علی ؓ را آوردند.

ابوبکر به او گفت: بیعت کن!

علی ؓ به او فرمود: اگر بیعت نکنم چه؟

گفت: سرت را از تن جدا خواهیم نمود.

پس سرش را به سمت آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا! تو شاهد

باش. سپس دستش را دراز کرد و بیعت نمود.»

سند شماره ۶)

شیخ احمد طبرسی (قرن ششم) نیز سندی را به این مضمون نقل

می کند:

«...ثُمَّ قَالَ [أَبُو بَكْرٍ] لِقُنْفُذَ: إِنَّ خَرْجَ وَ إِلَّا فَاقْتَحِمَ عَلَيْهِ، فَإِنِ امْتَنَعَ فَاضْرِبْ عَلَيْهِمْ بَيْتَهُمْ نَاراً.

فَانْطَلِقَ قُنْفُذٌ فَاقْتَحِمَ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ بِغَيْرِ إِذْنٍ... وَ الْقَوَا فِي عُنُقِهِ

۱ - سید مرتضی: الشافی فی الامامه، ج ۳، ص ۲۴۴.

گفتار دوم: چگونگی تلاش برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام * ۶۱

حَبَلًا أَسْوَدَ... ثُمَّ انْطَلَقُوا بِعَلِيِّ مُلَبِّبًا بِحَبْلِ، حَتَّى انْتَهَى بِهِ إِلَى
أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ قَائِمًا بِالسَّيْفِ عَلَى رَأْسِهِ... وَ سَائِرُ النَّاسِ قُعُودٌ
حَوْلَ أَبِي بَكْرٍ عَلَيْهِمُ السَّلَاحُ...
فَانتَهَرَهُ عُمَرُ فَقَالَ: بَايِعْ. فَقَالَ: وَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ؟
قَالَ: إِذَا نَقَلْتُكَ ذُلًّا وَ صِغَارًا...

ثُمَّ نَادَى قَبْلَ أَنْ يُبَايِعَ^۱: يَا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعَّفُونِي وَ كَادُوا
يَقْتُلُونَنِي. ثُمَّ تَنَاوَلَ يَدَ أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعَهُ...^۲
ابوبکر به قنغد گفت: اگر خارج شد که شد و الا به او حمله کن
و اگر امتناع ورزید، خانه را با اهلش به آتش بکش.
قنغد و همراهانش رفتند و بدون اجازه به خانه حمله کردند و
طنابی سیاه برگردنش افکندند.

سپس علی را با طناب نزد ابوبکر آوردند؛ در حالی که عمر با
شمشیر بالای سرش ایستاده بود و مردم با سلاح دور ابوبکر
نشسته بودند.

آن‌گاه عمر او را شکنجه داد و گفت: بیعت کن!

پاسخ داد: اگر بیعت نکنم چه؟

گفت: تو را به خواری و پستی می‌کشیم.

آن‌گاه پیش از بیعت کردن صدا زد: ای پسر مادر! این قوم مرا
ضعیف پنداشتند و نزدیک بود که مرا به قتل برسانند.
سپس دستش را دراز نمود و با ابوبکر بیعت نمود.»

۱ - [منظور، رسیدن دست ابوبکر به دست گره خورده امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد.]

۲ - طبرسی: احتجاج، ج ۱، ص ۸۳-۸۴.

طبری امامی (قرن ۴) می نویسد:

«... بَعَثْنَا إِلَى عَلِيٍّ فَجِيءَ بِهِ مُلَبِّياً فَلَمَّا حَضَرَ قَالَا لَهُ: بَايِعْ.

قَالَ عَلِيٌّ: فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ؟ قَالَا: إِذَا تُقْتَلُ.

قَالَ: إِذَا تُقْتَلُونَ عَبْدَ اللَّهِ وَ أَخَا رَسُولِ اللَّهِ.

قَالَا: أَمَا عَبْدُ اللَّهِ فَنَعَمْ وَ أَمَا أَخُو رَسُولِ اللَّهِ فَلَا.

قَالَ: فَرَجَعَ يَوْمَئِذٍ وَ لَمْ يُبَايِعْ.^۱

گروهی را به دنبال علی فرستادند و آنان علی را در حالی که طناب به گردنش انداخته بودند، آوردند.

آن‌گاه به او گفتند: بیعت کن!

علی فرمود: اگر بیعت نکنم چه؟

گفتند: تو را خواهیم کشت [کشته خواهی شد].

فرمود: در این صورت بنده خدا و برادر رسول خدا را خواهید کشت.

گفتند: بنده خدا، آری! اما برادر رسول خدا، هرگز!

راوی گفت: آن روز بازگشت و بیعت ننمود.»

اهل سنت این ماجرا را چگونه نقل می‌کنند؟

سند شماره ۸

ابن قتیبه (متوفی ۲۷۶) ذیل عنوان «إِبَايَةُ عَلِيٍّ بِبَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ»

می‌نویسد:

«ثُمَّ إِنَّ عَلِيًّا أَتَى بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَهُوَ يَقُولُ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِهِ.

فَقِيلَ لَهُ: بَايِعْ أَبَا بَكْرٍ.

فَقَالَ: أَنَا أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكُمْ، لَا أَبَايِعُكُمْ وَ أَنْتُمْ أَوْلَى بِالْبَيْعَةِ

لِي...

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: إِنَّكَ لَسْتَ مَتْرُوكًا حَتَّى تُبَايِعَ.

فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ: ... وَ اللَّهُ يَا عُمَرُ! لَا أَقْبَلُ قَوْلَكَ وَ لَا أَبَايِعُهُ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ: فَإِنْ لَمْ تُبَايِعْ فَلَا أُكْرِهُكَ...

علی را نزد ابوبکر آوردند در حالی که می‌گفت: من بنده خدا و برادر رسول خدایم. به او گفته شد: با ابوبکر بیعت کن! فرمود: تنها من برای بیعت کردن سزاوارم، با شما بیعت نمی‌کنم و بایستی که شما با من بیعت کنید.

عمر گفت: تا بیعت نکنی تو را رها نخواهیم کرد. علی فرمود: ای عمر! قسم به خدا که سخت را نخواهم پذیرفت و بیعت نخواهم کرد.

ابوبکر گفت: اگر بیعت نکنی تو را مجبور نخواهم کرد. وی همچنین ذیل عنوان «كَيْفَ كَانَتْ بَيْعَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ^۱» می‌نویسد:

«فَأَخْرَجُوا عَلِيًّا، فَمَضَوْا بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ.

فَقَالُوا لَهُ: بَايِعْ، فَقَالَ: إِنْ أَنَا لَمْ أَفْعَلْ فَمَهْ؟

قَالُوا: إِذَا وَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نَضْرِبُ عُنُقَكَ...

وَ أَبُو بَكْرٍ سَأَيْتُ لَا يَتَكَلَّمُ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: أَلَا تَأْمُرُ فِيهِ بِأَمْرِكَ؟

فَقَالَ: لَا أُكْرِهُهُ عَلَى شَيْءٍ مَا كَانَتْ فَاطِمَةُ إِلَى جَنْبِهِ...^۲

علی را بیرون آوردند و نزد ابوبکر بردند و به او گفتند: بیعت کن!

گفت: اگر بیعت نکنم چطور؟

گفتند: قسم به خدایی که جز او خدایی نیست! در این صورت،

۱ - بیعت علی بن ابی طالب چگونه بود؟

۲ - ابن قتیبه: الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۸ - ۳۱.

گردنت را خواهیم زد.

و ابوبکر ساکت بود و هیچ نمی‌گفت. آن‌گاه عمر گفت: آیا

دستوری راجع به او صادر نمی‌کنی؟

[ابوبکر] گفت: تا زمانی که فاطمه در کنار اوست، او را به

چیزی مجبور نمی‌کنم.»

این سند تاریخی تصریح دارد که پس از هجوم آتش‌افروزانه به بیت فاطمه علیها السلام، به اجبار کشاندن حضرت امیر علیه السلام به سوی مسجد و تهدید ایشان به قتل، امیرالمؤمنین علیه السلام به دلیل حضور حضرت زهرا علیها السلام در مسجد و دفاع غیورانه حضرت فاطمه علیها السلام از ایشان، به خانه بازگشته و بدون دست دادن با ابوبکر^۱ و حتی تظاهر به انجام بیعت^۲، از چنگال دژخیمان حکومتی آزاد شده‌اند.

به عبارت دیگر، بنا به تصریح سند تاریخی فوق - که از منابع معتبر نزد اهل سنت^۳ محسوب می‌شود^۴ - هیچ‌گونه دست‌دانی میان امیرالمؤمنین علیه السلام و ابوبکر واقع نگردیده و آن حضرت علیه السلام به دلیل حضور حضرت زهرا علیها السلام در مسجد، آزاد گردیده‌اند.

۱ - اهل سنت نمی‌توانند از پذیرش این فراز شانه خالی کنند.

۲ - خواهیم گفت که عبارت «تظاهر به انجام بیعتی که از اساس باطل است» تنها در جایی کاربرد دارد که نشانه‌های اجبار در انجام بیعت نمایان و آشکار نباشد.

لذا به دلیل ظهور نشانه‌های «اجبار و اکراه» در ماجرای فوق، به کار بردن این عبارت جایز نبوده و تنها می‌توان از عبارت «اجبار به انجام بیعتی که از اصل باطل است» استفاده نمود.

۳ - ر.ک: ابن عربی: العواصم من القواصم، ص ۲۴۸.

۴ - اهل سنت بایستی به محتوای این نقل ملتزم باشند.

جمع‌بندی اسناد هشت‌گانه

با توجه به این که:

- ۱ - عیاشی نیز در ابتدای سندی که از وی نقل کردیم، به حاضر شدن حضرت زهرا علیها السلام در مسجد و تهدید نمودن خلیفه و هوادارانش مبنی بر انجام نفرین تصریح کرده است.
 - ۲ - مجلسی نیز قبل از سندی که از وی نقل کردیم، به ماجرای فوق اشاره نموده که در آن بر آزاد شدن امیرالمؤمنین علیه السلام توسط حضرت زهرا علیها السلام تصریح و تأکید شده است.
- متن سند مذکور چنین است: «ثُمَّ أَخَذَتْ بِيَدِهِ فَأَنْطَلَقَتْ بِهِ^۱. سپس دست وی را گرفت و او را با خود بُرد...»
- ۳ - طبرسی نیز پس از اتمام سندی که از وی نقل کردیم، به ماجرای فوق اشاره نموده است.^۲

نتیجه می‌گیریم:

هیچ تعارضی میان نقل ابن قتیبه و سایر اسناد تاریخی وجود نداشته و می‌توان تمامی این اسناد را با یکدیگر جمع نموده و چنین گفت:

الف) ابوبکر با مشاهده ورود حضرت زهرا علیها السلام به مسجد، به همین اندازه از اعمال خشونت نظامی^۳ علیه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بسنده کرده و آن را برای اخذ التزام از حضرت علی علیه السلام مبنی بر عدم قیام مسلحانه

۱ - علامه مجلسی: بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۵۲.

۲ - ر.ک: طبرسی: احتجاج، ج ۱، ص ۸۶-۸۷.

۳ - تفصیل این شرایط را می‌توان در نقل‌های عیاشی، مسعودی، طبرسی و مجلسی مشاهده

علیه نظام خلافت، کافی دانسته است.

ب) رسیدن دست گره خورده امیرالمؤمنین علیه السلام به دست ابوبکر، با تلاش هم زمان و دو سویه مهاجمین و عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله صورت گرفته است، نه با میل و اختیار خود ایشان علیهم السلام.

ج) رسیدن دست امیرالمؤمنین علیه السلام به دست ابوبکر - که به دنبال اعمال شدیدترین خشونت‌ها صورت گرفت - هم زمان با ورود حضرت زهرا علیها السلام به مسجد و تهدید نمودن خلیفه و هوادارانش از سوی ایشان علیهم السلام رخ نموده است.

لذا ابوبکر به همین اندازه اکتفا نمود و به دلیل ترس از وقوع نفرین از سوی حضرت زهرا علیها السلام، حضرت علی علیه السلام را آزاد ساخت.

د) برخی ناظرین - به ویژه اطرافیان خلیفه - حادثه را به گونه‌ای نقل کرده‌اند که شنونده گمان می‌کند خود آن حضرت علیه السلام دست خویش را به دست ابوبکر زده‌اند.

ه) ابن قتیبه جهت بی‌تقصیر جلوه دادن ابوبکر در ماجرای هجوم و القای عدم تمایل ابوبکر به اخذ بیعت اجباری از امیرالمؤمنین علیه السلام، از ذکر وقایعی که هم زمان با ورود حضرت زهرا علیها السلام به مسجد رخ داده است، اجتناب ورزیده و ماجرا را به گونه‌ای ثبت کرده است که گویا ابوبکر برای رها ساختن امیرالمؤمنین علیه السلام منتظر ورود حضرت زهرا علیها السلام به مسجد بود و هیچ رضایتی از رفتارهای اطرافیانش نداشت!؟

تذکر

در پایان، خاطر نشان می‌گردد:

برخی از مورّخین اهل سنت که خواسته‌اند در این ماجرا، بر رفتارهای خلیفه سرپوش بنهند، تنها به ذکر عباراتی به این مضمون اکتفا کرده‌اند که:

«ابابکر از علی نخواست با او بیعت کند و او را مجبور به بیعت نمود.»^۱ «۲»^۲

در حالی که اسناد تاریخی مندرج در منابع اهل سنت، اعمال خشونت و حمله نظامی، آوردن آتش و هیزم برای سوزاندن خانه، یورش و ورود به داخل بیت، بیرون کشاندن امیرالمؤمنین علیه السلام و تهدید ایشان به قتل را به روشنی به اثبات می‌رسانند.^۳

۱ - فشرذگی نقل ابن قتیبه در مقایسه با نقل عیاشی، مسعودی، طبرسی و دیگران، در راستای همین هدف صورت گرفته است.

۲ - متأسفانه اصغر قائدان نیز در صفحه ۸۷ از کتاب خود، در راه القای همین دیدگاه گام برداشته است.

۳ - ر.ک: ابن خزم: الفضل فی الملل و النحل، ج ۴، ص ۲۳۵.

۴ - ر.ک: شیخ حسین غیب غلامی: احراق بیت فاطمه علیها السلام.

جمع‌بندی نهایی از ماجرای هجوم به بیت فاطمه علیها السلام و تلاش برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام

با توجه به این که:

- ۱ - امتناع شدید امیرالمؤمنین علیه السلام از قبول انجام بیعت، در تمامی اسناد تاریخی این ماجرا به وضوح قابل مشاهده است.
- ۲ - این امتناع، خود دلیلی بر نارضایتی امیرالمؤمنین علیه السلام از خلافت ابوبکر و نامشروع بودن آن است.
- ۳ - نامشروع بودن خلافت دو نتیجه در پی دارد:
الف) ابوبکر بدون صلاحیت، عهده‌دار خلافت شده است.
ب) موضوع بیعت غیر شرعی و ناروا است.
- ۴ - فشار شدید مهاجمان بر امیرالمؤمنین علیه السلام و اعمال زور و تهدید جهت وادار ساختن حضرت علی علیه السلام به انجام بیعت - که دلالت بر اکراه و اجبار بیعت کننده دارد - در تمامی اسناد تاریخی این ماجرا به وضوح قابل مشاهده است.

در مجموع می توان گفت:

امتناع شدید امیرالمؤمنین علیه السلام از بیعت نمودن با ابوبکر که به هجوم نظامی به خانه ایشان انجامید، به وضوح حاکی از آن است که: آن حضرت علیه السلام خلافت ابوبکر را ناحق و ناروا می دانستند.

لذا در این ماجرا، ابوبکر به عنوان فردی ناشایست برای خلافت در مسند مبایع له قرار گرفته و آنچه برای آن بیعت می طلبد (موضوع بیعت) نامشروع، ناحق و ناروا می باشد.

از سوی دیگر، تلاش هواداران خلافت برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام حاکی از وجود اجبار، تهدید و اکراه در ماجرای مطالبه این بیعت بوده و در نهایت، وقوع عقد بیعت با ابوبکر را به دلیل فراهم نبودن همه شرایط انعقاد آن، مُحال می سازد.

از این رو می توان گفت:

در این ماجرا، نه تنها هیچ گونه بیعتی واقع نگردیده، بلکه استفاده از واژه «بیعت صوری و ظاهری» هم درباره آن غلط می باشد؛ زیرا این واژه تنها در جایی کاربرد دارد که نشانه های فقدان شرایط صحت انعقاد بیعت، نمایان نبوده و به وضوح قابل مشاهده نباشد.

بنابراین در این ماجرا، تنها می توان از واژه «اجبار به انجام بیعتی که از اصل باطل است» استفاده نمود.

نتیجه‌گیری نهایی

مهم‌ترین نتیجه‌ای که از دقت و تأمل در اسناد و مدارک تاریخی فوق می‌توان دریافت «عدم رضایت امیرالمؤمنین علیه السلام از خلافت ابوبکر و عدم موافقت با آن است.»

این نارضایتی را به وضوح می‌توان در تلاش‌های ایشان جهت قیام به سیف و نیز امتناع شدید از قبول انجام بیعت با ابوبکر مشاهده نمود. همه این موارد به وضوح ثابت می‌کنند:

این خلافت از سوی حضرت علی علیه السلام ناحق و ناروا قلمداد می‌شده است.

همچنین دقت در اسناد و مدارک هجوم به بیت فاطمه علیها السلام، به روشنی ثابت می‌کند که فضای حاکم بر مطالبه بیعت از آن حضرت علیها السلام، مملو از اعمال فشار و تهدید نظامی، اجبار و اکراه بوده است. به همین دلایل نیز تحقق بیعت با ابوبکر - آن هم به عنوان خلیفه - غیر ممکن است.

لذا می‌توان نتیجه گرفت:

انعقاد بیعت با ابوبکر محال است و تظاهر به آن^۱ منشأ اثر نمی‌باشد.

۱ - منظور دست دادن صوری می‌باشد.



گفتار سوم

عدم رضایت عمومی از خلافت ابوبکر

اسناد تاریخی

ابن ابی الحدید معتزلی (متوفی ۶۵۶) از ابوبکر جوهری (متوفی ۳۲۳) چنین نقل می‌کند:

«لَمَّا أَكْثَرَ النَّاسُ فِي تَخَلُّفِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ وَاشْتَدَّ
أَبُوبَكْرٍ وَعُمَرُ عَلَيْهِ فِي ذَلِكَ خَرَجَتْ أُمَّ مِسْطَحِ بْنِ أَيْثَانَ فَوَقَفَتْ
عِنْدَ الْقَبْرِ وَقَالَتْ:

كَانَتْ أُمُورٌ وَ أَنْبَاءٌ وَ هَنْبِئَةٌ

لَوْ كُنْتُ شَاهِدَهَا لَمْ تُكْثِرِ الْخُطْبَ

إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقَدَ الْأَرْضِ وَإِبْلَهَا

وَ اخْتَلَّ قَوْمُكَ فَاشْهَدُهُمْ وَ لَا تَغِبْ!

زمانی که سخنان مردم راجع به امتناع علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر زیاد شد و ابوبکر و عمر درباره بیعت بر وی سخت گرفتند، امّ مسطح بن اثاثه بیرون آمد و نزد قبر [پیامبر صلی الله علیه و آله] ایستاد و گفت:

اخبار و حوادث ناگواری رخ داد که اگر تو شاهد آن‌ها می‌بودی، [برای این مردم] کمتر سخن می‌گفتی.

ما تو را از دست دادیم، به سان زمینی که باران بر آن نبارد. و اَمّت تو به هرج و مرج گرفتار شدند؛ پس تو شاهد ایشان باش و پنهان و غائب مشو.»

امیرالمؤمنین علیه السلام جهت اثبات عدم رضایت مردم از خلافت ابوبکر و اثبات عدم مقبولیت آن، بر حکومت او چنین ایراد گرفته‌اند:

«فَإِنْ كُنْتَ بِالشُّورَى مَلِكْتَ أُمُورَهُمْ فَكَيْفَ بِهَذَا وَ الْمُشِيرُونَ غُيَّبَ^۱ اگر حکومت را با شورا به دست گرفتی، پس چگونه است که مشورت کنندگان غایب بودند.»

یعنی قاعده مقبولیت عمومی این است که باید پیش از تصدی حکومت، مردم آن را پذیرفته باشند.

در حالی که با پذیرش خلافت ابوبکر توسط تعداد انگشت‌شماری^۲ در سقیفه، حکومت به‌طور رسمی اعلام شد و پس از تصدی خلافت (و نه قبل از آن) از دیگران بیعت ستانده شد.

۱ - سید رضی: نهج البلاغه، حکمت ۱۹۰.

۲ - ماوردی (متوفی ۴۵۰) به این تعداد انگشت شمار تصریح کرده و می‌نویسد:

«إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ انْتَقَدَتْ بِخُمْسَةِ اجْتَمَعُوا عَلَيْهَا. بیعت ابوبکر با اتفاق نظر پنج نفر منعقد شد.»

(ماوردی: الاحکام السلطانیة، ص ۶)

همان طور که می‌دانید:

اگر کسی بر منصب قدرت تکیه زد، بیعت گرفتن برای او - چون برخاسته از قدرت او است - شرایط بیعت (همانند آزادی و اختیار) را سلب می‌کند و چه بسا «ترس، تهدید، تطمیع، ناچاری و...» موجب بیعت مردم با او بشود؛ لذا چنین بیعتی هیچ‌گونه ارزشی ندارد.

«از مباحث بنیادین دربارهٔ سقیفه، بازشناختن مخالفان انتخاب ابوبکر است، و از مهم‌ترین ثمره‌های آن، بطلان ادعای اجماع در انتخاب او است.

در خور توجه است که نام بسیاری از مخالفان، در تاریخ ثبت نشده است؛ زیرا معمولاً شخصیت‌های برجسته و سرشناس مورد توجه بوده‌اند و آنان نیز مریدانی داشته‌اند که نظریه‌های آنان را می‌پذیرفته‌اند.

همچنین از بسیاری به صورت گروهی نام برده شده است؛ مثلاً براساس نقل‌های متعدد، در آغاز بنی‌هاشم از بیعت خودداری کردند.^۱

می‌توان دریافت که عامل اصلی نپرداختن زکات توسط قبیله کینه نیز مخالفت با انتخاب ابوبکر بوده است.

بنابراین مخالفان انتخاب ابوبکر بسیار بیش‌تر از کسانی‌اند که از آنان در این نوشته نام می‌بریم.

گفتنی است که بیش‌تر مخالفان انتخاب ابوبکر، پس از مدتی به

۱ - به نقل از: طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۰۸؛ ابن‌اتیر: الکامل فی التاریخ، ج ۲،

ص ۱۰ و ص ۱۴؛ ابن‌ابی‌الحدید: شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۲۱.

دلیل‌هایی مانند اجبار، تطمیع و ترور، بیعت کردند که این بحثی جدا می‌طلبد.

پنجاه تن از مخالفانی که ما به نام آنان دست یافته‌ایم عبارت‌اند از...^۱

وی سپس بر اساس حروف الفبا به اسامی این پنجاه نفر اشاره نموده است.

نگاهی دیگر به اسناد تاریخی بیعت عمومی با ابوبکر

سند شماره ۱

در صحیح بخاری - از مهم‌ترین کتاب‌های روایی اهل سنت - اشاره‌ای از عایشه به تهدید مردم جهت اخذ بیعت آمده است. این سند بهترین گواه بر عدم ارزش و اعتبار بیعت مردم با ابوبکر و خط‌بطلانی بر موافقت عمومی با خلافت او می‌باشد.

عایشه پس از بیان حکایت سقیفه می‌گوید:

«لَقَدْ خَوَّفَ عُمَرُ النَّاسَ»^۲

عمر مردم را تهدید کرده و ترسانید.

سند شماره ۲

ابن ابی الحدید (متوفی ۶۵۶) از ابوبکر جوهری (متوفی ۳۲۳) نقل می‌کند که عمر در مواجهه با متحصنین در بیت فاطمه علیها السلام چنین رفتار کرد:

۱ - سید حسن فاطمی: مقاله «سقیفه»، مندرج در دانشنامه امام علی علیه السلام، ج ۸، ص ۴۴۳.

۲ - محدثین اسماعیل بخاری: صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۹۵.

گفتار سوم: عدم رضایت عمومی از خلافت ابوبکر * ۷۷

«فَقَالَ: وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَخْرُجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ أَوْ لِأَحْرَقَنَّ الْبَيْتَ عَلَيْكُمْ... ثُمَّ أَخْرَجَهُمْ بِتَلَابِيهِمْ يُسَاقُونَ سَوْقًا عَنيفًا حَتَّى بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ»^۱

پس گفت: قسم به خدایی که جانم در دست اوست! یا شما برای بیعت خارج می‌شوید یا خانه را با شما به آتش خواهم کشید... سپس ایشان را (با طنابی که در گردن‌هایشان آویخته بود) بیرون آورد در حالی که [او و یارانش] آنان را با بدرفتاری و خشونت می‌بردند تا با ابوبکر بیعت کنند.»

سند شماره ۳)

او همچنین درباره نقش خشونت‌های عمر در تثبیت پایه‌های خلافت ابوبکر می‌نویسد:

«عُمَرُ هُوَ الَّذِي شَيْدَ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ وَ رَقَمَ الْمُخَالِفِينَ فِيهَا؛ فَكَسَرَ سَيْفَ الزُّبَيْرِ لَمَّا جَرَّدَهُ، وَ دَفَعَ فِي صَدْرِ الْمُقْدَادِ، وَ وَطِئَ فِي السَّقِيْفَةِ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ وَ قَالَ: أَقْتُلُوا سَعْدًا، قَتَلَ اللَّهُ سَعْدًا! وَ حَطَّمَ أَنْفَ الْحُبَابِ بْنِ الْمُنْذَرِ... وَ تَوَعَّدَ مَنْ لَجَأَ إِلَى دَارِ فَاطِمَةَ مِنَ الْهَاشِمِيِّينَ وَ أَخْرَجَهُمْ مِنْهَا. وَ لَوْلَا لَمْ يَثْبُتْ لِأَبِي بَكْرٍ أَمْرٌ، وَ لَا قَامَتْ لَهُ قَائِمَةٌ»^۲

۱- ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۸.

۲- همان منبع، ج ۱، ص ۱۷۴.

عمر همان کسی است که بیعت با ابوبکر را استوار ساخت و مخالفین آن [بیعت] را منکوب کرد. وقتی که زبیر شمشیر کشید، آن را شکست و بر سینهٔ مقداد کوبید و در سقیفه علیه سعدبن عباده توطئه نمود و گفت: سعد را بکشید! خدا سعد را بکشد! و بینی حباب بن منذر را شکست... و کسانی از بنی هاشم که به خانهٔ فاطمه پناه برده بودند را تهدید نمود و آنان را از خانه بیرون کشید.

و اگر او [عمر] نبود، پایه‌های حکومت ابوبکر تثبیت نمی‌شد.»

سند شمارهٔ ۴)

کثرت اسناد و مدارک تاریخی در این زمینه به قدری است که شیخ مفید (متوفی ۴۱۳) در این باره می‌نویسد:

«و أمثال ما ذكرناه من الأخبار في قهر الناس على بيعة أبي بكر و حملهم عليها بالاضطرار كثيرة و لو رمتا ایرادها لم يتسع لهذا الكتاب^۱.

و اخبار مشابه با آنچه ما (دربارهٔ مجبور کردن مردم به بیعت با ابوبکر و به زور بردن مردم به نزد او برای بیعت) نقل کردیم فراوان است که اگر می‌خواستیم آنها را ذکر کنیم در این کتاب نمی‌گنجید.»

سند شماره ۵

برای مثال شیخ احمد طبرسی (قرن ۶) نقل می‌کند که:

«إِنَّ عُمَرَ اخْتَزَمَ بِإِزَارِهِ وَ جَعَلَ يَطُوفُ بِالْمَدِينَةِ وَ يُنَادِي: أَلَا إِنَّ
أَبَابَكْرٍ قَدْ بُوِيعَ لَهُ فَهَلُمُّوا إِلَيَّ الْبَيْعَةَ، فَيَسْأَلُ النَّاسَ يُبَايِعُونَ،
فَعَرَفَ أَنَّ جَمَاعَةً فِي يَثُوبِ مُسْتَبْرُونَ، فَكَانَ يَقْضِيهِمْ فِي جَمْعٍ
كَثِيرٍ وَ يَكْبِسُهُمْ وَ يُخْضِرُهُمُ الْمَسْجِدَ فَيُبَايِعُونَ...^۱»

عمر کمرش را محکم بست و در شهر می‌گشت و فریاد می‌کشید:
آگاه باشید که با ابوبکر بیعت شد؛ پس بشتابید برای بیعت با او.
پس مردم برای بیعت با او ازدحام کردند.

[عمر] فهمید که عده‌ای در خانه‌هایشان پنهان گشته‌اند؛ پس با
گروهی فراوان نزد آنان می‌رفت و ناگهان به آنان حمله می‌کرد
و ایشان را به مسجد می‌آورد تا بیعت کنند.»

پشتوانه و حامی مسلح باند کودتا، قبیله وحشی و بدوی بنی‌اسلم
است که به اقرار خود عمر، در پیروزی کودتاگران نقش به‌سزایی داشت.

سند شماره ۶

«طبرسی نقل می‌کند که قبیله اسلم پس از ورود به مدینه چنان در
کوچه‌ها تجمع کردند که کوچه‌ها گنجایش آنان را نداشت و
عمر می‌گفت: همین که قبیله اسلم را دیدم به پیروزی یقین پیدا
کردم.^۲»

۱ - طبرسی: احتجاج، ج ۱، ص ۸۰.

۲ - به نقل از: طبرسی: تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۴۵۹؛ فلقشندی: نهاية الارب، ج ۴، ص ۲۵.

سند شماره ۷

ابن اثیر در کامل می نویسد:

قبیله بنی اسلم آمدند و بیعت کردند. پس ابوبکر قوی شد و آن گاه مردم با ابوبکر بیعت کردند.^۱

سند شماره ۸

گویا تر از این دو، بیان شیخ مفید در کتاب جمل است. او از قول ابومخنف نقل می کند که: گروهی از اعراب بادیه بودند که برای تهیه آذوقه و خواربار به مدینه داخل شدند، اما مردم مدینه، به علت فوت پیامبر ﷺ به آنان اعتنایی نکردند.

آنان نیز با خلیفه جدید بیعت کردند و امر او را گردن نهادند. آن گاه عمر آنان را طلبید و به ایشان گفت:

در ازای بیعت با خلیفه رسول خدا آن چه نیاز دارید از خواربار و آذوقه - بی هیچ عوضی - برگیرید و به سوی مردم درآیید و آنان را گرد آرید و وادار به بیعت کنید و هر که امتناع کرد بر سر و پیشانی اش بکوبید!

راوی می گوید: به خدا قسم دیدم که آن قبیله ی بدوی در دم، کمریندها را محکم کردند و دستارها بر گردن حمایل نمودند و

۱ (ابن اسلم) أَقْبَلَتْ بِجَمَاعَتِهَا حَتَّى تَضَائِقَ بِهِمُ الشُّكُكُ فَبَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ فَقَالَ عُمَرُ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ رَأَيْتَ أَسْلَمَ فَأَيَقُنْتُ بِالنُّضْرِ

[تمامی قبیله اسلم آمدند؛ به طوری که تمام گذرگاه های شهر شلوغ شد. آنان با ابوبکر بیعت کردند.

آن گاه عمر گفت: وقتی قبیله اسلم را دیدم یقین کردم که پیروز خواهیم شد.]

۱ - به نقل از: ابن اثیر: الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۳۱ (و جاثت أسلم فبايعت فقوی أبو بکر بهم و

بايغ الناس بغد)

گفتار سوم: عدم رضایت عمومی از خلافت ابوبکر * ۸۱

با چوب دستی به مردم حمله کردند و با آن محکم به مردم می‌زدند و آنان را به زور وادار به بیعت می‌کردند.^۱
از این رو بعدها برای جبران این اقدام بزرگ کوشیدند اینان را از ننگ اعرابی بودن (جاهلیت و بدویت) استثنا کنند.
عایشه به پاس خدماتی که به پدرش کردند، از قول پیامبر در فضیلت آنها روایتی ساخت که آثار کذب آن بر خواننده آگاه پوشیده نیست.^{۲، ۳}

۱ - به نقل از: شیخ مفید: الجمل، ص ۱۱۹ (و روی ابومخنف لوط بن یحیی الازدی عن محمد بن سائب الكلبي و ابی صالح، و رواه ایضاً عن رجاله عن زائدة بن قدامة قال: كان جماعة من الأعراب قد دخلوا المدينة لينمتادوا منها، فشفل الناس عنهم بموت رسول الله ﷺ فشهدوا البيعة و حضروا الأمر، فانفذ إليهم عمز و اشتدعاهم و قال لهم: خذوا بالخط و المعونة على بيعة خليفة رسول الله و أخرجوا إلى الناس و أشزوهم ليبايعوا، فمن امتنع فاضربوا رأسه و جبينه!
قال: فوالله لقد رأيت الأعراب قد تحزموا و اتشحوا بالأزر الضعائبة و أخذوا بأيديهم الخشب و حزجوا حتى خبطوا الناس خبطاً و جاؤوا بهم مكرهين إلى البيعة)

سند شماره ۹

همچنین مسعودی در اثبات الوصیه، ص ۱۱۶ می‌گوید:

(و بانع عمز بن الخطاب أبانكر و صفق على يديه، ثم بانعه قومه ممن قديم المدينة ذلك الوقت من الأعراب و المؤلفة قلوبهم و تابعهم على ذلك غيرهم)
[عمر بن خطاب با ابوبکر بیعت نمود و دستانش را بر هم زد. آن‌گاه اعراب بادیه‌نشین (که آن موقع در مدینه بودند) و غیر مسلمانانی که مورد لطف مسلمانان قرار گرفته بودند، با او بیعت کردند. پس از آن، دیگران نیز بیعت نمودند.]

۲ - ر.ک: ابن سعد: الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۲۹۴.

۳ - مسعود پور سید آقای: چشمه در بستر، ص ۷۶-۷۸.

سند شماره ۱۰)

ابن ابی الحدید (متوفی ۶۵۶) نیز از براء بن عازب نقل می‌کند که:
 «... وَإِذَا أَنَا بِأَبِي بَكْرٍ قَدْ أَقْبَلَ وَ مَعَهُ عُمَرُ وَ أَبُو عُبَيْدَةَ وَ جَمَاعَةٌ مِنْ
 أَصْحَابِ السَّقِيفَةِ وَ هُمْ مُخْتَجِرُونَ بِالْأُزْرِ الصَّنَعَانِيَّةِ لَا يَمْرُونَ
 بِأَحَدٍ إِلَّا خَبَطُوهُ وَ قَدَّمُوهُ فَمَدُّوا يَدَهُ فَمَسَحُوهَا عَلَى يَدِ أَبِي بَكْرٍ
 يُبَايِعُهُ؛ شَاءَ ذَلِكَ أَوْ أَبِي...»^۱

ابوبکر و به همراه وی، عمر و ابوعبیده و گروهی از اصحاب
 سقیفه را دیدم که کمربندهایشان را محکم نموده و پیش
 می‌آمدند. هرکس را که می‌دیدند، می‌زدند و به زور دستش را
 پیش می‌آوردند و چه موافق بود یا مخالف، او را به بیعت با
 ابوبکر مجبور می‌نمودند.»

سند شماره ۱۱)

«زیربن بکار نیز در کتاب موقیات خود، به روایت ابن ابی
 الحدید در شرح نهج البلاغه، ۶ / ۲۸۷، آورده است که:
 فَقَوَى بِهِمْ - بَنَى أَسْلَمَ - أَبُو بَكْرٍ وَ لَمْ يُعِينَا مَتَى حَادَتْ أَسْلَمُ.^۲
 ابوبکر به واسطه بیعت بنی‌اسلم قوی گردید و مشخص نکردند
 قبیلهٔ اسلم چه موقع روی گردانند.»

۱ - ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۱۹.

۲ - علامهٔ عسکری: سقیفه (به کوشش: مهدی دشتی)، ص ۵۰.

جالب تر آن که با چشم پوشی از همه این شواهد تاریخی، ضمن بررسی رفتارهای امیرالمؤمنین علیه السلام، ادعا شده است:

«علت این بیعت ... احترام به رأی مردم! می باشد.»^۱

«وقتی که اکثریت! مردم به سوی فرد دیگری توجه کرده اند... لازم است... وحدت جامعه را با بیعت حفظ کرد.»^۲

در پایان خاطر نشان می گردد:

«اندیشه انتخاب خلیفه از طریق مراجعه به افکار عمومی، از قبیل علل پس از وقوع است که خیالبافان تاریخ آن را از پیش خود تراشیده اند، در صورتی که یک چنین توجیهی، نه با خود واقع تطبیق می کند و نه دانشمندان اهل تسنن مدعی چنین چیزی هستند و نه در انتخابات امام یک چنین اتفاق و اتحاد را شرط امامت می دانند.

گاهی یک پدیده اجتماعی به گونه ای و تحت شرایطی لباس وجود به خود می پوشد و برخی که پایه داوریهای آنها را یک مشت حدس و پندار تشکیل می دهد، روی خوش بینی های بی جهت، آن را با یک رشته عللی توجیه می کنند که روح پدید آورنده پدیده از آن بی خبر است.

توجیه حکومت خلفا از طریق مراجعه به افکار عمومی و حکومت مردم بر مردم یا حکومت اکثریت بر اقلیت، مصداق روشن این قاعده است.

۱ - عبدالعلی بازرگان: شورا و بیعت، ص ۹۰.

۲ - همو: شورا و بیعت، ص ۸۸.

زیرا اصولاً آنچه که در انتخاب خلفا مطرح نبود، موضوع انتخاب آنان از طریق توده‌ها بود...

مع الوصف برخی از نویسندگان برای موجّه جلوه دادن خلافت خلفا، موضوع حکومت مردم بر مردم و قاطعیت رأی اکثریت بر اقلیت را پیش کشیده و خواسته‌اند که حکومت خلفا را از این راه توجیه کنند، در حالی که یک چنین توجیه، به‌سان علل پس از وقوع است که فقط در عالم تخیل مستند بوده است.^۱

هر چند که ادّعا شده است:

«به خاطر حفظ اسلام و وحدت و آرامش، پس از مدتی خودداری، با خلفای منتخب! بیعت! فرمود.»^۲

۱ - استاد جعفر سبحانی: پیشوایی از نظر اسلام، ص ۲۸۵ - ۲۸۶.

۲ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی امام

علی علیه السلام»، ج ۱، ص ۷۰.

گفتار چهارم

تلاش برای اثبات وقوع بیعت مختارانه
پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام

تبیین شبهه

منابع اهل سنت از بیعتی مختارانه با ابوبکر سخن به میان آورده‌اند؛
ابن ابی الحدید معتزلی (متوفی ۶۵۶) در این باره می‌نویسد:

«وَأَمَّا الَّذِي يَقُولُهُ جُمْهُورُ الْمُحَدِّثِينَ وَ أَعْيَانُهُمْ فَإِنَّهُ اِمْتَنَعَ مِنْ
الْبَيْعَةِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَ لَزِمَ بَيْتَهُ، فَلَمْ يُبَايِعْ حَتَّى مَاتَتْ فَاطِمَةُ، فَلَمَّا
مَاتَتْ بَايَعَ طَوْعاً»^۱

اما نظر عموم محدثین و بزرگان ایشان این است که او [علی علیه السلام] شش
ماه از بیعت خودداری نمود و خانه‌نشین گردید و تا درگذشت فاطمه
بیعت نکرد. اما پس از درگذشت وی با اختیار خود بیعت نمود.»!

۱ - ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۲.

نقش این شبهه در هدم غضب حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر

همان طور که ملاحظه می فرمایید براساس این قبیل ادعاهای ستیان، حضرت علی علیه السلام پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام، از روی میل و اختیار با ابوبکر بیعت کرده اند!!

گویا که تنها مانع برای انجام این بیعت رضایتمندانه، زنده بودن دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است و اگر هم تأخیری چند ماهه در انجام این بیعت مشاهده می شود، تنها به وجود همین مانع باز می گردد و هیچ علت دیگری ندارد!!

چنین ادعاهایی در واقع به این معنا است که امیرالمؤمنین علیه السلام از همان ابتدا، خواستار انجام بیعت با ابوبکر بوده و علیرغم میل باطنی خود (تنها به دلیل رعایت احترام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله) در انجام آن کوتاهی نمودند!!

لذا به محض از دنیا رفتن ایشان، به سوی ابوبکر شتافتند تا با او بیعت کنند!!

بدیهی است، آنچه با طرح زیرکانه این شبهه به اثبات می رسد

«مشروعیت خلافت ابوبکر» و آنچه در هاله‌ای از ابهام و تردید قرار می‌گیرد «الهی بودن خشم و غضب حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر» و تقلیل آن در حد احساسات زنانه و معمولی است.^۱

اهمیت نقد و بررسی ادعای «وقوع بیعتی مختارانه با ابوبکر پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام» آن‌گاه هویدا می‌گردد که به خاطر داشته باشیم: در کتاب‌هایی همچون «صحیح بخاری^۲ و مسلم^۳» ادعای فوق پس از عبارات حاکی از «غضب حضرت زهرا علیها السلام» بر ابوبکر درج شده است. در واقع می‌توان گفت:

امثال محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج نیشابوری که عبارات: «فَغَضِبَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُوْفِّيَتْ.»^۴

«فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تُكَلِّمَهُ حَتَّى تُوْفِّيَتْ.»^۵

را در کتاب‌های خود به ثبت رسانده‌اند؛ در واقع می‌خواسته‌اند تا پس از نقل‌های فوق، آن‌ها را از اعتبار ساقط کنند.

لذا با ادعای واهی «بیعت مختارانه پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام» خشم و غضب خدایی صدیقۀ طاهره علیها السلام بر ابوبکر و منزلت والای

۱ - چنانچه ابن‌کثیر گستاخانه بدان تصریح می‌کند و بدین وسیله سعی دارد تا با زیر پا نهادن آیه تطهیر، عصمت حضرت زهرا علیها السلام را زیر سؤال ببرد.

(ابن‌کثیر: البداية و النهایه، ج ۵، ص ۲۴۹ و ص ۲۸۶)

۲ - حدیث شماره ۳۹۱۳.

۳ - حدیث شماره ۳۳۰۴.

۴ - محمد بن اسماعیل بخاری: صحیح بخاری، حدیث شماره ۲۸۶۲.

۵ - همان منبع، حدیث شماره ۳۹۱۳؛ مسلم بن حجاج: صحیح مسلم، حدیث شماره ۳۳۰۴.

ایشان علیه السلام را - به طور غیر مستقیم - در هاله‌ای از ابهام قرار داده‌اند.^۱
 بدین ترتیب، استناد به نقل‌های این قبیل کتاب‌ها مبنی بر «غضب
 فاطمه زهرا علیها السلام بر ابوبکر» تنها زمانی امکان‌پذیر خواهد بود که ابتدا،
 ادعای مطرح شده درباره «بیعت مختارانه» را مورد نقد قرار دهیم.
 بنابراین، اثبات جعلی بودن ادعای «بیعت مختارانه» مترادف با دفاع از
 خدایی بودن «غضب حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر» می‌باشد که رسواکننده
 خط انحراف پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و جداکننده حق و باطل از یکدیگر،
 به ویژه در مبحث سرنوشت‌ساز «امامت و خلافت» است.

۱ - همان طور که ملاحظه خواهید فرمود، نقل ابن قتیبه دینوری در کتاب «الامامة و السیاسة»
 درباره عیادت آن دوازدهمین سرنوشت‌ساز نیز به همین سرنوشت دچار شده است.

انگیزه اهل سنت برای اثبات وقوع این بیعت چیست؟

با توجه به تردید موجود در صحّت وقوع بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر در روزهای نخست غصب خلافت، اکثر مدافعان خلفا ترجیح داده‌اند تا با چنین نقل‌هایی، راه را برای پذیرش وقوع بیعتی دیگر - که خالی از مشکلات بیعت نخست باشد - هموار نموده و بدین وسیله (ضمن سرپوش نهادن بر حوادث تلخ مربوط به تلاش هواداران ابوبکر برای اخذ بیعت اجباری از امیرالمؤمنین علیه السلام و پاک نمودن آن حوادث شرم‌آور از صفحه تاریخ) پایه‌های خلافت ابوبکر را با طرح بیعتی جدید مستحکم سازند.

برای آشنایی با اقوال فوق، به منابع زیر مراجعه نمایید:

ابن خزم: الفِصل فی المِلل و النِحل، ج ۴، ص ۲۳۵.

ابن اثیر: الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۰.

ابی الفداء: المختصر، ج ۱، ص ۱۶۵.

ابن جوزی: تذکرة الخواص، ص ۶۰-۶۱.

ابن اَعثم کوفی: الفتوح، ص ۸.

جالب است که عده‌ای نیز تحت تأثیر همین نقل‌های اهل سنت قرار گرفته و گفته‌اند:

«اینکه بعضی می‌گویند که علی(ع) هیچ‌گاه بیعت نکرد، امری خلاف واقعیت‌های تاریخی است... آن‌چه عده‌ای می‌گویند، از روی تعصبی است که بر حقایق تاریخی پرده می‌افکند.»^۱

و جالب‌تر آن که برخی دیگر از مدافعان متعصب مکتب خلافت، مدعی شده‌اند که حضرت علی(ع) در همان روزهای آغازین خلافت ابوبکر، مشتاقانه و بی‌درنگ با او بیعت کردند.

برخی مورّخینی که در لابه‌لای آثارشان چنین جعلیاتی را گنجانده‌اند، عبارت‌اند از:

ابن عبد ربّه: العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۴۷.

طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۰۷.

ابن کثیر: السیرة النبویة، ج ۴، ص ۴۹۵.

نویری: نهاية الارب، ج ۴، ص ۳۷.

لازم به ذکر است که این ادعا، علاوه بر تعارض شدید با سایر اسناد تاریخی، با دیدگاه سایر پیروان خلفا مبنی بر «عدم وقوع هرگونه بیعتی با ابوبکر در زمان حیات حضرت زهرا(ع)» در تضادی آشکار قرار دارد.^۲

۱ - اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب(ع)، ص ۸۹.

۲ - هرچند که این تصریحات سذ محکمی را در مقابل این قبیل دروغ‌پردازی‌ها تشکیل می‌دهند؛ ولی در عین حال نباید از انگیزه اعتراف کنندگان به آن نیز غفلت نمود.

اهل سنت ماجرای این بیعت را چند گونه نقل می‌کنند؟

نقل‌های اهل سنت در این موضوع به سه گونه مختلف قابل تقسیم می‌باشند:

گونه اول) ماجرای ارتداد عرب.

گونه دوم) ماجرای نامه امیرالمؤمنین علیه السلام.

گونه سوم) ماجرای ملاقات خصوصی امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر.

لازم به ذکر است که برخی خواسته‌اند تا با استناد به همین نقل‌ها، «خلافت ابوبکر» را مقبول و مشروع جلوه دهند؛ چنانچه اظهار شده:

«علی(ع) پس از رحلت رسولخدا(ص) مدت کوتاهی از بیعت با ابوبکر

خودداری فرمود، ولی سرانجام با وی موافقت! و بیعت! کرد.»^۱

«حضرت امیر مدت کوتاهی از بیعت با ابوبکر خودداری فرمود ولی

سرانجام با نظر بلندی که داشت با وی بیعت! کرد.»^۲

«علی(ع) و جماعتی از بزرگان اصحاب و یاران پیغمبر(ص) از بیعت با

خلیفه‌ای که از طرف آنها انتخاب! شده بود خودداری نمودند، اما بعد از

مدتی چون ملاحظه کردند این خودداری از بیعت ممکن است در آن

شرایط خاص ضرر عظیمی برای عالم اسلام به بار آورد... لذا تن به

بیعت در دادند... از طرف دیگر او می‌دید کسی که بر مسند خلافت تکیه

کرده از کوشش برای تقویت و عظمت اسلام در جهان مضایقه نمی‌کند

و این آخرین آرزو و هدف علی(ع) از خلافت و حکومت بود.

روی این جهات تسلیم! شد و بیعت! کرد.»^۳

۱ - مصطفی حسینی طباطبایی: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص ۱۶۳.

۲ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص ۲۰.

۳ - همو: پاره پیامبر، ج ۶، ص ۱۴-۱۵.

نقد نقل‌های سه‌گانه اهل سنت درباره بیعت مختارانه

بررسی و نقد نقل‌های مربوط به ماجرای ارتداد عرب (گونه اول)

بلاذری (متوفی ۲۷۹) می‌نویسد:

«لَمَّا ارْتَدَّتِ الْعَرَبُ، مَشَى عُمَانُ إِلَى عَلِيٍّ. فَقَالَ يَا بَنَ عَمِّ، إِنَّهُ لَا يَخْرُجُ أَحَدٌ إِلَى قِتَالِ هَذَا الْعَدُوِّ وَ أَنْتَ لَمْ تُبَايِعْ، فَلَمْ يَزَلْ بِهِ حَتَّى مَشَى إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعَهُ؛ فَسَرَّ الْمُسْلِمِينَ وَ جَدَّ النَّاسَ فِي الْقِتَالِ وَ قَطَعَتِ الْبُعُوثُ»^۱.

هنگامی که مسأله ارتداد عرب پیش آمد، عثمان به نزد علی رفت و گفت: ای پسر عمو! تا وقتی تو بیعت نکنی، کسی به جنگ این دشمنان بیرون نخواهد شد و آن قدر از این مطالب در گوش او زمزمه کرد تا او را به نزد ابوبکر برد و علی با ابوبکر بیعت کرد. پس از بیعت علی با ابوبکر، مسلمانان خوشحال شدند و کمر به جنگ با مرتدین بستند و از هر سو سپاه به حرکت در آمد.»!

۱- بلاذری: انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷.

گفتار چهارم: تلاش برای اثبات وقوع بیعت مختارانه * ۹۳

با توجه به سند فوق، ماجرای این بیعت را می‌توان بر سه محور اصلی تقسیم‌بندی نمود؛ که به ترتیب عبارت‌اند از:

- ۱- ارتداد عرب و خطر آن برای اسلام و مسلمین.
- ۲- ادعای عثمان مبنی بر عدم امکان سرکوب مرتدین در صورت عدم بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با خلیفه.
- ۳- تجهیز گسترده سپاه جهت سرکوب مرتدین، به دلیل انجام این بیعت.

نقل اهل سنت درباره وقوع بیعت به دلیل ارتداد عرب، قابل اعتماد نمی‌باشد

الف) بررسی اعتبار این نقل

از آن جایی که محور اصلی و تکیه‌گاه وقوع این بیعت «ارتداد عرب» در زمان خلافت ابوبکر می‌باشد؛ ابتدا لازم است تا درباره میزان درستی این واقعه، به بررسی و تحقیق بپردازیم.

سیری در منابع تاریخی اهل سنت، وقوع ارتدادهای وسیع و گسترده‌ای در دوران خلافت ابوبکر را در معرض دید قرار می‌دهد که وجود خطری جدی و احتمال حمله‌ای گسترده به مدینه را در اذهان القا می‌نماید:

«در روایاتی که طبری از سیف و او از سهل بن یوسف نقل می‌کند، چنین آمده است که قبائل مختلف ثعلبه بن سعد و قبائل دیگری که با آنان هم پیمان بودند، مانند قبیله مُرّه و عَبَس در محلی بنام اَبْرُق که از نقاط سرزمین رُبْدَه می‌باشد اجتماع نمودند و گروهی از بنی‌کنانه نیز به آنان پیوستند و جمعیت آنان به قدری زیاد شد که آن سرزمین گنجایش آنان را نداشت.

این بود که به دو گروه تقسیم شدند. گروهی در همان سرزمین اَبْرُق ماندند و گروه دیگر به محل دیگری بنام ذی الْقَصَّة حرکت نمودند و طَلَّيْحَه اسدی هم که ادعای پیامبری می نمود به سرکردگی برادرش جبال به آنان کمک و نیرو فرستاد.

قبائل دثل و لیث و مدلیج هم در میان سپاه جبال بودند و عوف فرزند فلان بن سنان هم در اَبْرُق سرکردگی قبیله مُرّه را بعهدہ گرفت و سرکردگی قبیله ثعلبه و عَبَس بعهدہ حارث بن فلان که یکی از افراد قبیله بنی سبیع بود وا گذاشته شد.

بدین گونه جمعیت آنان و تعدادشان فراوان و بیش از پیش گردید. آنگاه این قبیله ها عده ای را بعنوان نمایندگی به مدینه فرستادند... نمایندگان گروه های مرتدین که از مدینه برگشتند، ضعف و قلت مسلمانان مدینه را به افراد قبائل خویش گوشزد نمودند و آنان را به جنگ مسلمانان تحریک و تطمیع کردند و برای حمله نمودن به مرکز اسلامی آماده شان ساختند...

سه روز از این جریان نگذشته بود که لشکر انبوه مرتدین حمله خویش را شبانگاه به مدینه آغاز نمودند...^۱

این حوادث که در واقع به عنوان مقدمات وقوع جنگ «اَبْرُق» (یعنی نخستین سرکوب مرتدین توسط سپاه ابوبکر) نقل گردیده است، همان ارتداد عرب است که خطر ناشی از آن، به عنوان یکی از محورهای اصلی ماجرای این بیعت در نقل بلاذری منعکس می باشد. به ویژه آن که در ادامه ادعاهای (طبری درباره همین حوادث مقدماتی که قبل از جنگ اَبْرُق رخ داده) می خوانیم:

۱ - علامه سید مرتضی عسکری: عبدالله بن سبا و دیگر افسانه های تاریخی، ج ۲، ص ۲۹ - ۳۰؛ به نقل از: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۸۷۱ - ۱۸۷۵.

«ابوبکر از جریانِ (حملة مرتدین) اطلاع یافت. علی، طلحه، زبیر، ابن مسعود را به گذرگاههای مدینه گماشت.»^۱

با توجه به این ادعاها، ماجرای این بیعت، در همان روزهای ابتدایی اعزام نمایندگان مرتدین به مدینه و اطلاع یافتن ابوبکر از تصمیم آنها مبنی بر حمله به شهر، صورت گرفته است.

زیرا ابوبکر توانست قبل از وقوع حمله آنها، مردم مدینه را تجهیز نموده و حتی -براساس این ادعاها- حضرت علی رضی الله عنه را هم به فرماندهی مدافعان از گذرگاههای اصلی مدینه بگمارد.

لذا میان صحت نقل بلاذری درباره این بیعت و اعتبار تاریخی حوادث مربوط به جنگ ابرق، ارتباطی ناگسستگی برقرار بوده و قبول نقل بلاذری منوط به درستی این حوادث می‌گردد.

حوادثی که باید گفت: از حیث اعتبار، در هاله‌ای از ابهام قرار دارند.

بررسی صحت وقوع جنگ ابرق و حوادث پس از آن

علامه عسکری در جلد دوم از کتاب «عبدالله بن سبا و دیگر افسانه‌های تاریخی» به بررسی جنگ‌ها و فتوحات دوران خلافت ابوبکر پرداخته و جعلیات سیف بن عمر در این موارد را آشکار نموده است.

وی درباره صحت گزارش‌هایی که درباره جنگ ابرق و حوادث منجر به آن نقل نمودیم، می‌نویسد:

«طبق تحقیقات عمیق و ارزیابی پیگیری که در این مورد به عمل آمده است، به قاطعیت باید گفت:

مطالبی که با آن طول و تفصیل درباره جنگ ابرق و داستان ذی القُصه^۱ نقل گردیده است، همه آنها از مختصات سیف است و هیچ مورّخی جز سیف آن را نقل نکرده است و جز دروغ و افسانه سرائی چیز دیگر نیست.

نه ارتداد اکثر این قبیله‌ها - که سیف آنان را به ارتداد متهم کرده است - صحّت دارد و نه اجتماع آنان در ابرق و ذی القُصه درست است و نه جریان فرستادن مرتدّین، عده‌ای را به مدینه پایه و اساسی دارد و نه انتخاب نمودن ابوبکر، عده‌ای را برای گذرگاههای مدینه راست است و نه لشکرکشی‌های وی... و نه جنگهای چهارگانه‌ای^۲ که سیف برای ابوبکر نقل نموده است، اساس و صحّت دارد...»^۳

۱ - [تفصیل این جعلیات چنین است:

طبری پس از ذکر حوادث جنگ ابرق می‌نویسد: «لشکر ابوبکر آنان را تا ذی القُصه تعقیب نمود و این اولین فتح و پیروزی بود که نصیب ابوبکر گردید!»

(همان منبع، ج ۲، ص ۳۲؛ به نقل از: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۸۸۰ - ۱۸۸۵)

آن گاه می‌نویسد: «چون ابوبکر پیروان طَلِیحَه را که در ابرق رَیْذَه جمع شده بودند از آنجا براند [تا ذی القُصه تعقیب کرد]، طَلِیحَه به جُدَیله و غوث که دو تیره از قبیله طی بودند پیغام داد که به وی بپیوندند و او را یاری کنند. عده‌ای از آنان با عجله به سوی طَلِیحَه حرکت کردند و دستور دادند که دیگران نیز به تدریج به سوی طَلِیحَه بشتابند!»

(همان منبع، ج ۲، ص ۵۲؛ به نقل از: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۸۷۱ - ۱۸۷۳)

«چون ابوبکر جریان را بدین منوال دید به سرزمین ذی القُصه حرکت نمود و در آنجا لشکرهای عظیم و انبوهی از مسلمانان تجهیز و تنظیم و آنها را به یازده لشکر تقسیم نمود و برای هر لشکری فرماندهی معین کرد و به دست هر فرماندهی پرچمی داد و به سوی یکی از قبیله‌های مرتدّ گسیل داشت.»

(همان منبع، ج ۲، ص ۲۵ - ۲۶؛ به نقل از: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۸۸۰ - ۱۸۸۵)

۲ - [جنگ اول و دوم مربوط به نبرد ابرق و مقدمات آن بوده و جنگ چهارم مربوط به لشکرکشی به ذی القُصه در یازده گروه می‌باشد. (ر.ک: همان منبع، ج ۲، ص ۲۵ - ۲۶)]

۳ - همان منبع، ج ۲، ص ۴۶ - ۴۷.

گفتار چهارم: تلاش برای اثبات وقوع بیعت مختارانه * ۹۷

در دروغ‌گویی سیف‌بن عمر همین بس که در کتب رجال از او این‌گونه یاد شده است:

« ۱ - یحیی‌بن معین (متوفی سال ۲۳۳ هـ) درباره او گفته:

حدیث او ضعیف و سست است.

۲ - نسائی صاحب صحیح (متوفی سال ۳۰۳ هـ) گفته:

ضعیف است؛ حدیثش را ترک کرده‌اند. نه مورد اعتماد است و نه امین...

۳ - ابوداود (متوفی سال ۲۷۵ هـ) گفته:

بی‌ارزش است. بسیار دروغگو است.

۴ - ابن‌ابی حاتم (متوفی سال ۳۲۷ هـ) گفته:

حدیثش را ترک کرده‌اند.

۵ - ابن‌السکن (متوفی سال ۳۵۳ هـ) گفته:

ضعیف است.

۶ - ابن‌حبان (متوفی سال ۳۵۴ هـ) گفته:

حدیث‌هایی را که خود جعل می‌کرده، آن‌ها را از زبان شخص

موثقی نقل می‌کرده است و نیز می‌گوید: سیف متهم به زندقه

است و گفته‌اند حدیث جعل می‌کرده است.

۷ - دارقطنی (متوفی سال ۳۸۵ هـ) گفته:

ضعیف است. حدیثش را ترک کرده‌اند.

۸ - حاکم (متوفی سال ۴۰۵ هـ) گفته:

حدیث او را ترک کرده‌اند. متهم به زندقه است.

۹ - فیروز آبادی صاحب قاموس (متوفی سال ۸۱۷ هـ) گفته:

ضعیف است.

۱۰ - ابن حجر (متوفی سال ۸۲۵ هـ) گفته:

ضعیف است.

۱۱ - سیوطی (متوفی سال ۹۱۱ هـ) گفته:

بسیار ضعیف است.

۱۲ - صفی‌الدین (متوفی سال ۹۲۳ هـ) گفته:

او را ضعیف شمرده‌اند.^۱

نتیجه

به نظر می‌رسد که نقل‌های اهل سنت درباره ماجرای این بیعت که مبتنی بر پذیرش نقل‌های سیف در زمینه ارتداد عرب و جنگ اَبَرَق می‌باشد، قابل دفاع علمی نبوده و از صحت تاریخی برخوردار نمی‌باشند.

ب) بررسی دلالت این نقل

همان طور که ملاحظه فرمودید، ماجرای این بیعت با ماجرای ارتداد عرب و جنگ اُبرق در ارتباط کامل بوده و صحت آن منوط به واقعی بودن این ارتدادها است.

در کتب اهل سنت - مانند تاریخ طبری - ماجرای این ارتدادها و داستان تهدید مدینه توسط مرتدین، از جنگ اُبرق آغاز گردیده و به ارتداد امّزمل ختم می‌گردد.

ادامه بررسی صحت وقوع جنگ اُبرق و حوادث پس از آن

مطابق نقل اهل سنت، مرتدین پس از شکست در جنگ اُبرق، از قبایل طی دعوت به همکاری نموده و لشکری را تشکیل می‌دهند که بار دیگر در نبرد ذی القُصه و در محلی به نام بُزَاخه، توسط یازده لشکری که ابوبکر تدارک دیده بود، شکست می‌خورند.

این شکست خوردگان برای بار سوم، اطراف زنی مرتد به نام امّزمل جمع می‌شوند و بار دیگر خطری جدی برای اسلام ایجاد می‌کنند که در نهایت، این سپاه نیز توسط نظام خلافت سرکوب می‌گردد.^۱

۱- ر.ک:

تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۸۷۱ - ۱۸۷۲ (مقدمات جنگ‌های مرتدین).

همان منبع، ج ۱، ص ۱۸۷۳ - ۱۸۸۵ (جنگ اُبرق).

همان منبع، ج ۱، ص ۱۸۸۰ - ۱۸۸۵ (جنگ ذی القُصه و نبرد در بزَاخه).

همان منبع، ج ۱، ص ۱۸۷۳ - ۱۸۷۱ (ارتداد قبیله طی).

همان منبع، ج ۱، ص ۱۹۰۲ (پیوستن فراریان به امّزمل).

بنابراین، صحّت ماجرای این بیعت که بلاذری از راویان آن است، در ارتباط با صحّت چهار واقعه زیر می‌باشد:

۱- جنگ ابرق.

۲- لشکر کشی به ذی‌القصّه و جنگ در بُزّاخه.

۳- ارتداد قبیله طّی.

۴- ارتداد امّ زمل.

نکته جالب توجه این که برخی پژوهش‌گران، تمام نقل‌های مربوط به حوادث فوق را جعلی دانسته و تنها به صحّت و اعتبار بخش بسیار اندکی از حوادث ذی‌القصّه رأی داده‌اند که بدین قرار می‌باشد:

«اسامه با لشکریانش از جنگ شام به مدینه مراجعت نمودند، آنگاه ابوبکر به جنگ مرتدّین قیام کرد و با گروه مسلمانان از مدینه خارج گردید تا به منزل ذی‌القصّه که از طرف نجد در دوازده میلی مدینه قرار گرفته است رسید و در آنجا لشکر خود را آراست.

خالد بن ولید را به سوی قبائل مرتدّین فرستاد و ریاست انصار را به ثابت بن قیس سپرد و خالد را فرمانده کل قرار داد و به وی دستور داد که به سوی طلّیحّه و عُیَیْنَه بن حِصْن که در یکی از سرزمینهای قبیله بنی‌آسد به نام بُزّاخه فرود آمده بودند حرکت کند.

ضمناً بدو گفت که ملاقات من و لشکریانم با تو در نزدیکی خیبر خواهد بود.

البته این جمله را ابوبکر از راه سیاست و تاکتیک جنگی به زبان راند که این گفتار به گوش دشمن برسد و در دل آنان ایجاد

گفتار چهارم: تلاش برای اثبات وقوع بیعت مختارانه * ۱۰۱

رعب و وحشت نماید وگرنه او همهٔ مردان جنگی را با خالد به سوی دشمن اعزام داشته بود و کسی نمانده بود که لشکر دیگری فراهم سازد و به یاری خالد به بُزَاخَه یا خیبر برود.^۱

جریان حرکت ابوبکر را به ذی القَاصَه و امیر لشکر نمودن خالد را در این محل، یعقوبی هم در تاریخ خود آورده است ولی وی اضافه می‌کند که امیر نمودن ثابت بر انصار پس از آن بوده است که آنان به ابوبکر پرخاش نمودند که چرا کسی از انصار را امیر قرار نداده است.^۲

«ما که روایت سیف را - درباره جنگ اَبْرُق و داستان ذی القَاصَه - با روایات مورخان دیگر برابر هم می‌گذاریم و آنها را با هم تطبیق و مقایسه می‌کنیم، افسانه سازی سیف به خوبی آشکار می‌شود زیرا تاریخ‌نگاران دیگر متفقاً گفته‌اند ابوبکر برای جنگ و لشکرکشی یکبار از مدینه بیرون شد و گفته‌اند پس از مراجعت اسامه از مته^۳ به سوی ذی القَاصَه حرکت کرد و در آنجا لشکری مجهز و آماده نمود و فرماندهی این لشکر را به عهده خالد بن ولید گذاشت و ریاست گروه انصار را تحت امارت خالد به ثابت بن قیس محول نمود، آنگاه به آنان دستور داد که برای سرکوبی طَلِیحَه و کسانی که از قبیله اَسَد و قَزَاَرَه به

۱ - [در ادامهٔ این نوشتار و با استناد به همین فراز، تحلیلی دربارهٔ ماجرای «بیعت مختارانه» تقدیم خواهد شد.]

۲ - علامهٔ عسکری: عبدالله بن سبا و دیگر افسانه‌های تاریخی، ج ۲، ص ۴۰-۴۱.

۳ - [در ادامهٔ این نوشتار و با استناد به همین فراز، تحلیلی دربارهٔ ماجرای «بیعت مختارانه» تقدیم خواهد شد.]

دور وی گرد آمده‌اند، سوی بُزَاخَه حرکت کنند...»^۱

«تاریخ نویسان دیگر در این باره می‌نویسند که از عشایر اطراف مدینه تنها دو قبیله به یاری طُلَیْحَه برخاستند و برضد اسلام و مسلمانان فعالیت نمودند؛ یکی قبیله خود طُلَیْحَه که قبیله اَسَد است و دیگری گروه فَزَاَرَه که شعبه‌ای از قبیله غَطَفان است و غَطَفان هم تیره‌ای از قبائل قیس‌عیلان است و به جز این دو قبیله نام قبیله دیگری که به دور طُلَیْحَه جمع شده و با مسلمانان جنگیده باشند، نیامده است.»^۲

«در میان لشکر طُلَیْحَه - بجز عده معدودی از افراد قبیله اَسَد که قبیله خود وی بود و عده دیگری از قبیله فَزَاَرَه به سرپرستی رئیسشان عَیْنَةُ بَنِ حِصْن، از قبائل دیگر، کسی وجود نداشت.»^۳

«و باز تاریخ نویسان می‌گویند که اجتماع سپاه طُلَیْحَه در بُزَاخَه که یکی از آبادی‌های قبیله اَسَد است واقع گردید و خالد بن ولید از ذی القِصَه با دو هزار و هفتصد تن از قبیله فَزَاَرَه در میان لشکر در همان بُزَاخَه روبه رو گردیدند و جنگ سختی در میانشان شروع شد.»^۴

جالب‌تر آن که یکی از حلقه‌های اتصال ماجرای ارتداد عرب به «بیعت مختاران»! مربوط به ارتداد قبیله طَی می‌باشد؛ در حالی که:

۱- همان منبع، ج ۲، ص ۴۳.

۲- همان منبع، ج ۲، ص ۵۸.

۳- همان منبع، ج ۲، ص ۶۱.

۴- همان منبع، ج ۲، ص ۵۸.

گفتار چهارم: تلاش برای اثبات وقوع بیعت مختارانه * ۱۰۳

«طی همان قبیله است که نه تنها طرفدار طُلَیْحَه نبوده بلکه در برابر لشکریان طُلَیْحَه قرار می‌گرفتند و می‌گفتند که ابوبکر با شما آن‌چنان بچنگد که ابالفحل الاکبرش بنامید و این همان قبیله‌ای است که... خالدبن ولید به آنان پناه برد و در جنگ با طُلَیْحَه از آنان استمداد نمود.»^۱

بنابراین، خطر ارتداد عرب برای نخستین بار در شرایطی مطرح گردید که:

۱ - سپاه اسامه با لشکریانش از موته بازگشته بود و ابوبکر به هیچ روی با کمبود نیروی نظامی مواجه نبود.

لذا نیازی هم به بسیج نیروهای مردمی نداشت تا بخواهد جهت تحقق این هدف، از حضرت امیر رضی الله عنه مطالبه بیعت نماید.

۲ - طُلَیْحَه و اطرافیان او تعداد قابل توجهی نبودند و این ارتداد آن قدر گسترده نبود که سپاهیان خلیفه قادر به دفع خطر آن‌ها نباشند. بنابراین خطر مرتدین و امکان تهدید شهری همانند مدینه، آن قدر جدی نبود تا جهت دفع آن، نیازی به بیعت نمودن حضرت امیر رضی الله عنه با ابوبکر باشد.

نتیجه

ماجرای «بیعت مختارانه امیرالمؤمنین رضی الله عنه» با کمک گرفتن از بزرگ‌نمایی حوادث ارتداد عرب، به اسناد تاریخی افزوده گردیده و شهرت دروغین حوادث ارتداد عرب در تاریخ موجب شده تا به راحتی وقوع چنین بیعتی مورد قبول و پذیرش قرار گیرد.

نگاهی دیگر به ماجرای ارتداد عرب

محدود بودن گستره انسانی ارتداد عرب، مورد تأکید محققینی که (در پژوهش‌های تاریخی خود درباره جنگ‌های ارتداد) به نتایج تحقیقات علامه عسکری، توجه ویژه‌ای نشان نداده‌اند نیز واقع شده است.

این پژوهش‌گران، هرچند از کنار تحریف‌های صورت گرفته در ماجرای ارتداد عرب به سادگی عبور کرده و دروغ‌نوشته‌های طبری در این ماجرا را به شیوه علامه عسکری پی نگرفته‌اند؛^۱ اما پس از بررسی همه اسناد ثبت شده در کتب اهل سنت، به این باور علمی رسیده‌اند که:

«گسترده‌گی جغرافیایی ارتداد در جزیره العرب باعث شده تا

۱- ر.ک: علی غلامی دهقی: جنگ‌های ارتداد و بحران جانشینی پیامبر ﷺ، ص ۳۴ (قبول گزارش واقدی و طبری درباره گستره جغرافیایی ارتدادها)؛ ص ۴۱ (فرماندهان جنگ‌های زده)؛ ص ۳۹ و ص ۱۱۷ (دستور ابوبکر به امیرالمؤمنین علیه السلام برای دفاع از مدینه).

مورخان، آن را به گستردگی انسانی نیز تعمیم دهند، در حالی که عده قابل توجهی از مردم - که از زمان پیامبر ﷺ، اسلام را پذیرفته بودند - به دین اسلام وفادار ماندند.^۱

«بیشتر مورخان در مورد گستره ارتداد در جزیره العرب، مبالغه کرده و با عبارت ارتدت العرب^۲ این گونه القا نموده‌اند که اکثر مردمی که در زمان پیامبر، اسلام را پذیرفته بودند، از دین برگشتند و در این میان تنها سه شهر مدینه، مکه و طائف را استثناء کرده‌اند، در حالی که تحقیق خلاف این را نشان می‌دهد، چرا که بسیاری از قبایل به اسلام و حکومت مدینه وفادار ماندند و چه بسا در سرکوب مرتدان نیز با حکومت مرکزی همکاری کردند...»

با ارائه شواهد و مدارک حاکی از این که قبایل و افراد زیادی دین خود را حفظ کردند، مبالغه‌آمیز بودن این گزارش‌ها را اثبات می‌کنیم...

گزارش‌هایی که نشانه ثبات عده زیادی در جزیره العرب بر اسلام و تبری آنها از ارتدادها است عبارت‌اند از:

۱ - اکثر مورخان اتفاق دارند مکه، مدینه و ثقیف مرتد نشدند و در سرکوب فتنه مرتدان قبایل آسد، ذبیان، و غطفان همکاری داشتند.^۳

۲ - وفاداری قبایل مقیم بین مکه، مدینه و طائف، مثل مُزَیَته،

۱ - علی غلامی دهقی: جنگ‌های ارتداد و بحران جانشینی پیامبر ﷺ، ص ۱۲۰.

۲ - ر.ک: واقدی: کتاب الزُّدّه، ص ۴۸؛ ابن کثیر: البدایة و النّهایه، ج ۶، ص ۳۱۲؛ طبری: تاریخ

الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۴۲.

۳ - به نقل از: طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۴۲.

غفار، جُهَيْنَةَ، بَلَىٰ و... به اسلام.^۱

بعضی از این قبایل بعد از وفات پیامبر ﷺ، زکات مال خود را نزد ابوبکر آورده و خلیفه از آنها برای جنگ با اهل رده یاری جست؛^۲ و حتی قبایل اَسَد و غَطَفان هم تماماً مرتد نشدند، بلکه عده‌ای بر اسلام باقی ماندند.

قرینه نشان می‌دهد که بعضی افراد عامر و هَوازِن نیز به اسلام وفادار مانده بودند، چرا که در خبر فُجاءة آمده است که به هر مسلمانی از قبایل سُلَیم، عامر و هَوازِن حمله می‌کرد.^۳

جماعتی نیز، از بنی کلب به رهبری امرؤ القیس بن الأصبغ و هم چنین جماعتی از بنی القین به رهبری عمرو بن الحکم، کارگزار پیامبر در بنی القین، مسلمان باقی ماندند.^۴

علاوه بر این قبایل زیادی از یمن، مثل: نَخَع، جُعْفَى، مراد و مذحج، از گرد اَسود غنسی پراکنده شدند و خود را از آلودن به ارتداد پاک نگه داشتند.

قبایل زیادی از بنی تمیم نیز، مسلمان ماندند و در مقابل سَجاح مدعی نبوت استقامت کردند، بنابراین می‌توان گفت مسلمانان بنی تمیم بیش از متحیران و مرتدان آنها بودند...

۱ - به نقل از: مهدی رزق الله احمد، الثابتون علی الاسلام ایام فتنة الزَّهْد، ص ۲۰؛ به نقل از: کلاعی بُلنسی: حروب الزَّهْد، ص ۴۱.

۲ - به نقل از: ابن سعد: طبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۹۳؛ ابن هشام: السیرة النبویة، ج ۲، ص ۳۰۹؛ دیار بکری: تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۲۱-۲۲؛ واقدی: کتاب الزَّهْد، ص ۵۴-۶۷.

۳ - به نقل از: طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۲۶۴؛ دیار بکری: تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۲۰۲.

۴ - به نقل از: طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۳۳.

گفتار چهارم: تلاش برای اثبات وقوع بیعت مختارانه * ۱۰۷

مَقْدِسِی علاوه بر مدینه و مکه، بحرین و عَدَهِای از نَخَع و کنده را نیز، از ارتداد استثنا کرده است.^۱

واقعیت این است که اطلاق واژه ارتداد به عرب، به این گستردگی خطاست و درست این است که گفته شود عَدَهای از مدعیان نبوت و پیروان آنها و نیز کسانی که علیه حکومت مرکزی مدینه شورش کرده بودند مرتد شدند؛ هر چند خود مدعیان نبوت را نمی‌توان مرتد خواند، چون آنها اسلام را نپذیرفته بودند تا از آن بازگردند.

شاید بتوان علت تعمیم عنوان ارتداد به وسیله مورخان را در این یافت که مرتدان، در تمام نواحی شبه جزیره العرب پراکنده بودند...

در کتاب تاریخ الرِّدَّة نیز ضمن برشمردن برخی قبایل که مرتد شده بودند، قبایلی مثل عَبَس، عَدَهای از أَشْجَع، غِفَار، جُهِیْنَه، مُزَیْنَه، كَعْب، نَقِیْف، طَی، هُدَیْل، اهل السَّرَاة، بَجِیْلَه، حَثْمَم، هَوَازِن، نصر، جُشَم، سعدبن بكر، عبدالقیس، دُوس، شَجِیْب، هَمْدان و انباء در صنعا را از ارتداد استثناء کرده است.^۲

... نتیجه این که گستره ارتداد در جزیره العرب به این وسعتی که برخی مورخان گزارش کرده‌اند نبوده است و بسیاری مسلمان باقی مانده و به آن وفادار بودند.^۳

۱- به نقل از: مَقْدِسِی: البَدْءُ وَ التَّارِیْخُ، ج ۶، ص ۱۵۱.

۲- به نقل از: خورشید احمد فاروق: تاریخ الرِّدَّة، ص ۵-۸.

۳- علی غلامی دهقی: جنگ‌های ارتداد و بحران جانشینی پیامبر ﷺ، ص ۳۳-۳۷.

نتیجه‌گیری

همان‌طور که ملاحظه فرمودید، هرچند در این تحقیق، گستره جغرافیایی ارتداد - مطابق با همه آن‌چه واقدی و طبری نقل کرده‌اند - مورد پذیرش واقع شده و پژوهش‌گر در مسیر دیدگاه‌های علامه عسکری راه خود را نپیموده است؛ با این حال بر مبالغه‌آمیز بودن گستره انسانی ارتداد عرب تأکید ویژه‌ای ورزیده و جستجوهای خود را در این نقطه به پایان رسانده است.

بنابراین، از هر زاویه‌ای که به ماجرای ارتداد عرب نگاه کرده و با هر مبنایی که آن را تحلیل نماییم، به یک نتیجه مشترک دست خواهیم یافت: ماجرای ارتداد عرب چندان هم جدی، گسترده و خطرآفرین نبوده است.

لذا سرکوب آن نیز به هیچ روی، منوط به بیعت نمودن امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر نبود.^۱

۱ - متأسفانه مؤلف کتاب «جنگ‌های ارتداد و بحران جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله» از این نکته غفلت ورزیده و غائله ارتداد را عاملی برای بیعت حضرت علی علیه السلام دانسته است. البته ایشان با ارائه اسناد تاریخی، ضمن تأکید بر ناراضی بودن امیرالمؤمنین علیه السلام از نحوه برخورد ابوبکر با مرتدین، به عدم دخالت مستقیم آن حضرت علیه السلام در ماجرای ارتداد نیز تصریح نموده‌اند. (ر.ک: همان منبع، ص ۱۱۵-۱۱۸ و ص ۱۲۰)

سه نتیجه‌گیری اصلی از بررسی‌های صورت گرفته دربارهٔ ماجرای ارتداد عرب

نتیجه ۱ - ماجرای ارتداد عرب، ساختگی بوده و در نتیجه، بیعت
مورد ادعای اهل سنت فاقد خاستگاه واقعی است.

نتیجه ۲ - بر فرض که ماجرای ارتداد عرب را - در حدّ اجمال و
کلیات آن - بپذیریم؛ در این ماجرا هیچ بیعتی رخ نداده است و عبارت
«فَبَايَعَهُ» در نقل بلاذری «جعلی» بوده و یا «ظنّ راوی» می‌باشد.

نتیجه ۳ - بر فرض که نقل بلاذری را هم بپذیریم، عمل انجام شده
فاقد اعتبار بوده و منشأ اثر نمی‌باشد؛ بلکه تنها بیعتی صوری و ظاهری
است.

به عبارت دیگر، عمل صورت گرفته «تظاهر به انجام بیعتی می‌باشد
که از اصل باطل است.»

در حاشیه بررسی ماجرای ارتداد عرب

بر فرض که ماجرای این بیعت صحّت داشته باشد^۱، باید به دنبال اهداف پنهان نظام خلافت گردید و فضای وقوع این بیعت را از نو تحلیل نمود.

چرا که در این ماجرا، احتمال صحنه‌سازی و راه انداختن یک جنگ سرد و روانی در مدینه - که ظاهراً عثمان با رفت و آمدهایش نزد حضرت علی علیه السلام گرداننده آن بود - وجود دارد.

به ویژه آن که در ماجرای طَلْحَة و نَبْرَد بُزَاخَة، از ارتداد قبیله‌ای به نام طَی سخن به میان آمده است که بنا بر شواهد تاریخی از هواداران ابوبکر بوده‌اند.^۲

لذا این احتمال جدی است که ماجرای ارتداد آن‌ها - که طبری از

۱ - که بسیار محلّ تأمل است و احتمال جعلی بودن آن از قوّت زیادی برخوردار می‌باشد.
۲ - ر.ک: عبدالله بن سبا و دیگر افسانه‌های تاریخی، ج ۱، ص ۱۹۶؛ ج ۲، ص ۵۶ - ۵۷.

قول سیف نقل می‌کند^۱ - از اساس جعلی نبوده، بلکه قبیله طی به نفع ابوبکر و به صورت نمایشی ابراز ارتداد کردند تا با فرستادن نمایندگان به مدینه، در ساختن یک فضای کاذب و ایجاد رعب و وحشتی دروغین، به خلیفه کمک کرده باشند.

لذا می‌توان گفت:

با شهادت حضرت زهرا علیها السلام، تمام توجه نظام خلافت به سرکوب مخالفین ساکن در خارج از مدینه، معطوف شد.^۲

در این میان، آنچه هنوز برای خلیفه مایه نگرانی و دلواپسی بود، احتمال تلاش دوباره امیرالمؤمنین علیه السلام جهت سرنگونی حکومت ابوبکر، آن هم در شرایطی بود که او می‌خواست همه قوای هوادارش را به خارج از مدینه اعزام کند و خود نیز به همراه آنان تا ذی القصره برود.

لذا باید تدبیری می‌اندیشیدند تا این بار، نه تنها به طور رسمی و علنی، بلکه خالی از هرگونه اعمال تهدید آشکار و خشونت ظاهری، از آن حضرت علیه السلام تعهد به سکوت و التزام به عدم قیام به سیف بگیرند.

در چنین فضایی، نظام خلافت فشار تبلیغاتی را جایگزین فشار نظامی نمود.

نخست، فضای رعب و وحشت از حمله مرتدین به مدینه را بر مردم حاکم ساختند.

سپس، عثمان آن حضرت علیه السلام را تحت فشار قرار داد که عضوگیری لشکر اسلام برای دفع خطر مرتدین، منوط به بیعت ایشان با ابوبکر

۱- ر.ک: همان منبع، ج ۲، ص ۵۱-۵۲.

۲- ر.ک: علی لباف: مظلومی گمشده در سقیفه، ج ۳، ص ۱۴۰-۱۷۳؛ ص ۱۸۳-۱۹۰.

بوده و در غیر این صورت، امکان هیچ گونه دفاعی از اسلام و مسلمین وجود ندارد.

تبلیغات صورت گرفته در سطح جامعه مدینه و تهدیدهای مرتدین به گونه‌ای تدارک شده بود که در صورت امتناع آن حضرت ﷺ از قبول انجام بیعت با ابوبکر، نظام خلافت به راحتی می‌توانست به تخریب شخصیت ایشان همت گمارده و حقانیت حضرت علی ﷺ را زیر سؤال ببرد.

از این رو بیعت با خلیفه، تحت فشار شدید افکار عمومی و تبلیغات وسیع دستگاه خلافت، بر آن حضرت ﷺ تحمیل شد.

علامه عسکری در تحلیل این ماجرا می‌نویسد:

«بیعت صحیح آن است که از سر اختیار و با رضایت باشد، و الا بیعت نیست و تنها دست به دست مالیدن است و به عبارتی، بیعتی است ظاهری...»

لذا بیعت امیرالمؤمنین ﷺ نیز، که پس از شش ماه از سر اکراه و به جهت حفظ اسلام و بدون هیچ رضایتی انجام گرفت، تنها بیعتی ظاهری و دست به دست مالیدنی بود و بس.^۱

۱ - علامه عسکری: سقیفه (به کوشش: مهدی دشتی)، ص ۱۱۶.

تذکر پایانی

نکته جالب‌تر این که برخی نقل‌های مربوط به ماجرای ارتداد عرب، هیچ اشاره‌ای به وقوع «بیعت» ندارند و تنها از استمرار «سکوت» سخن می‌گویند.

این اسناد به روشنی ثابت می‌کنند که عبارت «فَبَايَعَهُ» در نقل بلاذری «جعلی» یا «ظنّ راوی» است و کاشف از حقیقت ماجرا نمی‌باشد.

طبری امامی (قرن ۴) از واقدی (متوفی ۲۰۷) چنین نقل می‌کند:

«لَمَّا ارْتَدَّتِ الْعَرَبُ، مَشَى عُثْمَانُ إِلَى عَلِيٍّ، فَقَالَ: يَا بَنَ عَمِّ [رَسُولِ اللَّهِ] إِنَّهُ لَا يَخْرُجُ أَحَدٌ فِي قِتَالِ هَذَا الْعَدُوِّ وَ أَنْتَ لَمْ تُبَايِعْ وَ قَدْ تُرَاقِبُ الْأُمُورَ كَمَا تَرَى، وَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ فِيمَا تَرَى خَيْرًا وَ إِنِّي أَخْشَى مِنَ الْأَمْرِ أَنْ يَعْظَمَ فَيَأْتِيَنِي بِمَا فِيهِ الزَّوَالُ، فَلَمْ يَزَلْ عُثْمَانُ بِعَلِيٍّ حَتَّى مَشَى بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ، وَ سَرَّ بِذَلِكَ مَنْ حَضَرَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَ خَرَجَتْ بِهِ الرُّكْبَانُ فِي كُلِّ وَجْهِ وَ جَدَّ

النَّاسِ فِي الْقِتَالِ، وَ كَانَ مَعَ ذَلِكَ مَذْهَبُهُ الْكَفَّ عَنِ تَحْرِيكِ
الْأَمْرِ بِالسَّيْفِ إِذْ أَبْصَرَ أَسْيَافَ الْفِتَنِ مَسْلُوءَةً (شَارِعَةً) وَ شَوَاهِدَ
الْفَسَادِ بَادِيَةً، وَ أَرْمَاحَ الْقَوْمِ تَوَجَّهَتْ لِإِكْبَادِ الْإِسْلَامِ وَ أَهْلِهِ،
فَأَمْسَكَ عَنِ طَلَبِ حَقِّهِ...^۱

زمانی که عرب‌ها مرتد گشتند، عثمان به نزد علی رفت و گفت:
ای پسرعموی [رسول خدا]! تا تو بیعت نکنی، کسی به جنگ
دشمن نخواهد رفت. تو خود به امور واقفی و چه بسا خدا با
نظر تو خیر قرار دهد. و من می‌ترسم که این مطلب به مشکلی
بزرگ تبدیل شود و سبب نابودی [ما] گردد.

عثمان مداوم با علی این‌گونه سخن می‌گفت تا این‌که علی را نزد
ابوبکر آورد.

مسلمانان از این موضوع بسیار خوشحال شدند و سواران در هر
سو به حرکت درآمدند و مردم برای جنگ به جنب و جوش
افتادند.

با این وجود، شیوه او [تنها] جلوگیری از تحریک و شورش با
شمشیر بود؛ چراکه شمشیرهای فتنه از نیام درآمده و شعله‌های
فساد و تباهی آشکار گشته و نیزه‌های عرب جگر اسلام و
مسلمانان را هدف گرفته بود. لذا از باز پس گرفتن حق خود^۲
دست کشید.

۱ - طبری امامی: المسترشد، ص ۳۸۳ - ۳۸۴ (طبع محمودی).

۲ - [با شمشیر].

بررسی و نقد نقل‌های مربوط به نامه امیرالمؤمنین علیه السلام (گونه دوم)

یکی دیگر از اسنادی که (به نوعی) حاکی از بیعت مختارانه امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر می‌باشد، نامه آن حضرت علیه السلام خطاب به اصحاب خویش است که با استناد به آن، ادعا می‌شود:

«آن حضرت ابتداء تا مدتی از بیعت خودداری فرموده تا اینکه حرکت منافقان و مرتدان پیش آمده، لهذا به خاطر حفظ اسلام، بدون اجبار! و با اختیار! خود با ابوبکر بیعت کرده و...»^۱

الف) نگاهی به فرازهای مورد استناد در این نامه

۱ - متن نامه براساس کتاب «الامامة و السياسة» بدین صورت است:

«فَأَمَسَكْتُ يَدِي، وَرَأَيْتُ أَنْتَى أَحَقُّ بِمَقَامِ مُحَمَّدٍ فِي النَّاسِ مِمَّنْ
تَوَلَّى الْأُمُورَ عَلَيَّ، فَلَبِثْتُ بِذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ، حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةً
مِنَ النَّاسِ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ، يَدْعُونَ إِلَى مَخْوِ دِينِ مُحَمَّدٍ وَ
مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام.

۱ - محمّد واعظ زادة خراسانى: فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی ۴ و ۵، ص ۱۸۱.

فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْتَصِرِ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِي الْإِسْلَامِ ثُلْمًا وَ
هَذَا تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمُ مِنْ قَوْتِ وَ لِيَاةِ أَمْرِكُمْ...
فَمَشِيتُ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعْتُهُ...^۱

دست نگه داشتیم در حالی که خود را برای جانشینی پیامبر در میان مردم از کسی که متولی این امر شده بود، شایسته‌تر و سزاوارتر می‌دانستیم. پس به امر الهی صبر کردم تا این که دیدم گروهی از مردم از اسلام برگشتند و مردم را به بازگشت از دین پیامبر و ابراهیم دعوت می‌کنند.

پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، در اسلام ویرانی و رخنه‌ای به بار آید که مصیبت آن سخت‌تر از مصیبت از دست دادن خلافت پیامبر است. لذا نزد ابوبکر رفته و با او بیعت کردم.»!

۲- متن نامه در کتاب «انساب الاشراف» ثبت نشده و تنها به ماجرای نگارش آن اشاره گردیده است.^۲

۳- متن نامه براساس کتاب «الغارات» بدین صورت است:

«فَأَمْسَكْتُ يَدِي وَ رَأَيْتُ أَنِّي أَحَقُّ بِمَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي
النَّاسِ مِمَّنْ تَوَلَّى الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ فَلَبِثْتُ بِذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ، حَتَّى
رَأَيْتُ رَاجِعَةً مِنَ النَّاسِ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مَحْوِ
دِينِ اللَّهِ وَ مَلَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ أَبرَاهِيمَ ﷺ.»

۱- ابن قتیبه: الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۷۵.

۲- بلاذری: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۸۳.

فَخَشِيتُ اِنْ لَمْ اَنْتَصِرِ الْاِسْلَامَ وَ اَهْلَهُ اَنْ اَرَى فِيهِ ثُلْمًا وَ هَدْمًا
يَكُونُ مُصِيبَتُهُ اَعْظَمُ عَلَيَّ مِنْ فَوَاتِ وِلايَةِ اُمُورِكُمْ...
فَمَشِيتُ عِنْدَ ذَلِكَ اِلَى اَبِي بَكْرٍ فَبَايَعْتُهُ...^۱

دست نگه داشتیم در حالی که خود را برای جانشینی پیامبر در میان مردم از کسی که متولی این امر شده بود، شایسته‌تر و سزاوارتر می‌دانستیم. پس به امر الهی صبر کردم تا این که دیدم گروهی از مردم از اسلام برگشتند و مردم را به بازگشت از دین پیامبر و ابراهیم دعوت می‌کنند.

پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، در اسلام ویرانی و رخنه‌ای به بار آید که مصیبت آن سخت‌تر از مصیبت از دست دادن خلافت پیامبر است. لذا نزد ابوبکر رفته و با او بیعت کردم!»

الف - ۱) تذکری درباره کتاب الغارات

هر چند که مؤلف کتاب «الغارات» یعنی ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی (متوفی ۲۸۳) از علمای امامیه می‌باشد، ولی از آن جایی که نسخه الغارات تنها از طریق اهل سنت به دست ما رسیده است، آن را در میان منابع سنّی آورده‌ایم.^۲

الف - ۲) تذکری درباره وجوه مشترک نقل‌های ابن‌قتیبّه و ثقفی کوفی

اگر در متن‌های فوق دقت فرمایید، به روشنی مشاهده خواهید نمود که این نقل‌ها در دو محور اساسی مشترک می‌باشند.

۱ - ثقفی کوفی: الغارات (با مقدمه و حواشی و تعلیقات: میر جلال الدین محدث ارموی)، ج ۱، ص ۲۰۵-۲۰۶.

۲ - ر.ک: علی اکبر ذاکری: سیمای کارگزاران علی بن ابی‌طالب امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۲، ص ۱۲۴.

محور الف)

ارتداد مردم در زمان وقوع این بیعت که با عبارت «رَاجِعَةٌ مِنَ النَّاسِ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ» بدان اشاره شده است.

محور ب)

رفتن امیرالمؤمنین علیه السلام به نزد ابوبکر جهت انجام این بیعت که با عبارت «فَمَشَيْتُ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعْتُهُ» بدان اشاره شده است.

ب) نگاهی به ماجرای نگارش این نامه

۱- ابن قتیبه درباره علت نگارش این نامه می‌نویسد:

«حجر بن عدی، عمرو بن حمق و عبدالله بن وهب راسبی بر علی وارد شدند و دیدگاه علی را درباره ابوبکر و عمر جویا شدند...»^۱
۲- بلاذری می‌نویسد:

«حجر بن عدی کندی، عمرو بن حمق خزاعی، حبه بن جوین بَجَلِی غَزَنی و عبدالله بن وهب همدانی - و او ابن سبا است - نزد علی آمدند و...»^۲

۳- ثقفی کوفی می‌نویسد:

«عمرو بن حمق، حجر بن عدی، حبه غَزَنی، حارث اعور و عبدالله بن سبا بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدند و...»^۳

ب - ۱) جمع‌بندی

همان طور که ملاحظه می‌فرمایید در اسناد این نامه از عبدالله ابن وهب راسبی همدانی سبائی که بلاذری او را ابن سبا و ثقفی کوفی او را عبدالله بن سبا نامیده است - به عنوان یکی از سؤال کنندگان - یاد شده که خود محل تأمل فراوان می‌باشد.^۴

۱- ابن قتیبه: الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۵۴.

۲- بلاذری: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۸۳.

۳- ثقفی کوفی: الغارات (با مقدمه و حواشی و تعلیقات: میر جلال‌الدین محدث ارموی)، ج ۱، ص ۳۰۲.

۴- برخی پژوهشگران وجود او را در ماجرای نگارش این نامه، ساختگی دانسته‌اند.

(ر.ک: علی اکبر ذاکری: حکومت و سیاست، ص ۶۱، احتمال ب)

این دیدگاه نیز مؤید آن است که نامه مذکور مورد اعتماد نبوده و احتمال درج جعلیات در این نامه زیاد است.

عبدالله بن وهب راسبی همدانی از گروه خوارج بوده و فرمانده آنان در جنگ نهروان می‌باشد.

عبدالله بن سبا نیز نزد شیعه و سنی به عنوان فردی منحرف شناخته شده و براساس تحقیقات اخیر علامه عسکری از ساخته‌های سیف‌ابن عمر و یکی از دسیسه‌های او برای اعمال تحریف در حقایق تاریخی می‌باشد.

از سوی دیگر، طبری امامی کبیر^۱ (قرن ۴) این نامه را در کتاب خود به نام «المسترشد فی الامامه»^۲ از شعبی (عامر بن شراحیل ابو عمرو کوفی) نقل می‌کند که تنها مورد اعتماد اهل سنت بوده و مخالفت‌هایی با شیعه داشته است.^۳

۱- محققین جریرین رستم.

۲- طبع محمودی، ص ۴۰۸.

۳- ر.ک: علی اکبر ذاکری: حکومت و سیاست، ص ۳۲.

ج) نگاهی به اعتبار منابعی که این نامه را نقل کرده‌اند

همان طور که ملاحظه فرمودید متن این نامه در دو منبع قدیمی به نام‌های «الامامة و السياسة»، تألیف: ابن قُتیبَه دِینَوَری و «الغارات»، تألیف: ثقفی کوفی ثبت گردیده است.

از آن جایی که تنها ثقفی کوفی دارای مذهب شیعه می‌باشد و ابن قُتیبَه از پیروان مکتب خلفا است، نقل‌های ابن قُتیبَه در این مورد خاص، چندان مورد اعتماد و واجد اعتبار نمی‌باشد.

در صفحات بعد، خواهید دید که ابن قُتیبَه تمایل شدیدی به ثبت نقل‌هایی دارد که حاکی از بیعت مختارانه و آزادانه امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر است؛ آن هم بیعتی توأم با حُسن روابط؟! ^۱

لذا ابن قُتیبَه در نقلِ مطالبی که حاکی از بیعت مختارانه امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر است، متهم به هواداری از خلفا بوده و لذا از موضع بی‌طرفی خارج می‌باشد؛ چنانچه در این مسیر به ثبت اسناد دروغینی دست یازیده که نشانه‌های جعل و تحریف در آن به شدت نمایان است.^۱

از این رو، احتمال‌گزینش نسخه‌های تحریف شده این نامه توسط ابن قُتیبَه، بسیار جدی بوده و فرازی که او درباره «بیعت مختارانه» نقل کرده است، از اعتبار ساقط می‌باشد.

۱ - در فرازهای بعدی از این کتاب، به نقد این نقل‌ها خواهیم پرداخت. در آن جا به گرایش‌های

فکری و تمایلات مذهبی ابن قُتیبَه پی خواهید بُرد.

اما درباره «الغارات» (اصلی ترین و مشهورترین منبع این نامه) باید گفت:

- ۱- نسخه الغارات تنها از طریق اهل سنت به ما رسیده است.^۱
 - ۲- مؤلف آن، آثار خود را در شهر اصفهان نشر داده است که در زمان وی، ناصبیان زیادی در آن زندگی می کردند.^۲
 - محدث ارموی در مقدمه خود بر کتاب «الغارات» درباره علت سکونت ثقفی کوفی در شهر اصفهان چنین نقل می کند:
- «... اصلش کوفی بود لیکن به اصفهان انتقال نمود و سببش آن بود که چون کتاب معرفت را تألیف کرد که مشتمل بود آن کتاب بر مناقب ائمه اطهار علیهم السلام و مثالب اعداء ایشان، کوفیین تألیف آن کتاب را عظیم شمردند چه وضعش بر خلاف تقیه بوده و با وی گفتند: مصلحت آن است که این کتاب را نقل نکنی و بیرون نیاوری... پرسید که کدام بلد است که شیعه او کمتر و از شیعه دورتر است؟ گفتند: اصفهان. پس ابراهیم قسم یاد کرد که آن کتاب را نقل نکند و روایت ننماید مگر در اصفهان. پس، از کوفه منتقل شد به شهر اصفهان و آن کتاب را که بر خلاف تقیه بود در اصفهان روایت کرد...»^۳

بنابراین، به نظر می رسد که استنساخ کنندگان آثار ثقفی کوفی - که از اهالی اصفهان و در آن زمان متعصب در هواداری از خلفا و مذهب اهل سنت بوده اند - در آثار او دست برده و عقاید خود را در میان نوشته های ثقفی کوفی جای داده باشند.

۱- علی اکبر ذاکری: سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۲، ص ۱۲۴.

۲- رسول جعفریان: منابع تاریخ اسلام، ص ۱۵۰.

۳- به نقل از: محدث قمی: تمه المنتهی، ص ۲۷۰.

ج - ۱) شواهد وقوع تحریف در کتاب «الغارات»

شاهد ۱ - در نسخه چاپی الغارات مشاهده می شود که احکام وضو بر طبق مذاق اهل سنت ذکر گردیده و از شستن پاها به جای مسح آن سخن به میان آمده است.^۱

این تحریف صورت گرفته، مربوط به نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به محمد بن ابی بکر در مصر می باشد و تحریف مذکور در متن چاپی الغارات موجود است.

نشانه های وقوع تحریف در شاهد ۱

شیخ مفید همین نامه را در کتاب خود به نام «امالی» از کتاب «الغارات» نقل کرده و عبارات آن چنین است:

«ثُمَّ امْسَحْ رَأْسَكَ وَرِجْلَيْكَ»^۲ سپس سر و پاهایت را مسح کن.

نکته قابل تأمل این که حتی ابن ابی الحدید معتزلی هم این فراز موجود در الغارات چاپی را در شرح نهج البلاغه خود نیآورده است.^۳

لذا می توان گفت:

این تحریف به وسیله استنساخ کنندگان کتاب الغارات پدید آمده و آن ها به این وسیله، عقیده خود را در میان سخنان حضرت امیر علیه السلام جای داده اند.

۱ - ثقفی کوفی: الغارات (با مقدمه و حواشی و تعلیقات: میر جلال الدین محدث ارموی)، ج ۱، ص ۲۴۵.

۲ - شیخ مفید: امالی، ص ۲۶۷.

۳ - ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۷۱.

محدث ارموی در پاورقی الغارات به نقل از محدث نوری می نویسد:

«... فَظَهَرَ أَنَّ مَا فِي الْغَارَاتِ مِنْ تَضْحِيفِ الْعَامَّةِ فَإِنَّهُمْ يَنْقَلُونَ عَنْهُ»^۱

روشن گردید که آنچه در «الغارات» آمده است، توسط عامه (اهل سنت) تحریف گردیده است؛ چرا که آنان از آن (الغارات) نقل می کنند..»

شاهد ۲ - در نسخه چاپی الغارات مشاهده می شود که از فضایل خلفا سخن به میان آمده است؛ در حالی که عملکرد امیرالمؤمنین علیه السلام در شورای شش نفره تعیین خلیفه و پاسخ صریح و کوبنده ایشان^۲ در رد شرط عبدالرحمان بن عوف مبنی بر عمل به سیره شیخین، گواه آشکاری بر جعلی بودن فرازهای فوق می باشد؛ به گونه ای که جای هیچ تردیدی را در دروغ بودن این عبارات باقی نمی نهد.

این تحریف صورت گرفته، مربوط به دو نامه از امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد که نامه اول خطاب به قیس بن سعد بن عباده در مصر و نامه دوم خطاب به اصحاب آن حضرت علیه السلام است.

۱ - ثقفی کوفی: الغارات (با مقدمه و حواشی و تعلیقات: میرجلال الدین محدث ارموی)، ج ۱، ص ۲۴۵؛ به نقل از: محدث نوری: مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۴۴.

۲ - ر.ک: ابن قتیبه: الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۲۶؛ ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۸؛ یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۲؛ بلاذری: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۲.

نشانه‌های وقوع تحریف در شاهد ۲ (شامل دو نامه)

شاهد ۲ - نامه اول

فرازی از متن این نامه^۱ در الغارات چاپی چنین است:

«ثُمَّ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِهِ اسْتَخْلَفُوا أَمْرًا مِنْ [أَمِيرِينَ] مِنْهُمْ
صَالِحِينَ عَمِلًا بِالْكِتَابِ وَ أَحْسَنًا السَّيْرَةَ وَ لَمْ يَتَعَدَّيَا السُّنَّةَ ثُمَّ
تَوَفَّاهُمْ اللَّهُ فَرَحِمَهُمَا اللَّهُ...»^۲

پس از پیامبر خدا، مسلمانان دو نفر صالح از میان خودشان را خلیفه و
امیر ساختند که به کتاب خدا عمل نمودند و به بهترین وجه امور را اداره
کردند و از سنت رسول خدا تجاوز نکردند. سپس خدا آنان را قبض روح
نمود و خدا رحمتشان نماید.»!

علامه میرزا حبیب الله هاشمی خوئی در شرح خود بر نهج البلاغه

درباره این فراز می نویسد:

«أَيُّ ظَاهِرًا عِنْدَ النَّاسِ وَ يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْحَاقِ الْمُخَالِفِينَ.»^۳

یعنی به ظاهر و در برابر مردم این گونه بودند و البته ممکن است
که این فراز را مخالفان شیعه تحریف نموده و در متن وارد کرده
باشند.»

شاهد صدق نظر علامه هاشمی خوئی، مبنی بر این که:

آن چه در کلام حضرت امیر علیه السلام آمده است تلقی مردم از حکومت آن

دو می باشد، نه نظر خود حضرت علی علیه السلام؛ نامه دیگری از ایشان خطاب

۱ - سید ابوالفضل برقی در مقدمه خود بر کتاب «شاهراه اتحاد» به این فراز استناد نموده است.

۲ - تقی کوفی: الغارات (با مقدمه و حواشی و تعلیقات: میرجلال الدین محدث ارموی)، ج ۱،

ص ۲۱۰.

۳ - هاشمی خوئی: منهاج البراعه، ج ۶، ص ۱۰۶.

به حدیفة بن یمان در شهر مدائن می‌باشد. عبارت حضرت امیر علیه السلام در این نامه چنین است^۱:

«ثُمَّ إِنَّ بَعْضَ الْمُسْلِمِينَ أَقَامُوا بَعْدَهُ رَجُلَيْنِ رَضُوا بِهَذِيهِمَا وَ سِيرَتَيْهِمَا.»^۲

پس از رسول خدا، بعضی از مسلمانان دو نفر را به خلافت رساندند و از روش و سیره آنان راضی و خوشنود بودند.^۳ از دیگر نشانه‌های وقوع تحریف در این نامه، اختلاف الفاظ این فراز از نسخه چاپی الغارات با نقل سید علی خان مدنی از نسخه موجود در نزد وی است.

او در کتاب خود به نام «الدرجات الرفیعه» این نامه را از کتاب «الغارات» نقل می‌کند، ولی عبارات آن درباره خلفا چنین است:

«ثُمَّ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِهِ، اسْتَخْلَفُوا أَمِيرَيْنِ مِنْهُمْ، أَحْسَنًا السَّيْرَةِ، ثُمَّ تَوْفِيًّا.»^۳

پس از پیامبر خدا، مسلمانان دو نفر را از میان خود به خلافت رساندند که آن دو به خوبی عمل نمودند تا از دنیا رفتند!^۴ اختلاف متن فوق با متن چاپ شده الغارات، حاکی از آن است که نسخه‌های الغارات به تدریج و به گونه‌های متفاوت، مورد دستبردهای متعدد قرار گرفته و هیچ نسخه‌ای از آن، -ولو اندک- خالی از این قبیل تحریفات نمی‌باشد.

۱- [حضرت علی علیه السلام با این عبارت، مقبولیت مردمی و عمومی خلفا را زیر سؤال برده‌اند.]

۲- محمّد باقر محمودی: نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۳.

۳- سید علی خان مدنی: الدرجات الرفیعه، ص ۳۳۶.

شاهد ۲ - نامه دوم

فرازی از متن این نامه^۱ در الغارات چاپی چنین است:

«تَوَلَّى عُمَرَ الْأَمْرَ وَ كَانَ مَرَضِيَّ السَّيْرَةَ مَيْمُونِ النَّقِيِّةِ.^۲»

عمر زمام امور را به دست گرفت و آن را به بهترین وجه اداره نمود و دارای روح مبارکی بود.»!

محدث ارموی در پاورقی این متن، به نقل از علامه محمد باقر مجلسی درباره این فراز می نویسد:

«أَيُّ ظَاهِرًا عِنْدَ النَّاسِ، وَ كَذَا مَا مَرَّ فِي وَصْفِ أَبِي بَكْرٍ وَ آثَارِ التَّقِيَّةِ وَ الْمَصْلَحَةِ فِي الْخُطْبَةِ ظَاهِرَةٌ؛ بَلِ الظَّاهِرُ أَنَّهَا مِنْ إِلْحَاقَاتِ الْمُخَالِفِينَ.»

یعنی: به ظاهر و در مقابل مردم این گونه بود؛ همان گونه که در توصیف ابوبکر نیز ذکر گردید و البته آثار تقیه و مصلحت اندیشی در این خطبه کاملاً آشکار است؛ گرچه به نظر می رسد احتمال تحریف خطبه توسط مخالفین بیشتر است.»

جهت تأیید نظر علامه مجلسی، مبنی بر این که آنچه در کلام حضرت امیر علیه السلام درباره خلیفه دوم آمده است، تلقی مردم از او می باشد؛ نه نظر خود حضرت علی علیه السلام؛ به نقل دیگری از همین نامه اشاره می کنیم.

۱ - محمّد واعظ زاده خراسانی در مقاله ای که به کنگره بین المللی امام علی علیه السلام ارائه نموده، به این فراز استناد جسته است.

(ر.ک: مجموعه مقالات «کنگره بین المللی امام علی علیه السلام و عدالت، وحدت و امنیت»، ج ۲، ص ۳۸)

۲ - ثقفی کوفی: الغارات (با مقدمه و حواشی و تعلیقات: میر جلال الدین محدث ارموی)، ج ۱،

طبری امامی کبیر (قرن ۴) از جمله کسانی است که متن نامه دوم را در کتاب خود به نام «المسترشد فی الامامه» به ثبت رسانده و عبارت آن درباره خلیفه دوم چنین است:

«وَ كَانَ مَرَضِيَّ السَّيْرَةَ مَيْمُونًا النَّقِيَّةَ عِنْدَهُمْ»^۱

(عمر) نزد آنان خوش سیرت و دارای روح مبارکی بود.

اختلاف متن فوق با متن الغارات چاپی، حاکی از تحریف برخی فرازهای مندرج در کتاب الغارات و وقوع دستبرد در نسخه‌های آن می‌باشد.

ج - ۲) نتیجه حاصل از بررسی شواهد فوق

نسخه چاپی کتاب «الغارات» نیز همانند کتاب «الامامة و السياسة» در موضوع «بیعت مختاران» امیرالمؤمنین (علیه السلام) مورد اعتماد نمی‌باشد.

۱ - طبری امامی: المسترشد، ص ۴۱۵ (طبع محمودی).

د) نگاهی به عدم توجه بلاذری به متن نامه امیرالمؤمنین علیه السلام

اگر بار دیگر به وجوه اشتراک میان نقل‌های این نامه (ردیف الف - ۲) توجه نموده و آن را در کنار نقل بلاذری قرار دهید، درخواهید یافت که نقل بلاذری با متن موجود از نامه امیرالمؤمنین علیه السلام، به طور کامل هم‌راستا بوده و از یک ماجرا حکایت می‌کنند.

به ویژه که در متن نامه مندرج در کتاب «المسترشد» فرازی ثبت شده است که تطابق این نامه با نقل بلاذری را کامل‌تر می‌سازد.

عبارت مندرج در کتاب «المسترشد» چنین است:

«وَرَأَيْتُ النَّاسَ قَدْ امْتَنَعُوا بِمَعُودِي عَنِ الْخُرُوجِ إِلَيْهِمْ»^۱

و دیدم که مردم به خاطر کناره‌گیری و عدم مشارکت من، علیه دشمنان خدا به حرکت در نمی‌آیند.»

با توجه به نکات فوق، این سؤالات مطرح است:

۱) چرا بلاذری - که خود از راویان ماجرای ارتداد عرب و بیعت مختارانه امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر است - از آوردن متن این نامه خودداری کرده و تنها به نقل مقدمات منجر به نگارش این نامه اکتفا نموده است؟^۲

۲) چه توجیهی برای صرف‌نظر بلاذری از نقل متن این نامه وجود دارد؟

۳) آیا نسخه‌نامه‌ای که در اختیار بلاذری بوده، بر وقوع چنین بیعتی دلالت نداشته است؟ آن هم نامه‌ای که نسخه‌های فعلی آن حاکی از

۱ - همان منبع، ص ۴۱۲ (طبع محمودی).

۲ - بلاذری: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۸۲ - ۲۸۳.

وقوع بیعتِ مختارانۀ امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر است و با گرایش‌های مذهبی بلاذری و سلیقه‌های تاریخ‌نگاری او مطابقت کامل دارد.

پاسخ:

پاسخ این سؤال‌ها را در نقل محمد بن جریر بن رستم طبری امامی (قرن ۴) می‌توان دریافت؛ چرا که در این نقل، هیچ سخنی از بیعت به میان نیامده است؛ لذا چنین نامه‌ای در راستای اهداف بلاذری، هیچ کاربردی ندارد.

متن نامه بر اساس کتاب «المسترشد» بدین صورت می‌باشد:

«... أَمَسَكْتُ يَدِي وَ رَأَيْتُ أَنَسِي أَحَقُّ بِمَقَامِ مُحَمَّدٍ فِي النَّاسِ
مِمَّنْ قَدْ رَفَضَ نَفْسَهُ، فَلَبِثْتُ مَا شَاءَ اللَّهُ حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةً مِنَ
النَّاسِ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ وَأَظْهَرَتْ ذَلِكَ يَدْعُونَ إِلَى مَحْوِ دِينِ
اللَّهِ وَ تَغْيِيرِ مِلَّةِ مُحَمَّدٍ.

فَخَشِيتُ أَنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَقَعَدْتُ، أَنْ أَرَى فِيهِ ثُلْمًا وَ هَذَا
تَكُونُ مُصِيبَتُهُ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ قُوَّةِ وَلايَةِ أُمُورِكُمْ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ
مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلِيلٍ...

وَ رَأَيْتُ النَّاسَ قَدِ امْتَنَعُوا بِقُعُودِي عَنِ الْخُرُوجِ إِلَيْهِمْ، فَمَشَيْتُ
عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَتَأَلَّفْتُهُ وَ لَوْ لَا أَنَسِي فَعَلْتُ ذَلِكَ لِبَادِ
الْإِسْلَامِ...^۱

دست نگه داشتم در حالی که (از کسی که خود را رها کرده و به
کاری که شایسته او نبود پرداخته است) خود را برای جانشینی

۱ - طبری امامی: المسترشد، ص ۴۱۲ (طبع محمودی).

پیامبر، سزاوارتر می‌دیدم.

پس به امر خدا صبر نمودم تا این که دیدم گروهی از مردم از اسلام بازگشته و ارتداد خود را آشکار نموده و مردم را به ترک دین خدا و بر هم زدن اُمت پیامبر دعوت می‌نمایند.

پس ترسیدم که اگر اسلام را یاری نکنم و بنشینم، در اسلام ویرانی و شکافی وارد شود که در این صورت مصیبت آن بر من، از مصیبت از دست دادن خلافت (که البته چند روزی بیشتر نیست) سخت‌تر می‌بود.

و دیدم که مردم به خاطر کناره‌گیری و عدم مشارکت من، از جنگ علیه دشمنان خدا خودداری می‌کنند.

در این هنگام نزد ابوبکر رفته و با او همراهی نمودم و اگر این چنین نمی‌کردم اسلام از بین می‌رفت.»

تذکر

عبارت «وَلَوْلَا أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ لِبَادِ الْإِسْلَامِ» اگر چنین نمی‌کردم اسلام به یقین از بین می‌رفت» قرینه محکمی است که معنای «فَتَأَلَّفْتَهُ» با او همراهی نمودم» را به «آتش بس مصلحتی» منحصر می‌گرداند.

سه نتیجه‌گیری اصلی از بررسی‌های صورت گرفته درباره نامه
امیرالمؤمنین (علیه السلام)

نتیجه ۱

ماجرای دروغین ارتداد عرب که طبری به آن دامن زده و شهرتی
تردیدناپذیر برای آن به وجود آورده است؛ موجب سوء استفاده از این
نامه گردیده و این نامه با انجام تحریفاتی، در تأیید ادعای اهل سنت به
کار رفته است.

توجه به این نکته ضروری است که دلیلی ندارد تا ارتداد مورد اشاره
در این نامه را همان ارتداد عرب بدانیم؛ چنانچه محدث ارموی در
پاورقی الغارات، در توضیح عبارت «رَاجِعَةً مِنَ النَّاسِ» به نقل از علامه
مجلسی می‌نویسد:

«... وَ يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ بِهِمُ الْمُنَافِقِينَ الْمُجْتَمِعِينَ عَلَى
أَبِي بَكْرٍ فَإِنَّهُمْ كَانُوا يَغْتَنِمُونَ فِتْنَةَ تَصِيرُ سَبَباً لِازْتِدَادِهِمْ عَنِ
الدِّينِ رَأْساً.^۱»

ممکن است مقصود از آنان که از دین اسلام بازگشتند، همان
منافقانی باشند که نزد ابوبکر جمع شده بودند؛ چرا که ایشان
مترصد فتنه‌ای بودند که بهانه ارتداد و بازگشتشان از دین باشد.
بنابراین اشاره امیرالمؤمنین (علیه السلام)، به مقطع زمانی پس از سقیفه و
روزهای نخستین خلافت می‌باشد.

۱ - نفی کوفی: الغارات (با مقدمه و حواشی و تعلیقات: میرجلال‌الدین محدث ارموی)، ج ۱،

همان روزهایی که آن حضرت ﷺ در تلاش برای «قیام به سیف» بوده و هنوز خانه نشینی اختیار نفرموده بودند.

در همین روزها بود که حضرت امیر ﷺ با مشاهده خطر ارتداد و نابودی اسلام - به همان معنایی که در کلام علامه مجلسی گذشت - «سکوت» اختیار نموده و با عبارت «فَخَشِيتُ... أَنْ أَرَى فِي الْإِسْلَامِ ثُلْمًا وَ هَذَا مَا تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَكْثَمَ مِنْ قُوَّةِ وَ لِيَاةِ أَمْرِكُمْ...» پس ترسیدم که در اسلام ویرانی و شکافی به وجود آید که مصیبت آن بر من، بزرگتر از مصیبت از دست دادن خلافت و حکومت شما باشد.» به آن اشاره نمودند.
لذا:

بیعت مذکور در این نامه که مبتنی بر ماجرای ارتداد عرب است، جعلی می باشد.

تمایل شدید تاریخ نگاران اهل سنت به القای وجود «بیعتی مختارانه» موجب گردیده تا آن را به ماجرای دروغین ارتداد عرب پیوند زده و با انجام تحریفاتی در این نامه، از آن به نفع خود بهره برند.
این تحریفات عبارت اند از:

فرض الف) عبارت «فَمَشَيْتُ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعْتُهُ.» در این هنگام نزد ابوبکر رفته و با وی بیعت نمودم.» به اصل برخی نامه ها افزوده شده تا تأییدی بر نقل های دروغین اهل سنت در این زمینه محسوب شود.

فرض ب) عبارت «وَ رَأَيْتُ النَّاسَ قَدْ امْتَنَعُوا بِقُعُودِي عَنِ الْخُرُوجِ إِلَيْهِمْ فَمَشَيْتُ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ.» و دیدم مردم به سبب بیعت نکردن من از خروج و نبرد علیه مرتدین امتناع کردند و در این هنگام بود که نزد ابوبکر رفتم.»

به اصل برخی نامه ها افزوده شده تا ذهن خواننده را به «بیعت مختارانه» و مورد ادعای مورخان چون بلاذری سوق دهد.

این افزوده‌ها می‌تواند معنای عبارت «فَتَأَلَّفْتَهُ» (که در نقل طبری امامی آمده و تنها حاکی از وقوع «آتش بس مصلحتی» می‌باشد) را به معنای «فَبَايَعْتَهُ» تأویل و دگروار سازد.

لذا فرازهای این نامه هیچ اشاره‌ای به ارتداد عرب و بیعت مورد ادعای اهل سنت ندارند و «آتش بس مصلحتی» نیز ناظر به روزهای تلخ و ناگوار آغاز خلافت و شروع دوران «سکوت» امیرالمؤمنین علیه السلام است.

نتیجه ۲

بر فرض که این نامه را ناظر به ماجرای ارتداد عرب بدانیم، عبارت «فَبَايَعْتَهُ»، «ظَنَ رَاوِي»^۱ بوده یا به اصل برخی نامه‌ها اضافه شده و «جعلی» می‌باشد.

نتیجه ۳

بر فرض که صحت تمامی عبارات مندرج در این نامه و از جمله صحت عبارت «فَبَايَعْتَهُ» را بپذیریم؛ عبارات «فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ...»

پس ترسیدم که اگر دین اسلام را یاری نکنم...» (که در همه نقل‌ها مشترک می‌باشد)^۲ آن را به «تظاهر به انجام بیعتی که باطل است» تبدیل می‌گرداند؛ هرچند که ادعا می‌شود:

«حضرت با کمال آزادی! عمل، بیعت! نموده است.»^۳

۱ - منظور، ورود کلمه‌ای از حاشیه نسخه خطی به متن حدیث می‌باشد.

۲ - در نقل «المسترشد» این فراز نیز قابل توجه است: «وَأُولَا أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ لِأَبَاةِ الْإِسْلَامِ.»

و اگر این چنین نمی‌کردم اسلام از بین رفته بود.»

۳ - محمّد برفی: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی امام علی علیه السلام»، ج ۲،

در حاشیه بررسی نامه امیرالمؤمنین علیه السلام

بر فرض که این نامه را هم‌راستا با نقل بلاذری بدانیم، همان تحلیل‌ها در این‌جا نیز صادق بوده و در نتیجه: بیعت مورد اشاره در این نامه، ظاهری است و بیش از دست به دست هم زدنی صوری نمی‌باشد که فاقد هرگونه اثر و اعتبار است.^۱ در واقع بر طبق این نامه، باید حادثه رخ داده را «تظاهر به انجام بیعتی که از اصل باطل است» نامید.

۱ - تنها در همین مورد است که می‌توان از واژه «بیعت صوری و ظاهری» استفاده نمود، زیرا نشانه‌های اجبار در آن نمایان نمی‌باشد.

بررسی و نقد نقل‌های مربوط به ماجرای ملاقات خصوصی امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر (گونه سوم)

نقل شماره ۱

«در تاریخ طبری^۱ آمده که مردی به زهری گفت مگر نه این است که علی تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد. زهری گفت نه او نه احدی از بنی هاشم بیعت نکردند تا علی(ع) بیعت نمود^۲ زیرا علی همینکه دید مردم به او روی نیاوردند ناگزیر با ابوبکر مصالحه کرد، لذا به نزد ابوبکر کس فرستاد که به نزد ما بیا اما کسی با تو نباشد، چون دوست نداشت عمر با او بیاید زیرا شدت و غلظت عمر را می‌دانست. عمر به ابوبکر گفت تو خود به تنهایی مرو، اما وی پاسخ داد به خدا سوگند تنها نزدشان می‌روم، تصور می‌کنی که آنان چه خواهند کرد؟ و بر علی وارد شد در حالی که بنی‌هاشم همگی در نزد آن حضرت بودند، پس علی(ع)

۱ - طبری شافعی: تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۳۴۷.

۲ - [عین عبارت چنین است: «وَفِي حَدِيثِ عَزْوَةَ فَلَمَّا رَأَى عَلِيًّا انْصَرَفَ وَجُوهَ النَّاسِ عَنْهُ ضَرَعَ إِلَى

مِصَالِحَةِ أَبِي بَكْرٍ...»]

برپا خاست و خدای را به آنچه سزاوار اوست حمد و ثنا گفت آن‌گاه فرمود: ای ابوبکر ما را انکار فضل تو مانع بیعت نشد و نیز به چیزی^۱ که خدا به سوی تو سوق داد رشک نبردیم و لیکن ما چنان می‌بینیم که در این امر ما را نیز حقی است که شما مستبدانه بدان دست بردید. آن‌گاه آن حضرت قرابت خود را نسبت به رسول خدا و حقی که از آن ایشان است، یادآور شد و پیوسته آنها را می‌گفت تا ابوبکر به گریه درآمد و چون علی(ع) خاموش شد، ابوبکر تشهد گفت و خدا را حمد و ثنا کرد آن‌گاه گفت: سوگند به خدا قرابت رسول خدا در نزد من محبوبتر از آن است که من خویشاوندان خود را صله کنم و من به خدا سوگند می‌خورم که این اموالی را که بین من و شما است آن را جز به خیر حیات نکردهم زیرا از رسول خدا شنیدم می‌فرمود: ما ارث نمی‌گذاریم و آنچه از ما باقی ماند، صدقه است و همانا آل محمد نیز از این مال می‌خوردند و من به خدا پناه می‌برم و یادآور امری نمی‌شوم که محمد(ص) آن را انجام داده باشد جز اینکه من نیز آن را ان شاء الله انجام دهم. آن‌گاه علی(ع) فرمود وعده‌گاه تو برای بیعت بعد از ظهر است و چون ابوبکر نماز ظهر را خواند روی بر مردم کرد آنگاه عذر علی از بیعت را آن چنان که خود آن حضرت فرموده بود برای مردم بیان کرد. سپس علی(ع) برخاست و حق ابوبکر را عظیم شمرد و فضیلت او و سابقیت او را ذکر کرد و آنگاه سوی ابوبکر رفته با او بیعت کرد.

پس از آن مردم روی به علی(ع) کرده و گفتند کاری صواب و نیکو کردی. این روایت را طبری از عایشه نقل کرده است.^۲

۱ - [عین عبارت چنین است: «وَلَا نَفَاسَةَ عَلَيْكَ بِخَيْرٍ سَأَفُوهُ اللَّهُ إِلَيْكَ...»]

البته در ترجمه روایت، کلمه «بِخَيْرٍ» به «چیزی که» ترجمه شده که در واقع نوعی فرار از ترجمه صحیح عبارتی می‌باشد که نقش حساسی در بطلان حدیث و نقد دلالت آن ایفا می‌نماید.

۲ - حیدر علی قلمداران: شاهراه اتحاد، ص ۲۰ - ۲۱.

نقل شماره ۲)

ابن قتیبه دینوری در کتاب خود به نام «الامامة و السياسة» نقل دیگری را درباره ملاقات خصوصی امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر آورده است.

«ثُمَّ خَرَجَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى الْمَسْجِدِ الشَّرِيفِ، فَأَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ، فَعَدَّرَ عَلِيًّا بِمِثْلِ مَا اعْتَدَرَ عَنْهُ، ثُمَّ قَامَ عَلِيٌّ فَعَظَّمَ حَقَّ أَبِي بَكْرٍ، وَ ذَكَرَ فَضِيلَتَهُ وَ سَابِقَتَهُ، ثُمَّ مَضَى فَبَايَعَهُ، فَأَقْبَلَ النَّاسُ عَلَى عَلِيٍّ، فَقَالُوا: أَصَبْتَ يَا أَبَاحَسَنِ وَ أَحَسَنْتَ. قَالَ: فَلَمَّا تَمَّتِ الْبَيْعَةُ لِأَبِي بَكْرٍ أَقَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ يُقِيلُ النَّاسَ وَ يَسْتَقِيلُهُمْ، يَقُولُ قَدْ أَقْلَتُكُمْ فِي بَيْعَتِي، هَلْ مِنْ كَارِهِ؟ هَلْ مِنْ مُبْغِضٍ؟

فَيَقُومُ عَلِيٌّ فِي أَوَّلِ النَّاسِ فَيَقُولُ: وَ اللَّهُ لَا نُفَيْلُكَ وَ لَا نَسْتَقِيلُكَ أَبَدًا، قَدْ قَدَّمَكَ رَسُولُ اللَّهِ لِتَوْحِيدِ دِينِنَا، مَنْ ذَا الَّذِي يُؤَخِّرُكَ لِتَوْجِيهِ دُنْيَانَا؟^۱

سپس ابوبکر به سوی مسجد پیامبر رفت و رو به سوی مردم کرد و علی را از این که با او بیعت نکرده است معذور داشت.

سپس علی برخاست و مقام وی را بزرگ داشت و فضیلت و سابقه او را یادآور شد. سپس با او بیعت کرد. مردم نیز به علی گفتند: کاری درست و پسندیده انجام دادی. پس از آن که کار بیعت با ابوبکر به پایان رسید، او سه روز با مردم چنین سخن گفت: شما را در بیعت با خود آزاد گذاشته‌ام، آیا کسی این بیعت را ناخوشایند می‌داند؟

علی پیش از همه مردم برمی‌خاست و می‌گفت: سوگند به خدا! ما هرگز

تو را سرور و پیشوای خود قرار نداده‌ایم، بلکه این رسول خدا بود که تو را بر ما مقدم داشت^۱ تا دینمان بر جا ماند؛ حال چه کسی می‌خواهد تو را به خاطر دنیای ما مؤخر گرداند؟!»

نکات شگفتی‌آفرین در این ماجرا که هریک به تنهایی نشانهٔ بطلان این دو نقل می‌باشد

الف) کُرنش برای آستی با ابوبکر!

به این مطلب با عبارت «ضَرَعَ إِلَى مُصَالِحَةِ أَبِي بَكْرٍ» اشاره شده است. ضَرَعَ به معنای خَضَعَ و ذَلَّ می‌باشد که حاکی از پذیرش خواری و زبونی برای آستی با ابوبکر است (!؟)

جالب‌تر آن که در نقل‌های دو کتاب «صحیح بخاری و مسلم» عبارت «فَالْتَمَسَ مُصَالِحَةَ أَبِي بَكْرٍ وَ مُبَايَعَتَهُ»^۲ آمده است که مفهومی همانند با نقل پیشین دارد.

ب) تصدیق فضیلت برای ابوبکر!

به این مطلب با عبارت «فَلَمْ يَمْنَعْنَا أَنْ تُبَايِعَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ إِتْكَاراً لِفَضِيلَتِكَ» اشاره شده است.

۱ - [این ادعای ولهی در تعارض آشکار با نظریهٔ اهل سنت در مبحث «خلافت انتخابی»! می‌باشد که در فصل دوم به شرح آن خواهیم پرداخت.

به هر حال، جای تعجب است که چرا ابوبکر در بحران سقیفه و اوج جدال با انصار بر سر تصاحب قدرت، هرگز به این قبیل نصوص اشاره‌ای نکرد؟! و حتی به هیچ یک از فضائلی که برای او نقل کرده‌اند، استناد نجست؟!]

۲ - بخاری: صحیح بخاری، ج ۴، حدیث شماره ۳۹۱۲؛ مسلم: صحیح مسلم، ج ۳، حدیث شماره ۳۳۰۴.

ج) خلافت خیری بود که خداوند به ابوبکر عطا فرمود!

به این مطلب با عبارت «و لَانْفَاسَةً عَلَیْكَ بِخَیْرِ سَاقَهُ اللهُ إِلَیْكَ» اشاره شده است.^۱

د) پذیرش صدقه بودن میراث پیامبر ﷺ!

به این مطلب با عبارت «سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ يَقُولُ: لَأَنْوَرْتُ، مَا تَرَکْنَا صَدَقَةً» اشاره شده است.

ه) پیامبر ﷺ ابوبکر را بر دیگران مقدم داشتند!

به این مطلب با عبارت «قَدْ قَدَّمَكَ رَسُولُ اللهِ لِتَوْحِيدِ دِينِنَا، مَنْ ذَا الَّذِي يُؤَخِّرُكَ لِتَوْجِيهِ دُنْيَانَا» اشاره شده است.

۱ - آیا با وجود این عقیده، درنگ شش ماهه امیرالمؤمنین علیه السلام از انجام بیعت با ابوبکر و غضب الهی حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر، در هاله‌ای از سؤال و ابهام قرار نمی‌گیرد؟!

تبعات و نتایج انحرافی استناد به این نقل‌های دروغین

- ۱- تأویل و دگروارسازی منصوص بودن خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام به حق اولویت و ترسیم نظام امامت اکتسابی به جای امامت انتصابی!
- ۲- تحریف در معنای حَقَانِیَّتِ امیرالمؤمنین علیه السلام و تغییر در معنای احتجاجات حضرت علی علیه السلام در این زمینه!
- ۳- تفکیک و جداسازی مقام امامت از مقام خلافت و جداسازی میان متصدیان این دو مقام از یکدیگر!
- ۴- قائل شدن به انتخابی بودن خلافت و تأکید ویژه بر آن!
- ۵- تفسیر به رأی از امتناع امیرالمؤمنین علیه السلام در ماجرای مطالبه بیعت برای ابوبکر و ایجاد تحریف در تحلیل مقصود ایشان از عدم انجام بیعت با خلیفه!
- ۶- رضایت امیرالمؤمنین علیه السلام به انجام بیعت با ابوبکر و عدم اجبار و اکراه ایشان!
- ۷- قائل شدن به مشروعیت خلافت ابوبکر و بیرون آوردن آن از حصار غصب!
- ۸- عدم انحراف ابوبکر از مجرای شریعت!
- ۹- اجرای مقررات اسلام در حکومت ابوبکر!
- ۱۰- تعهد و پای‌بندی ابوبکر به پیروی از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله!
- ۱۱- اعتقاد امیرالمؤمنین علیه السلام به شایستگی‌های ابوبکر!
- ۱۲- مشارکت امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا در اداره حکومت!
- ۱۳- جبران نقاط ضعف حکومت ابوبکر توسط امیرالمؤمنین علیه السلام!

۱۴- القای وجود روابط حسنه از سوی ابوبکر با خاندان پیامبر ﷺ!

۱۵- القای وجود صلح، دوستی و آشتی از سوی امیرالمؤمنین ﷺ با

ابوبکر!

چنانچه ابراز شده:

«نظر دیگر مولای متقیان(ع) در امتناع از بیعت ابوبکر آن بود که میترسید با سپردن کار بدست مفضول و نااهل، خرابی و فسادى بار آورد که رخنه و خلل در ارکان شریعت افتد... اما همینکه دید ابوبکر از مجرای شریعت چندان انحرافی ندارد! و مقررات دین تا حدودی اجرا می‌شود!... دیگر امتناع را جایز ندید و بهر صورت تن به بیعت داد.»^۱

«لذا با اینکه حضرتش بدان مقام اولی بود! اما بدون هیچ اکراه و اجباری! پس از اینکه آنان را نسبت به معایب کارشان متنبه فرمود، با ایشان بیعت کرده! و نواقص کار آنان را رفع و مشروعیتشان را تکمیل نموده! و آنان را در ادارهٔ بهتر حکومت نیز یاری فرمود.»^۲

«این برخورد والای اسلامی نشان دهندهٔ آن است که حضرت علی(ع) چه در واقع و چه در ظاهر، از موقعیت والایی، برتر از مقام خلافت انتخابی! برخوردار بود و لذا ابوبکر را که مدتی به عنوان خلیفهٔ انتخابی! زمام امور را به دست داشت به حضور طلبید و ابوبکر شخصاً به منزل حضرت می‌رود و عملاً و شفاهاً به برتری آن حضرت اعتراف می‌کند و حضرت علی(ع) صریحاً بیان می‌دارد که:

□ ما منکر فضیلت! و سوابق! تو نیستیم.

□ با تو رقابت و همچشمی در خلافت انتخابی! نداشته و نداریم...

□ خودداری از بیعت بدان جهت بود که می‌بایست (با آن حضرت به

۱- حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج ۱، ص ۱۶۹.

۲- همو: شاهراه اتحاد، ص ۲۹۲.

گفتار چهارم: تلاش برای اثبات وقوع بیعت مختارانه * ۱۴۳

جهت مقام ولایت و امامتش) مشورتی صورت می‌گرفت (و با نظر آن حضرت خلیفه برای اداره مملکت اسلامی انتخاب! می‌شد).

□ و چون ابوبکر سوگند یاد می‌کند که اهل بیت نسبی پیامبر را بیشتر از بستگان خود دوست دارد و متعهد می‌شود که کارهای پیامبر را دنبال می‌کند، حضرت علی(ع) می‌فرماید: محل وعده بیعت با تو فردا در مسجد خواهد بود.^۱

«جنایتی از این بالاتر نیست که میان امام و خلیفه صلح! باشد و در این مورد میان مردم تفرقه بیفکنند.»^۲

۱ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: سیمای امام متقین، ج ۵، ص ۲۱-۲۲.

۲ - همو: همبستگی مذاهب اسلامی (چاپ سوم)، ص ۲۵۵.

تاریخ چه می‌گوید؟

از آن‌جایی که ساختگی بودن این دو نقل (نقل‌های طبری و ابن قتیبه) واضح‌تر از آن است که به دلیل و برهان نیازمند باشد؛ در این باره تنها به ارائه سندی از زبان خلیفه دوم، خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام و عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله اکتفا می‌کنیم. چرا که این اعتراف صریح خلیفه دوم - آن هم در حضور عثمان، عبدالرحمان بن عوف، زبیر و سعد ابی وقاص^۱ - دروغ بودن محورهای مذکور در این قبیل نقل‌ها را «یک جا و هم‌زمان» به اثبات می‌رساند.

سند شماره ۱)

این سند تاریخی در یکی از معتبرترین منابع اهل سنت یعنی کتاب «صحیح مسلم» ثبت گردیده و در ضمن آن عمر بن خطاب می‌گوید:

«... فَلَمَّا تُوْفِيَ رَسُولُ اللَّهِ قَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ فَجِئْتُمَا تَطْلُبُ مِيرَاثَكَ مِنْ ابْنِ أَخِيكَ وَ يَطْلُبُ هَذَا مِيرَاثَ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِيهَا فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَا نُورِثُ، مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً. فَرَأَيْتُمَا كَاذِبًا آئِمًّا غَادِرًا خَائِنًا...»^۲

هنگامی که پیامبر از دنیا رفت، ابوبکر گفت: من جانشین^۳ رسول خدا در سرپرستی و زعامت شما می‌باشم. شما دو نفر [عباس و علی علیه السلام] آمدید و میراث خود را طلب کردید.

۱ - در ابتدای سندی که ملاحظه می‌فرمایید، به حضور این افراد تصریح شده است.

۲ - مسلم بن حجاج نیشابوری: صحیح مسلم، حدیث شماره ۲۳۰۲.

۳ - [جالب است که ابوبکر برای اشاره به خلافت خود از واژه «ولی» بهره گرفته است؛ ولی سنیان

آن را به دوست معنی می‌کنند!]

تو [عبّاس] میراثت را از پسر برادرت و این [علی علیه السلام] میراثت همسرش را از پدرش.

پس ابوبکر گفت: رسول خدا فرموده است: ما ارث برده نمی‌شویم، آنچه به جا بگذاریم صدقه است.

ولی شما او را دروغگو، گناهکار، خُدعه‌گر و خیانتکار دانستید...»

آیا اگر امیرالمؤمنین علیه السلام حتی یکی از محورهای مندرج در نقل‌های بخاری، طبری یا ابن قتیبه را قبول می‌داشتند، روا بود که این چنین درباره شخصیت ابوبکر و ویژگی‌های او سخن بگویند و او را «کاذب»، «آثم»، «غادر» و «خائن» بدانند؟!

سند شماره ۲)

و به راستی اگر فرازهای مورد ادعای امثال بخاری، طبری و ابن قتیبه دروغ‌پردازی نبوده و ماجرای «بیعت مختارانه» و گفتگوهای امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر و سخنان ایشان درباره او، ساخته قلم‌های خائن تحریف‌گران تاریخ نمی‌باشد، چرا آن حضرت علیه السلام در شورای شش نفره‌ای که جهت تعیین خلیفه سوم تشکیل یافته بود، با صراحت آشکار از پذیرش شرط فرزند عوف مبنی بر عمل به سیره شیخین امتناع ورزیده و با این استنکاف خود، هرگونه مشروعیت دینی و عقیدتی خلیفه اول و دوم را زیر سؤال برده و عملکردهای آن دورا ناحق و باطل اعلام می‌دارند؟^۱

۱- ر.ک: ابن قتیبه: الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۶؛ ابن ابی‌الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۸؛ یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۲؛ بلاذری: انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۲.

همچنین برخی دیگر از اسناد تاریخی قرینه آن است که پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام، امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر بیعت نکرده‌اند؛ زیرا همان‌طور که گفته شد:

بیعت در اسلام دارای معنای مشخص و لوازم معینی می‌باشد که بیعت‌کننده خود را به انجام آن‌ها ملتزم می‌گرداند.

بنابراین، پیش‌بینی‌های عمر بن خطاب و عمرو عاص از واکنش‌های امیرالمؤمنین علیه السلام حاکی از آن است که حدّا کثر یک «آتش بس مصلحتی» میان آن حضرت علیه السلام و ابوبکر رخ داده است و امیرالمؤمنین علیه السلام (به‌ویژه با فرض صحّت غائله ارتداد) تنها به ترک مخاصمه با ابوبکر تن داده‌اند.^۱

سند شماره ۳

خلیفه اول در مشورت با عمر می‌گوید:

«من بر آنم تا علی علیه السلام را به جنگ با قبایل کینه و خضر موت (در یمن) بفرستم، زیرا او را به کمال، فضل، شجاعت و... می‌شناسم و او فرد عادل است که اکثر مردم به او رضایت خواهند داد.

عمر (ضمن تأیید سخنان ابوبکر در برخورداری علی علیه السلام از این کمالات) می‌گوید: من فقط از یک چیز هراس دارم، می‌ترسم که

۱ - منابع اهل سنت، حدّا کثر نقشی که در این ماجرا برای امیرالمؤمنین علیه السلام ترسیم نموده‌اند، نصیحت ابوبکر در نبرد ذی‌القعدة می‌باشد. (ر.ک: ابن کثیر: البدایة و النهایة، ج ۶، ص ۳۱۵) قابل توجه است که این نقل نیز با عنایت به تحقیقات علامه عسکری در هاله‌ای از ابهام قرار می‌گیرد.

گفتار چهارم: تلاش برای اثبات وقوع بیعت مختارانه * ۱۴۷

او از جنگ با آنها خودداری کند^۱ و اگر او نجنجد، دیگر احدی به جنگ رغبت نخواهد داشت، مگر با اکراه^۲. پس بهتر است علی علیه السلام در مدینه بماند و خلیفه از مشورت او بهره گیرد و عکرمه بن ابی جهل به جنگ آنان برود. ابوبکر نظر عمر را تأیید کرد^۳. «علی علیه السلام به جنگ آنها نمی‌رفت (چون نه دستگاه خلافت را مشروع می‌دانست، نه قبایل کننده را مرتد) ولی خلیفه و مشاورانش حتی قبل از نظرخواهی از علی علیه السلام از این مسئله ترسیده و فوراً عکرمه را اعزام کردند.»^۴

سند شماره ۴

ابوبکر، عمرو عاص را طلبید و از او در مورد به کارگیری علی علیه السلام در دفع فتنه طلیحه سؤال کرد.

«عمرو عاص در جواب او گفت: علی علیه السلام فرمان تو را نمی‌برد.»^۵

۱- [انگیزه دستگاه خلافت در فرستادن عثمان به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام را باید در همین نکته جستجو کرد.]

۲- [چنین استنکاف‌هایی از قبول فرمان خلیفه، بهترین گواه بر عدم وقوع بیعت است.]

۳- علی غلامی دهقی: جنگ‌های ارتداد و بحران جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله، ص ۱۱۶؛ به نقل از: واقدی: کتاب الزّده، ص ۱۹۷-۱۹۸؛ ابن‌اعثم: الفتوح، ج ۱، ص ۵۷.

۴- همان منبع، ص ۱۱۷.

۵- همان منبع، ص ۱۱۷؛ به نقل از: یعقوبی: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۹.

در مجموع می‌توان گفت:

این دو سند به وضوح حاکی از عدم وقوع «بیعت مختارانه» در ماجرای ارتداد عرب است؛ زیرا اگر بیعتی واقع شده بود، پای‌بندی به لوازم آن ایجاب می‌کرد که آن حضرت ﷺ فرماندهی سپاه خلیفه را پذیرفته و از فرمان او اطاعت نمایند.

جمع بندی نهایی درباره ادعای اهل سنت مبنی بر وقوع بیعتی مختارانه

(الف)

از مجموع بررسی های صورت گرفته در این تحقیق، چنین برمی آید که جز اقدامی «نافرجام» برای اخذ بیعت اجباری که با هجوم به بیت فاطمه علیها السلام توأم بود، هیچ گونه اقدام دیگری برای انعقاد بیعت با ابوبکر صورت نگرفته و با نهایتِ تسامح می توان گفت:

آن حضرت علیه السلام برای حفظ اسلام، رفتاری «شبهه به بیعت کنندگان^۱ با ابوبکر» - و البته در چارچوبه ای محدودتر - در پیش گرفتند.

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره این روش خویش می فرمایند:

۱ - شیخ طوسی رحمته الله علیه در این باره می نویسد: «وَأَيُّ اخْتِيَارٍ لِمَنْ يُخْزَقُ عَلَيْهِ بِأَيْدِي خَتْمِ يُبَايَعُ؟ مگر کسی که در خانه اش بر رویش آتش زده می شود، راهی جز بیعت دارد؟»
(شیخ طوسی: تلخیص الشافی، ج ۲، ص ۷۶)

«بَايَعَ النَّاسُ اَبَابَكْرٍ وَ اَنَا وَ اَللّٰهُ اَوْلٰى بِالْاَمْرِ وَ اَحَقُّ بِهٖ، فَسَمِعْتُ وَ اَطَعْتُ مَخَافَةَ اَنْ يَّرْجِعَ النَّاسُ كُفْرًا، يَضْرِبُ بَعْضُهُمْ رِقَابَ بَعْضٍ بِالسَّيْفِ، ثُمَّ بَايَعَ اَبُو بَكْرٍ لِعُمَرَ وَ اَنَا وَ اَللّٰهُ اَوْلٰى بِالْاَمْرِ مِنْهُ، فَسَمِعْتُ وَ اَطَعْتُ مَخَافَةَ اَنْ يَّرْجِعَ النَّاسُ كُفْرًا»^۱

مردم با ابوبکر بیعت کردند در حالی که (قسم به خدا) من از او به آن، شایسته تر و سزاوارتر بودم^۲؛ اما من نیز اطاعت^۳ کردم، از ترس آن که مردم کافر شوند و گروهی با شمشیر گردن گروهی دیگر را بزنند. سپس ابوبکر با عمر بیعت نمود [و او را خلیفه ساخت] در حالی که (قسم به خدا) من از او سزاوارتر بودم^۴؛ اما من نیز اطاعت کردم، از ترس آن که مردم کافر شوند.^۵

(ب)

سایر نقل های موجود در این باره - که در منابع مختلف مندرج است - همگی در هاله ای از ابهام و تردید قرار داشته و نشانه های

۱ - خوارزمی: مناقب، فصل ۱۹، ص ۲۱۳؛ جوینی: فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۲۰، رقم ۲۵۱؛ ابن عساکر: تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۳۴؛ ذهبی: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۴۲؛ عسقلانی: لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۵۶؛ متقی هندی: کنز العمال، ج ۵، ص ۷۲۴.

۲ - [خلافت حق انحصاری من بود.]

۳ - [منظور، طاعت به عنوان ثانوی است.]

طاعت ثانوی به معنای اطاعت از سلاطین و امرایی است که فرامین و دستورهای آنان به خداوند متعال مستند نبوده و به ناحق و با زور بر مسند حکومت اسلامی تکیه زده اند. خداوند متعال اطاعت از فرامین آنان را (در چارچوبه ای که برای حفظ دین و جلوگیری از ارتداد امت اسلام لازم بود) به امیرالمؤمنین علیه السلام اجازه فرمودند. (ر.ک: محمد بیابانی اسکوتی: معرفت امام، ص ۲۲ - ۲۳)

۴ - [خلافت حق انحصاری من بود.]

۵ - امیرالمؤمنین علیه السلام مجبور شدند که عدم قیام به سیف علیه خلافت را برگزیده و بدین وسیله از بروز جنگ داخلی و ارتداد امت - که در نهایت به نابودی اسلام و اهل بیت علیهم السلام می انجامید - ممانعت به عمل آورند.

دروغ‌پردازی و تحریف در آن‌ها به وضوح مشاهده می‌شود؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت:

هدف از نقل و طرح آن‌ها، سرپوش نهادن بر حوادث تلخ و ناگوار مربوط به هجوم به بیت فاطمه علیها السلام، جهت اخذ بیعت از آن حضرت علیها السلام در روزهای نخستین خلافت غاصبانه ابوبکر می‌باشد.

(ج)

با توجه به معنای بیعت و شرایط تحقق آن، تعبیر «بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر» از اساس غلط بوده و تحقق شرعی چنین بیعتی - به دلیل فراهم نبودن شرایط آن - مُحال می‌باشد.

(د)

در تحلیل حوادث رخ داده پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، به کار بردن واژه «بیعت» هر چند با قید ظاهری و صوری همراه باشد؛ غلط بوده و تنها باید از واژه «سکوت و عدم قیام به سیف» (که معنایی متفاوت با بیعت دارد) بهره برد.

همچنین هنگام سخن گفتن درباره حوادث هجوم، بایستی از واژه «اجبار به انجام بیعتی که از اصل باطل است» استفاده نمود.

(ه)

در تحلیل حوادث رخ داده پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام - با فرض قبول اسناد تاریخی آن - تنها می‌توان از واژه بیعت با قید صوری و ظاهری (دست به دست زدن غیر واقعی) که منشأ اثر نمی‌باشد، استفاده کرد و گفت: «تظاهر به انجام بیعتی که از اساس باطل است».

فصل دوم

نفوذ انحراف در عقیده شیعه به امامت



گفتار یکم

امامت و خلافت از دیدگاه اهل سنت

اهل سنت معتقداند که:

امامت و خلافت به معنای حکومت است!

ابن خلدون در راستای تبیین دیدگاه اهل سنت، دو تعریف از امامت و خلافت ارائه می‌دهد که عبارت‌اند از:

تعریف اول)

«الْمَصَالِحُ الْعَامَّةُ الَّتِي تُفَوَّضُ إِلَى نَظَرِ الْأُمَّةِ وَ يَتَّعَيْنُ الْقَائِمُ بِهَا بِتَعْيِينِهِمْ»^۱

امامت از مصالح عمومی و همگانی است که به خود امت واگذار می‌شود و هر فردی را که امت تعیین کند، همو عهده‌دار مسئولیت‌های عمومی امت خواهد بود.»

۱- ابن خلدون: مقدمه، ص ۱۹۶.

تعریف دوم)

«الْخَلَاْفَةُ نِيَابَةٌ عَنْ صَاحِبِ الشَّرِيْعَةِ فِي حِفْظِ الدِّيْنِ وَ سِيَاْسَةِ الدُّنْيَا»^۱

خلافت، جانشینی صاحب شریعت، جهت حفاظت و حراست از دین و اداره امور دنیا می‌باشد.»

بنابر تعریف اول، شاکله اصلی مفهوم امامت و خلافت را «مصالح عمومی و همگانی امت» تشکیل می‌دهد که بر اساس تعریف دوم، شامل این امور می‌باشد:

الف) سرپرستی امور دینی (حفظ الدین).

ب) سرپرستی امور دنیوی (سیاسة الدنيا).

همچنین بنابر سایر تعاریفی که از سوی اهل سنت، در این زمینه ارائه گردیده، سرپرستی امور دینی، تنها منحصر به اجرای ظاهری^۲ احکام اسلامی در جامعه می‌باشد؛ چنانچه اصفهانی اشعری در شرح خود بر تجرید، امامت را این چنین تعریف می‌کند:

«خَلَاْفَةُ شَخْصٍ مِنْ الْأَشْخَاَصِ لِلرُّسُوْلِ فِي إِقَامَةِ قَوَانِيْنِ الشَّرِيْعَةِ»

جانشینی پیامبر برای فردی از امت در به پا داشتن دستورات دین.»

در نتیجه: مفهوم امامت و خلافت در نگاه اهل سنت، تنها به سرپرستی امور سیاسی و اجتماعی امت (یعنی مدیریت جامعه و تدبیر امور معیشتی مردم) منحصر می‌گردد.

۱ - همو: مقدمه، ص ۱۹۱.

۲ - امت در امور دینی مذکور در تعریف فوق، در جستجوی کسب هدایت و دست‌یابی به سعادت نیست؛ بلکه تنها به برپایی آن بخش از دستورات دینی نظر دوخته است که با دنیایش مرتبط می‌باشد.

شواهد دیگری که بر صحت نتیجه‌گیری فوق‌گواهی می‌دهند، عبارت‌اند از:

شاهد ۱) استدلال اهل سنت جهت اثبات نیازمندی امت به داشتن امام و خلیفه^۱؛ چنانچه تفتازانی می‌گوید:

«لَا بُدَّ لِلْأُمَّةِ مِنْ إِمَامٍ يُحْيِي الدِّينَ وَ يُقِيمُ السُّنَّةَ وَ يَتَّصِفُ
لِلْمَظْلُومِينَ وَ يَسْتَوْفِي الْحُقُوقَ وَ يَضَعُهَا مَوَاضِعَهَا.»^۲

مردم ناگزیر از داشتن امامی هستند که دین را زنده نگه دارد و سنت را به پا دارد و به داد مظلومان برسد و حقوق را بازستاند و به جایگاه خود برگرداند.»

«إِنَّ الشَّارِعَ أَمَرَ بِإِقَامَةِ الْحُدُودِ وَ سَدِّ الثُّغُورِ وَ تَجْهِيزِ الْجُيُوشِ
لِلْجِهَادِ وَ كَثِيرٍ مِنَ الْأُمُورِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِحِفْظِ النَّظَامِ وَ حِمَايَةِ بَيِّضَةِ
الْإِسْلَامِ، مِمَّا لَا يَتِمُّ إِلَّا بِالْإِمَامِ.»^۳

شارع (خداوند) امر فرموده است که حدود دین به پا گردد و مرزها محافظت شود و لشکریان برای جهاد تجهیز شوند. و امر فرموده است به امور فراوان دیگری که برای حفظ نظام و پاس‌داشت اسلام لازم است؛ اموری که جز به امام تحقق نخواهند یافت.»

۱ - دلیل اهل سنت بر ضرورت امامت، به ضرورت وجود حکومت جهت رفع هرج و مرج در جامعه منحصر است.

۲ - تفتازانی: شرح المقاصد، جزء ۵، ص ۲۳۲.

۳ - همو: شرح المقاصد، جزء ۵، ص ۲۳۶.

شاهد ۲) فهرست وظایف و مسئولیت‌هایی که اهل سنت برای امام و خلیفه ارائه داده‌اند؛ چنانچه باقلانی می‌گوید:

«أَنْ يَكُونَ فِي الْعِلْمِ بِمَنْزِلَةِ مَنْ يَصْلُحُ أَنْ يَكُونَ قَاضِيًا مِنْ قَضَاةِ الْمُسْلِمِينَ، أَنْ يَكُونَ ذَا بَصِيرَةٍ بِأَمْرِ الْحَرْبِ وَ تَدْبِيرِ الْجُيُوشِ وَ السَّرَايَا وَ سَدِّ الثُّغُورِ وَ حِمَايَةِ الْبَيْتَةِ وَ حِفْظِ الْأُمَّةِ وَ الْإِنْتِقَامِ مِنَ ظَالِمِهَا وَ الْأَخْذِ لِمَظْلُومِهَا.»^۱

[امام باید] در علم همانند کسی باشد که شایسته قضاوت کردن در میان مسلمانان است و دارای بینش و بصیرت در امور جنگی و تدبیر لشکریان و حفظ مرزها و پاسبانی از اسلام و حفظ امت و انتقام گرفتن از ستمگران به مردم و بازستاندن حقوق ستمدیدگان باشد.»

بنابراین:

امامت و خلافت از دیدگاه اهل سنت به معنای «حکومت» است؛

چنانچه ابن تیمیّه بر آن تصریح نموده و می‌گوید:

«فَالْإِمَامَةُ مُلْكٌ وَ سُلْطَانٌ.»^۲

امامت و خلافت همان حکومت و سلطنت است.»^۳

۱- باقلانی: التمهید، ص ۱۸۱.

۲- ابن تیمیّه: منهاج السنّه، ج ۱، ص ۱۴۱.

۳- پس از دیدگاه اهل سنت، معنای دیگر امام و خلیفه «حاکم» است.

اهل سنت معتقداند که:

امامت و خلافت منصبی انتخابی است!

اهل سنت معتقداند که نه تنها شارع مقدس فرد معینی را برای عهده‌داری مقام امامت و خلافت منصوب نفرموده است؛ بلکه اختیار تعیین امام و خلیفه را به خود امت واگذار نموده و بر این اساس، هر فردی را که امت انتخاب کند، همو امام و خلیفه اسلامی خواهد بود.^۱ تعریف اهل سنت از امامت و خلافت، به وضوح حاکی از گرایش آنان به «انتخابی» دانستن این منصب و «غیر انتصابی» بودن آن می‌باشد. چنانچه گفته شد، ابن خلدون در تعریف خود از امامت و خلافت می‌گوید:

۱ - از این‌رو در نظام فکری اهل سنت، مشروعیت خلافت بر مبنای «انتخاب امت» استوار است و منتخب امت، منتخب شارع مقدس نیز تلقی می‌شود. اخیراً روشنفکران اهل سنت، جهت رهایی یافتن از اثبات صحت نظریه تفویض، به مبانی غربی نظریه انتخاب (یعنی قرارداد اجتماعی) روی آورده‌اند که مورد استقبال برخی جریان‌های تجدیدنظرطلب در عقاید شیعه هم قرار گرفته است.

«الْمَصَالِحُ الْعَامَّةُ الَّتِي تُفَوَّضُ إِلَى نَظَرِ الْأُمَّةِ وَ يَتَعَيَّنُ الْقَائِمُ بِهَا بِتَعْيِينِهِمْ»^۱

امامت (= حکومت) از مصالح عمومی و همگانی است که به خود امت واگذار می‌شود و از این‌رو، هر فردی را که امت تعیین کند، همو خلیفه و امام خواهد بود.

همچنین گزارش شهرستانی از دیدگاه ابوالحسن اشعری، نمای گویایی از عقیده اهل سنت در این باره می‌باشد؛ او درباره امامت و خلافت می‌گوید:

«كَانَ جَائِزًا ثُبُوتُهَا بِالنَّصِّ. غَيْرَ أَنَّ النَّصَّ لَمْ يَرِدْ فِيهَا عَلَى وَاحِدٍ بِعَيْنِهِ فَصَارَتْ الْأُمَّةُ فِيهَا إِلَى اخْتِيَارٍ»^۲

روا است که پیشوایی امت با نص تثبیت شود؛ ولی چون این نص درباره فرد معینی صادر نشده است^۳، از این‌رو امت در مسأله پیشوایی به اختیار خود رها شده است.

بنابراین: امامت و خلافت از دیدگاه اهل سنت، منصبی «انتخابی و غیر انتصابی» است و گزینش صاحب این منصب، به امت تفویض شده است.^۴

۱ - ابن خلدون: مقدمه، ص ۱۹۶.

۲ - شهرستانی: الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۳۴.

۳ - [این ادعای واهی اهل سنت، بر خلاف عقیده شیعه امامیه مبنی بر «امامت انتصابی» می‌باشد.]

۴ - اهل سنت، شورا و بیعت را از دلایل تفویض انتخاب خلیفه به امت برمی‌شمرند و بدین جهت بر آن تأکید ویژه‌ای می‌ورزند؛ و گرنه راه‌های انعقاد خلافت در این مکتب، منحصر به شورا و بیعت نمی‌باشد.

به عبارت دیگر، تأکید اهل سنت بر «انتخاب ملت» در واقع تأکید بر صحت نظریه تفویض است؛ نه تأکید بر شیوه خاصی برای انعقاد خلافت.

جمع‌بندی

همان‌طور که ملاحظه فرمودید، معنای امامت و خلافت از دیدگاه اهل سنت عبارت است از تأمین عدالت اجتماعی از طریق امور قضایی و دادرسی، تأمین امنیت عمومی از طریق اجرای مجازات‌های اسلامی، حفظ کشور از طریق تجهیز سپاه، گسترش اسلام از طریق کشورگشایی، که همه موارد فوق، در واقع شرح و بسط «مصالح عمومی امت در امور دینی و دنیوی» می‌باشند و در یک کلمه به آن «حکومت» گفته می‌شود.

از سوی دیگر این حکومت، بنا بر اعتقاد اهل سنت^۱، منصبی «انتخابی و غیر انتصابی» می‌باشد که خدای متعال، عهده‌دار این منصب را به‌طور مشخص تعیین فرموده است.^۲

بنابراین: امامت و خلافت از دیدگاه اهل سنت، «موقعیتی اجتماعی»^۳ و منصبی عرفی^۴ است که در سایه این حکومت انتخابی، مصالح عمومی امت تأمین گردیده و نیازهای مردم در این زمینه برآورده می‌شود.^۵

۱ - پایه‌گذاران اصلی نظریه «خلافت انتخابی» اهل سنت می‌باشند.

۲ - منظور از انتخاب امت، تأکید بر همین ادعا است.

۳ - یعنی منصب امامت، به حکومت و مدیریت جامعه منحصر می‌باشد.

۴ - یعنی خداوند متعال عهده‌دار این منصب را به‌طور مشخص تعیین نمی‌کند.

۵ - اهل سنت، بیان احکام اسلامی و تعالیم دینی در عصر صحابه را تا حدودی مناسب خلیفه

برمی‌شمرند؛ ولی آن را در خلیفه منحصر نمی‌دانند.

اهل سنت معتقداند که:

حصول قدرت و سلطه برای شکل‌گیری خلافت کافی است!

همان‌طور که اشاره شد، در نظام فکری اهل سنت، هدف اصلی از انعقاد امامت و خلافت «حصول مصالح و منافع عمومی امت» می‌باشد. در این میان، سخن گفتن از «انتخاب امت» تنها تأکیدی بر لزوم تلاش امت جهت دست‌یابی به این هدف است و فراتر از این تأکید، از هیچ‌شأن دیگری برخوردار نمی‌باشد.^۱

۱ - می‌توان گفت که اصرار اهل سنت بر انتخاب امت، بیشتر در راستای اثبات صحت نظریه تفویض و نفی وجود نص الهی در این زمینه (نظریه شیعه) می‌باشد؛ لذا لزوم مشارکت مستقیم تک تک افراد امت در انتخاب خلیفه، مورد نظر آنان نیست.

شاید در یک نگاه ابتدایی چنین به نظر آید که «انتخاب مردم» محور اصلی این نظام فکری درباره نحوه شکل‌گیری خلافت می‌باشد؛ حال آن‌که در این دستگاه فکری، محور اصلی شکل‌گیری خلافت «حصول سلطه و سیطره» است.

لذا انتخاب امت در این زمینه، تنها جنبه «آلی و ابزاری» داشته و حصول «قدرت و استیلا» برای احراز انتخابی بودن خلافت، کافی شمرده می‌شود.

از این رو به هر طریقی که این هدف حاصل آید، غرض اصلی از سپردن وظیفه انتخاب امام و خلیفه به مردم حاصل شده و «خلافت انتخابی امت^۱» منعقد می‌گردد.

به عبارت دیگر، از آنجایی که تأکید بر انتخاب امت، تنها برای تشکیل یافتن حکومت و تأمین شدن نیازهای عمومی جامعه صورت پذیرفته است؛ پایه اصلی در انعقاد خلافت، تحقق بستر لازم برای فراهم گردیدن این نیازها است؛ هرچند که احاد امت در حصول آن نقش و حضور فعالی نداشته باشند.

و از آنجایی که این بستر، چیزی جز حصول قدرت و استیلای بر جامعه نمی‌باشد، همین امر موجب گردیده تا اهل سنت در انعقاد خلافت انتخابی و تحقق هدف آن، تنها به حصول سلطه و سیطره اکتفا نموده و همین شرط را برای احراز انتخابی بودن حکومت^۲ و

۱- خلاصه این که منظور اهل سنت از انتخابی بودن خلافت، لزوم مشارکت احاد ملت در انتخاب خلیفه نبوده و تنها تأکیدی بر عدم صدور نص الهی درباره فرد معینی در این زمینه است؛ چنانچه در سخنان ابوالحسن اشعری بدان تصریح گردید.

متأسفانه جریان تجدید نظرطلب در عقاید شیعه (که رگه‌های تجدید نظرطلبی‌های آنان در میان روشنفکران نیز راه یافته است) گرفتار همین نگاه سطحی و ابتدایی گردیده و انتخاب امت را یگانه شیوه انعقاد خلافت در نظام فکری «خلافت انتخابی» انگاشته است.

لذا انتقاد این طیف به اهل سنت نیز تنها در همین نکته خلاصه می‌شود که چرا سنیان در طول تاریخ خلفا، به این مبنای فکری خود ملتزم نبوده و شرط انتخاب امت در انعقاد خلافت را رعایت نکرده‌اند. از این رو مشاهده می‌شود که این طیف -بیش از خود سنیان- بر شورا و بیعت (به عنوان شیوه انعقاد خلافت و تشکیل حکومت) تأکید می‌ورزند و در تکاپوی حل مشکلات اجرایی مشارکت دادن تک اعضای امت در انتخاب خلیفه می‌باشند.

حال آن‌که از آغاز، لغزش آنان به وادی سنی‌گرایی، به دلیل تلقی غلطشان از دستگاه فکری اهل سنت در خصوص شیوه انعقاد خلافت بوده است.

۱- خلافت انتخابی یعنی خلافتی که وظیفه به وجود آوردن آن، بر عهده امت است.

۲- «احراز انتخابی بودن حکومت» به معنای پذیرفتن چنین حکومتی به عنوان مصداق خارجی حکومتی است که وظیفه تشکیل آن بر عهده امت می‌باشد.

مشروعیت داشتن آن^۱ کافی بدانند؟^۲ چنانچه ابن تیمیه بدان تصریح کرده و می‌گوید:

«فَإِنَّ الْمَقْصُودَ مِنَ الْإِمَامَةِ إِنَّمَا يَحْصُلُ بِالْقُدْرَةِ وَالسُّلْطَانِ»^۳.

همانا هدف و مقصود از انعقاد امامت، با حصول قدرت و سیطره حاصل می‌گردد.^۴

یعنی برای انعقاد امامت و تحقق خلافت، به حصول شرایطی فراتر از وقوع سلطه و سیطره بر جامعه نیاز نمی‌باشد؛ چراکه از دیدگاه این مکتب، ماهیت خلافت منحصر در حکومت است و تحقق حکومت بستری فراخ‌تر از این را نمی‌طلبد. ابن تیمیه می‌گوید:

«قَالَ أَيْمَةُ السُّنَّةِ: مَنْ صَارَ لَهُ قُدْرَةٌ وَ سُلْطَانٌ أَنْ يَفْعَلَ بِهِمَا مَقْصُودَ الْوِلَايَةِ فَهُوَ مِنْ أَوْلَى الْأَمْرِ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِمْ»^۵
پیشوایان اهل سنت چنین گفته‌اند:

هرکس که قدرت و سیطره بیابد به گونه‌ای که بتواند به وسیله آن دو، هدف از به دست گرفتن حکومت را برآورده کند^۶، او از زمره اولی

۱ - از دیدگاه اهل سنت، حق حکومت از آن کسی است که صاحب سلطه و سیطره گردیده است.

۲ - محور قرار دادن قدرت و اصالت بخشیدن به آن، از ویژگی‌های دستگاه فکری اهل سنت در مبحث امامت و خلافت می‌باشد.

۳ - ابن تیمیه: منهاج السنه، ج ۱، ص ۱۴۱.

۴ - اهل سنت معتقداند: اصل در صحت انعقاد خلافت، حصول قدرت و سیطره است؛ لذا قدرت در این نظام فکری موضوعیت داشته و غایت محسوب می‌شود.

۵ - ابن تیمیه: منهاج السنه، ج ۱، ص ۱۴۱.

۶ - [از دیدگاه اهل سنت، شرط اصلی در انعقاد خلافت، تحقق سیطره‌های است که بتواند جامعه را از هرج و مرج حفظ نموده و مصالح عمومی امت را فراهم آورد.]

الامری است که خداوند دستور به اطاعت از آنان را داده است.^۱»

به عبارت دیگر، همین که (به هر شیوه و طریقی) موجبات به قدرت رسیدن فردی در جامعه فراهم شد و آن شخص بر امور جاری مملکت تسلط یافت، بستر لازم برای تحقق هدف خلافت - که تأمین مصالح و منافع عمومی امت بود - فراهم شده و غرض اصلی از واگذاری انتخاب امام و خلیفه به امت، حاصل گردیده است.

پس از این مرحله، وظیفه انتخاب امام و خلیفه از سایر افراد امت ساقط می شود و از این پس، دیگران در این زمینه تکلیفی ندارند.

قاضی عبدالجبار می گوید:

«وَإِنْ أَقَامَ بَعْضُ أَهْلِ الْخَلِّ وَالْعُقْدِ إِمَامًا سَقَطَ وَجُوبُ نَصْبِ

الإمام عَنِ الْبَاقِينَ... وَ قَدْ وَقَعَتِ الْكِفَايَةُ...^۲

اگر بعضی از اهل خَل و عقد^۳ فردی را به امامت منصوب کنند؛ وجوب نصب امام از دیگران ساقط می شود... [زیرا آنچه که] واجب کفایی^۴ است، تحقق یافته است.»

۱ - [از نظر اهل سنت، وجوب اطاعت از خلیفه ناشی از در اختیار گرفتن سیطره اجتماعی و قدرت سیاسی توسط او است.]

۲ - قاضی عبدالجبار: المغنی فی ابواب التوحید و العدل، ص ۳۰۳.

۳ - در نظام فکری اهل سنت، اهل خَل و عقد معنای تعریف شده و مشخصی ندارد و در واقع به کسانی گفته می شود که موجبات تحقق سلطه و سیطره فردی را بر جامعه فراهم می آورند. لذا می توان اهل خَل و عقد را به برخی از افراد امت - و لو یک نفر - معنا کرد.

جالب تر آن که وقتی فردی به خلافت رسید، آن گاه معلوم می شود که آن دسته از افرادی که او را به این قدرت رسانده اند و در سیطره یافتن وی بر جامعه مؤثر بوده اند، مصداق اهل خَل و عقداند!

۴ - [بنا به تصریح قاضی عبدالجبار، با تعیین خلیفه، وجوب نصب او از دیگران برداشته می شود؛ یعنی همین که به هر طریقی - و لو قهر و غلبه - خلافت برای فردی منعقد شد، دیگر وظیفه ای در این زمینه متوجه امت نمی باشد. لذا از نظر اهل سنت، وظیفه تعیین امام و خلیفه «واجب کفایی» محسوب می شود.]

اهل سنت معتقداند که:

هر شیوه و طریقی که به تحقق سلطه و سیطره بیانجامد،
یکی از راه‌های^۱ انعقاد خلافت محسوب می‌شود!

از آن جایی که در انعقاد امامت و خلافت و تحقق هدف آن، اصل بر حصول سلطه و سیطره بر امور جامعه می‌باشد؛ هر شیوه و روشی که چنین قدرت و استیلائی را برای یکی از افراد امت به ارمغان آورد، به عنوان یکی از راه‌های انعقاد خلافت انتخابی، مورد قبول قرار گرفته و خلافت حاصل شده از طریق آن «حکومت مورد انتخاب امت^۲» تلقی می‌شود.

۱ - نظام خلافت سنی‌ها، فاقد مبنا و ضابطه نهایی است؛ چرا که میانی کلامی «امامت و خلافت»

در این مکتب، با نظر به تاریخ خلفا تدوین یافته است.

۲ - یعنی حکومتی که امت موظف به تشکیل آن است.

بدین ترتیب معنای انتخاب امت این نیست که باید همه افراد امت در فراهم آوردن چنین بستری نقش و حضور فعال داشته باشند. بلکه اساساً در نظریه «خلافت انتخابی» چنین حضوری برای تشکیل «حکومت انتخابی» مورد نیاز نمی‌باشد. چنانچه جوینی می‌گوید:

«إِعْلَمُوا أَنَّهُ لَا يَشْتَرِطُ فِي عَقْدِ الْإِمَامَةِ الْإِجْمَاعُ، بَلْ تَنْعَقِدُ الْإِمَامَةَ وَإِنْ لَمْ تَجْمَعِ الْأُمَّةَ عَلَى عَقْدِهَا...
فَإِذَا لَمْ يَشْتَرِطِ الْإِجْمَاعُ فِي عَقْدِ الْإِمَامَةِ لَمْ يَثْبُتْ عَدَدٌ مَعْدُودٌ وَ لَا حَدٌّ مَحْدُودٌ، فَالْوَجْهُ الْحَكْمُ بِأَنَّ الْإِمَامَةَ تَنْعَقِدُ بِعَقْدِ وَاحِدٍ مِنْ أَهْلِ الْحَلِّ وَالْعَقْدِ»^۱

«بدانید که در عقد امامت اجماع شرط نمی‌باشد؛ بلکه حتی اگر تمام مردم بر آن اجماع نکرده باشند، امامت منعقد می‌گردد...
پس اگر اجماع شرط تحقق امامت نباشد، تعداد مشخص و محدوده معینی ثابت نمی‌شود.^۲ پس نتیجه این خواهد شد که امامت با نصب یکی از اهل حل و عقد منعقد می‌گردد.»

قاضی عبدالجبار می‌گوید:

«وَإِنْ أَقَامَ بَعْضُ أَهْلِ الْحَلِّ وَالْعَقْدِ إِمَاماً... وَ صَارَ مَنْ أَقَامُوهُ إِمَاماً... فَعَدَمُ مُبَايَعَةِ سَائِرِ أَفْرَادِ الْأُمَّةِ لَا يُؤَثِّرُ فِي انْعِقَادِ الْإِمَامَةِ؛ لِأَنَّ الْعَقْدَ تَمَّ بِمُجَرَّدِ مُبَايَعَةِ أَهْلِ الْحَلِّ وَالْعَقْدِ...^۳
«و اگر عده‌ای از اهل حل و عقد فردی را به امامت منصوب کنند...»

۱- جوینی: الارشاد الی قواطع الأدلة فی اصول الاعتقاد، ص ۴۲۴.

۲- [برای ثبوت امامت فرد، میزان خاصی در میان نخواهد بود.]

۳- قاضی عبدالجبار: المغنی فی ابواب التوحید و العدل، ص ۳۰۳.

آن شخص امام می‌گردد... و بیعت نکردن سایر مسلمانان خللی در امامت او پدید نمی‌آورد؛ زیرا امامت او به محض بیعتِ اهلِ خَلِّ و عقد کامل گردیده است.»

براساس چنین دیدگاهی، یکی از راه‌های شکل‌گیری خلافتِ انتخابی «قهر و غلبه» است.

چنانچه تفتازانی می‌گوید:

«و تَنْعَقِدُ الْأِمَامَةَ بِطُرُقٍ:

... وَ النَّالِثُ - وَ الْقَهْرُ وَ الْإِسْتِيلَاءُ، فَإِذَا مَاتَ الْإِمَامُ وَ تَصَدَّى لِلْإِمَامَةِ مَنْ يَسْتَجْمَعُ شَرَائِطُهَا مِنْ غَيْرِ بَيْعَةٍ وَ اسْتِخْلَافٍ وَ قَهَرٍ النَّاسَ بِشَوْكَتِهِ، اِنْعَقَدَتِ الْخِلَافَةُ لَهُ.^۱

امامت به راه‌های مختلفی منعقد می‌شود... راه سوم از طریق قهر و غلبه است؛ پس هرگاه امامی بمیرد و فردی که شرایط امامت را دارا است - بدون بیعت یا تعیین خلیفه قبلی - از طریق قهر و غلبه بر مردم سیطره و قدرت یابد، مقام جانشینی پیامبر برای او برقرار می‌شود.»

ابویعلی می‌گوید:

«وَ مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِمْ بِالسَّيْفِ، حَتَّى صَارَ خَلِيفَةً وَ سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يَبَيْتَ وَ لَا يَرَاهُ إِمَاماً...^۲

هرکس بر مردم با شمشیر مسلط شود و بر آنان حاکم گردد و امیرالمؤمنین خوانده شود؛ برای فردی که به خدا و روز قیامت معتقد است، جایز نخواهد بود که شب را به صبح برساند در حالی که آن فرد را امام نداند.»

۱ - تفتازانی: شرح المقاصد، جزء ۵، ص ۲۳۳.

۲ - ابویعلی: الاحکام السلطانیة، ص ۲۳.

اهل سنت معتقداند که:

امام و خلیفه می‌تواند ظالم و فاجر باشد!

بر اساس آنچه گذشت، تنها شرط مهم در خلیفه، لیاقت و کاردانی او در اداره امور مملکت می‌باشد و این قابلیت به گونه‌ای نیست که نتواند افراد متعددی را شامل گردد.

زیرا بر اساس این شرط، برتری خلیفه از دیگران لازم نبوده و نیازی نیست که خلیفه از فضایل اخلاقی، کمالات انسانی و حتی آگاهی کامل از تعالیم دینی برخوردار باشد.

چرا که هدف خلافت (یعنی تأمین مصالح عمومی امت) بدون وجود این اوصاف و ویژگی‌ها نیز برآورده می‌گردد.

قَلَّقَسْنَدِي مِي گويد:

«وَلَوْ كَانَ الْمُتَعَلِّبُ فَاسِقًا أَوْ جَاهِلًا اِنْعَقَدَتْ اِمَامَتُهُ»^۱

«حتی اگر آن فردی که بر دیگران سیطره و غلبه یافته فاسق یا جاهل باشد، امامتش منعقد و ثابت می‌گردد.»^۲

تفتازانی می‌گوید:

«وَلَا يَشْتَرِطُ أَنْ يَكُونَ هَاشِمِيًّا وَلَا مَعْصُومًا وَلَا أَفْضَلَ مَنْ يُؤَلِّي عَلَيْهِمْ... وَلَا يَنْعَزِلُ الْإِمَامُ بِالْفِسْقِ.»

لازم نیست که امام، هاشمی، معصوم و یا افضل از دیگران باشد و خلیفه به دلیل فسق [آلودگی به گناه] عزل نمی‌شود.»

او همچنین در ادامه همین مطلب، پس از تصریح دربارهٔ صحت خلافت فردی که از طریق قهر و غلبه به خلافت رسیده است؛ می‌گوید:

«اِنْعَقَدَتْ الْخِلَافَةُ لَهُ وَ كَذَا اِذَا كَانَ فَاسِقًا أَوْ جَاهِلًا عَلَيَّ الْاَظْهَرُ»^۳

خلافت برای او منعقد می‌گردد و همچنین -طبق نظری که به صواب نزدیک‌تر است- حتی اگر فاسق یا جاهل باشد.»

نَوَوِي مِي گويد:

«وَأَجْمَعَ أَهْلُ السُّنَّةِ أَنَّهُ لَا يَنْعَزِلُ السُّلْطَانُ بِالْفِسْقِ»^۴

اهل سنت اتفاق نظر دارند که خلیفه بر اثر ارتکاب گناهان از خلافت برکنار نمی‌شود.»

۱- قَلَّقَسْنَدِي: مَأْتَرِ الْاِتِّاقَةِ فِي مَعَالِمِ الْخِلَافَةِ، ج ۱، ص ۵۸.

۲- [از دیدگاه اهل سنت، خلیفه به فردی گفته می‌شود که صاحب قدرت و سیطره بر جامعه گردیده است؛ هرچند که این فرد، ظالم و جاهل و فاجر باشد.]

۳- تفتازانی: شرح المقاصد، جزء ۵، ص ۲۳۳.

۴- نَوَوِي: شرح صحيح مسلم، ج ۱۲، ص ۲۲۹.

باقلانی می‌گوید:

«وَلَا يَنْخَلَعُ الْإِمَامُ بِفِسْقِهِ وَظُلْمِهِ... وَ لَا يَجِبُ الْخُرُوجُ عَلَيْهِ»^۱

امام به دلیل ارتکاب گناهان و ستمکاری بر مردم^۲، از خلافت برکنار نمی‌شود و خروج و قیام علیه او جایز نمی‌باشد.^۳

۱- باقلانی: التمهید، ص ۱۸۱.

۲- [اهل سنت معتقداند: برای حفظ حکومت خلیفه، هر حکمی که تعطیل شود، بلاشکال است.]

۳- [از دیدگاه اهل سنت، محور اصلی خلافت «قدرت» است؛ یعنی هرکه به قدرت سیاسی دست

یافت، همو خلیفه است و خلافت او باید توجیه شده و قدرت او باید محفوظ بماند.

لذا اهل سنت معتقداند: در مقابل خلیفه نباید قیام کرد.]

اهل سنت معتقداند که:

مباحث امامت و خلافت جزء فروع دین (احکام) می باشد!

از آن جایی که در نظام فکری اهل سنت، نظریه تفویض حاکم بوده و لذا وظیفه تشکیل حکومت بر عهده امت نهاده شده است؛ تمامی مباحث امامت و خلافت، به نوعی با افعال مکلفین و احکام مربوط به وظایف و تکالیف آنان (یعنی علم فقه) مرتبط می گردد.

به عبارت دیگر از دیدگاه اهل سنت، مبحث امامت و خلافت یکی از شاخه های احکام فقهی (فروع دینی) و ناظر به افعال مکلفین می باشد و هیچ ربطی به عقاید دینی و زیربنای تشکیل دهنده دین مبین اسلام ندارد.

ایجی می‌گوید:

«لَيْسَتْ مِنْ أَصُولِ الدِّيَانَاتِ وَالْعَقَائِدِ، خِلَافاً لِلشَّيْعَةِ»^۱

این بحث بر خلاف نظر شیعه^۲، از جمله پایه‌های دین و اصول عقاید به شمار نمی‌آید.»

«هِيَ عِنْدَنَا مِنَ الْفُرُوعِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِأَفْعَالِ الْمُكَلَّفِينَ إِذْ نَصَبُ الْإِمَامِ عِنْدَنَا وَاجِبٌ عَلَى الْأُمَّةِ»^۳

بحث خلافت نزد ما از احکام فقهی و مربوط به افعال مکلفین است؛ زیرا از دیدگاه ما، انتخاب و نصب امام، از جمله اموری است که بر عهده امت می‌باشد.»

تفتازانی می‌گوید:

«... أَحْكَامُهُ فِي الْفُرُوعِ...»

لا نِزَاعَ فِي أَنَّ مَبَاحِثَ الْإِمَامَةِ يَعْلَمُ الْفُرُوعُ أَلَيْقُ وَ هِيَ أُمُورٌ كَلِيَّةٌ تَتَعَلَّقُ بِهَا مَصَالِحُ دِينِيَّةٌ وَ دُنْيَوِيَّةٌ لَا يَتَنَزَّحُ الْأَمْرُ إِلَّا بِحُصُولِهَا، فَيَقْصِدُ الشَّارِعُ تَخْصِيلَهَا فِي الْجُمْلَةِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَقْصِدَ حُصُولَهَا مِنْ كُلِّ أَحَدٍ.

وَ لَا خِفَاءَ فِي أَنَّ ذَلِكَ مِنَ الْأَحْكَامِ الْعَمَلِيَّةِ دُونَ الْإِعْتِقَادِيَّةِ وَ قَدْ

۱ - ایجی: المواقف، جزء ۸، ص ۳۴۴.

۲ - متکلمین اهل سنت فقط برای رد عقاید شیعه در این موضوع، بحث امامت را در علم کلام

وارد نموده‌اند؛ ایجی در ادامه مطلب فوق می‌نویسد:

«إِنَّمَا ذَكَرْنَا فِي عِلْمِ الْكَلَامِ تَأْسِياً بِمَنْ قَبْلُنَا إِذْ قَدْ خَرَبَتِ الْعَادَةُ مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ بِذِكْرِهَا فِي أَوَاخِرِ كُتُبِهِمْ. بَحْثُ إِمَامَتِهَا بِأَتَأْسِئُ بِهِ غَضَبًا لِمَنْ مَضَى مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ فِي تَأْسِئِهِمْ بِهَا فِي كُتُبِهِمْ. بِحُجَّتِهِمْ عَلَى الْإِسْلَامِ وَ عَلَى الْإِسْلَامِيِّينَ بِأَنَّهَا مِنْ أَسْوَاعِ الْكَلَامِ وَ عَلَى الْإِسْلَامِيِّينَ بِأَنَّهَا مِنْ أَسْوَاعِ الْكَلَامِ وَ عَلَى الْإِسْلَامِيِّينَ بِأَنَّهَا مِنْ أَسْوَاعِ الْكَلَامِ وَ عَلَى الْإِسْلَامِيِّينَ بِأَنَّهَا مِنْ أَسْوَاعِ الْكَلَامِ»

۳ - ایجی: المواقف، جزء ۸، ص ۳۴۴.

ذُكِرَ فِي كُتُبِنَا الْفِقْهِيَّةِ...^۱

«احکام امامت در فروع دین است... در این که مباحث امامت شایسته‌تر است که در فروع مطرح شود اختلافی وجود ندارد. و فروع اموری کلی هستند که مربوط به مصالح دینی و دنیوی می‌باشند؛ اموری که جامعه جز به این‌ها انتظام نمی‌یابد. لذا مقصود شارع آن است که این امور توسط عموم مردم تحصیل شده و به دست آیند؛ نه این که توسط هر شخصی (یکایک افراد) بدان عمل شده و اجرا گردد. پوشیده نیست که آن (امامت) از احکام عملی است و از امور اعتقادی نمی‌باشد؛ چنانچه در کتاب‌های فقهی ما نیز ذکر شده است.»

اهل سنت معتقداند که:

مباحث امامت و خلافت از فروع بی‌اهمیت می‌باشند!

اهل سنت نه تنها مبحث امامت و خلافت را از پایه‌های اصلی دین و اصول عقاید به شمار نمی‌آورند؛ بلکه در میان مسائل فقهی هم برای آن جایگاه والایی را در نظر نگرفته و آن را از فروع بی‌اهمیت می‌پندارند.

چنانچه ابو حامد غزالی می‌گوید:

«إِعْلَمَنَّ أَنَّ النَّظَرَ فِي الْإِمَامَةِ أَيْضاً لَيْسَ مِنَ الْمُهْمَاتِ وَ لَيْسَ أَيْضاً
مِنْ فَنِّ الْعُقُولَاتِ بَلْ مِنَ الْفِقْهِيَّاتِ»^۱

بدان که نظر کردن در مبحث امامت از مسائل مهم نیست و جزء علوم عقلی هم نمی‌باشد؛ بلکه از مسائل فقهی است.»

سیف‌الدین آمدی می‌گوید:

«إِعْلَمَ أَنَّ الْكَلَامَ فِي الْإِمَامَةِ لَيْسَ مِنْ أُصُولِ الدِّيَانَاتِ وَلَا مِنْ
الْأُمُورِ اللَّابُدِّيَّاتِ بِحَيْثُ لَا يَسَعُ لِلْمُكَلَّفِ الْإِعْرَاضُ عَنْهَا وَ
لَا الْجَهْلُ بِهَا.»^۱

بدان که سخن گفتن درباره امامت از اصول دین و جزء امور ضروری
نیست؛ به گونه‌ای که برای ترک گفتگو در آن راهی نباشد و یا ناآگاهی از
آن را عذری نباشد.^{۲، ۳}

۱ - آمدی: غایة المرام، ص ۳۶۳.

۲ - [لو براساس همین دیدگاه می‌گوید:

«فردی که از بحث امامت روی گردان می‌شود، امید به نجات او بیشتر است تا فردی که به مباحث

امامت می‌پردازد.»

(آمدی: غایة المرام، ص ۳۶۳)]

۳ - در فضای فکری اهل سنت، معرفت امام معنا ندارد؛ لذا در کتب اهل سنت احادیث «مَنْ مَاتَ وَ

لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ» تغییر یافته و لفظ «طاعة» و «نیغة» در ضمن آن گنجانده شده است.



گفتار دوم

تفسیرهای سنی‌گرایانه از امامت و ولایت

تجدیدنظرطلبان در عقاید شیعه معتقداند که:

امامت و ولایت به معنای حکومت است!

جریان‌های تجدیدنظرطلب در عقاید شیعه^۱، به دلیل تمایلی که به مباحث مرتبط با حکومت اسلامی دارند، به سادگی در دام عقاید انحرافی «خلافت انتخابی» افتاده‌اند.

نخستین ویژگی نظام فکری «خلافت انتخابی» که موجب شیفتگی^۲ تجدیدنظرطلبان نسبت به آن شده است، فرو کاستن مبحث امامت و ولایت به حکومت می‌باشد.

بدین ترتیب، تمامی آیات و روایات مربوط به مبحث ولایت و

۱- ر.ک: رسول جعفریان: جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران، ص ۳۵۰-۳۷۷.

۲- این شیفتگی، اصالت و خلوص اندیشه آنان را به شدت زیر سؤال می‌برد.

امامت، دستخوش یک تحریف معنوی زیان‌بار شده و تنها بر حکومت حمل می‌گردد.

چنانچه اظهار شده:

«در دین حنیف و مذهب شریف اسلام، موضوع امامت جز تصدی شغل

حکومت و زمامداری امور سیاسی و اجتماعی امت نیست.»^۱

«امامت که همان زمامداری و تَمَثُّبِیَّتِ امور سیاسی ملت اسلامی

است...»^۲

«مجری احکام اسلام همان مصداق اولوالامر است.»^۳

«حاکم اسلامی... اگر اجرای حکم اسلامی را بکند، مصداق اولوالامر

است.»^۴

«در قرآن از اولی الامر منکم و... سخن رفته که تنها در حوزه حکومت

معنا پیدا می‌کند.

در آثار اسلامی از امام که رئیس حکومت بشمار می‌آید و نیز وظایف

وی مکرر بحث شده است.»^۵

«نزاع شیعه و سنی که چند قرن ادامه یافته بر سر حکومت بوده

است.»^۶

۱ - حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج ۱، ص ۵۲.

۲ - همو: حکومت در اسلام، ج ۱، ص ۵۱.

۳ - سید اسدالله میراسلامی خارقانی: راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی (با مقدمه

سید محمود طالقانی)، ص ۲۸.

۴ - همو: راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی (با مقدمه سید محمود طالقانی)، ص ۱۰۱.

۵ - مصطفی حسینی طباطبایی: حکومت دینی و حکومت مردمی، ص ۱-۲.

۶ - همو: حکومت دینی و حکومت مردمی، ص ۲.

تجدیدنظرطلبان در عقاید شیعه معتقداند که:

امامت و ولایت (حکومت) منصبی انتخابی است!

علاقه شدید تجدیدنظرطلبان به حضور ائمت در صحنه حکومت اسلامی، دومین عامل لغزیدن این گروه می باشد.

چنانچه اظهار شده:

«ولایت و حکومتی که از طرف مردم! به زمامدار داده می شود اگر دارای شرائط اسلامی باشد هم حکومت خدائی! نامیده می شود، هم حکومت اسلامی، و هم حکومت مردمی و...»^۱

برداشت لایه ای و سطحی این افراد از نظریه «خلافت انتخابی» و انتخابی بودن حکومت، دلیل اصلی چنین لغزش هایی می باشد.

همان طور که در صفحات قبل خاطر نشان شد، نظریه انتخاب تنها به معنای «رها بودن امر امامت و خلافت و عدم هرگونه انتصابی در این زمینه از سوی خداوند» می باشد.^۱

فریبندگی لفظ «انتخاب» (که در واقع جهت نفی نص و نصب الهی در مبحث امامت و خلافت به کار گرفته شده است) موجب گردیده تا این اصل از سوی تجدیدنظرطلبان مورد توجه ویژه‌ای قرار گرفته و درباره آن اظهار شود:

«اختیار امر حکومت بعد از پیغمبر حتی در دست پیغمبر هم نیست بلکه در اختیار مردم است که هرکس را که خواهند برگزینند.»^۲

«اختیار و انتخاب امام حق خاص امت است.»^۳

«رئیس اجرائی مسلمین انتخابی است.»^۴

«انتخاب اولوالامر... از حتمیات تغییرناپذیر عموم مسلمین است.»^۵

«مسئولیت برپا داشتن حکومت قرآنی بر عهده همه مسلمانان است و... حاکم مسلمین از میان خود آنها با رأی جمهور مردم انتخاب می شود.»^۶

«امر خلافت، امر امامت و تعیین والی به دست مردم است.»^۷

«در محیط آزاد این مردم هستند که ولایت را به کسی می دهند و به حاکمیت او عینیت می بخشند... این نیروهای مردم هستند که به ولایت

۱- ر.ک: تعریف ابن خلدون و ابوالحسن اشعری.

۲- حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج ۱، ص ۱۲۹.

۳- همو: حکومت در اسلام، ج ۱، ص ۱۲۸.

۴- سید اسدالله میر اسلامی خارقانی: راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی (با مقدمه سید محمود طالقانی)، ص ۲۸.

۵- همو: راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی (با مقدمه سید محمود طالقانی)، ص ۲۹۰.

۶- مصطفی حسینی طباطبایی: مقاله مندرج در کتاب «دین و حکومت»، ص ۵۷۴.

۷- حسینعلی منتظری: مباحث فقهی حکومت اسلامی (ترجمه محمود صلواتی)، ج ۲، فصل ۴، دلایل صحت انعقاد خلافت با انتخاب مردم، ص ۲۹۹.

و حاکمیت امام تحقّق و عینیت می‌دهند.»^۱
«شخص منتخب مردم حقّ حاکمیت بر مردم را دارد.»^۲
«اسلام... امارت یا حکومت را به مردم می‌سپارد.»^۳

۱ - نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی: حکومت صالحان، ص ۶۸-۶۹.

۲ - همو: حکومت صالحان، ص ۲۰۰.

۳ - عبدالعلی بازرگان: شورا و بیعت، ص ۶۹.

تجدید نظر طلبان در عقاید شیعه معتقداند که:

تنها راه انعقاد امامت و ولایت (حکومت) شورا و بیعت است!

یکی دیگر از ویژگی‌های نظام فکری «خلافت انتخابی» که موجب شیفتگی تجدید نظر طلبان گردیده، مبحث شورا و بیعت می‌باشد. همان‌طور که ملاحظه فرمودید در نظام فکری «خلافت انتخابی»، جایگاه اصلی و واقعی شورا و بیعت بسیار محدودتر از برداشت‌های ساده‌انگارانه این گروه بوده و تنها شامل یکی از چندین راه انعقاد خلافت می‌باشد.

به عبارت دیگر، پایه‌گذاران «خلافت انتخابی»، شورا و بیعت را تنها راه انعقاد خلافت ندانسته و به هیچ روی دخالت مستقیم یا با واسطه تک تک افراد امت در برگزیدن خلیفه را لازم نمی‌دانند. در حالی که تمایل شدید تجدید نظر طلبان به مبحث شورا و بیعت موجب گردیده تا این گروه، ضمن پافشاری بر این اصل به عنوان تنها

راه انعقاد امامت و ولایت، به پاکسازی عقاید بنیان‌گزاران «نظریه انتخاب» از سایر راه‌های انعقاد خلافت نیز پرداخته و ضمن تأیید و پذیرش نظریه «خلافت انتخابی»، نقد خود بر نظام فکری اهل سنت^۱ را تنها در این نکته خلاصه نمایند که: چرا سنیان از پیاده نمودن این شیوه عدول کرده و به راه‌های دیگری روی آورده‌اند؟

چنانچه ابراز شده:

«طائفه اهل سنت بر خلاف اوامر الهی و سنت رسالت پناهی... در انتخاب! خلیفه رعایت شرایط لازم که در کتب و صحاح خود آنها هم این صفات برای خلیفه بیان شده است ننموده‌اند.»^۲

«و از مراجعه بکتاب و سنت که انتخاب! خلیفه و شخصیت حاکم باید تحت چه شرایط و واجد کدام صفات باشد تن زده و چشم پوشیده است.»^۳

«عموم فِرَق اسلامی در مسأله خلافت باشتباه رفته‌اند زیرا که آیه اولوالامر از روز اول فراموش شده و حق بود که این دو آیه اولوالامر را بعد از رحلت مقدسه عنوان کنند. هرکسی از اصحاب مصداق آیه بود او خلیفه می‌شد، و این رسم تا قیامت باقی بود و رئیس مسلمین انتخابی! قرآنی می‌شد.»^۴

«ریاست مسلمین انتخاب بحکم قرآن است باید کسی را انتخاب! نمایند که قرآن اوصاف او را بیان کرده... مسلمین باید مجری انتخاب! کنند که قرآن معین کرده...»

۱ - نظام فکری اهل سنت، از پایه‌گذاران اصلی و پیش‌تازان عمل به نظریه «خلافت انتخابی» می‌باشد.

۲ - حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج ۱، ص ۱۲۵.

۳ - همو: حکومت در اسلام، ج ۱، ص ۱۳۶.

۴ - سید اسدالله میراسلامی خارقانی: راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی (با مقدمه

سید محمود طالقانی)، ص ۴۲.

پس بنابراین از زمان معاویه تا حال تمام رؤسای اسلام بر خلاف نص قرآن متصدی حکمرانی شده...!^۱

درست به دلیل کثرفهمی از معنای «خلافت انتخابی» است که تجدیدنظر طلبان سعی در پاکسازی و اصلاح عقاید اهل سنت داشته و انتقادهای خود به سنیان را نیز به همین موضوع منحصر می‌کنند.

در حالی که آنچه تجدیدنظر طلبان بر آن انتقاد می‌کنند، به طور کامل با نظام فکری «خلافت انتخابی» سازگار و هماهنگ بوده و بر خلاف تصور آنان، نظام فکری اهل سنت در بحث امامت و خلافت، هرگز از نقصان و کاستی برخوردار نمی‌باشد و بدون حضور شورا و بیعت نیز به راه خود ادامه می‌دهد.

در مجموع می‌توان گفت:

تلقی غلط و برداشت التقاطی از دستگاه فکری «خلافت انتخابی» موجب گردیده تا این گروه، شورا و بیعت را تنها راه انعقاد امامت و ولایت بدانند؛ چنانچه اظهار شده:

«اصل مسئله خلافت بر طبق کتاب و سنت مبنی بر مشورت و انتخاب است.»^۲

«امر حکومت در اسلام... با مشورت و انتخاب است.»^۳

در حالی که طراحان نظام «امامت و خلافت (حکومت) انتخابی» به گونه‌ای است که چنین انحصاری را بر نمی‌تابد و لذا نقدی نیز بر نظام فکری اهل سنت (که عقاید خود در مبحث امامت را بر انتخاب

۱ - همو: راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی (با مقدمه سید محمود طالقانی)، ص ۱۰۱.

۲ - حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج ۱، ص ۱۲۱.

۳ - همو: حکومت در اسلام، ج ۱، ص ۱۱۱.

استوار کرده‌اند) وارد نمی‌باشد.

همان‌طور که ملاحظه فرمودید تجدیدنظرطلبان در عقاید شیعه تنها راه انعقاد امامت و ولایت (حکومت) را شورا و بیعت بر شمرده و بر آن تأکید ویژه‌ای ورزیده‌اند.

اما اینان نیز در نهایت، سایر راه‌های انعقاد خلافت (حکومت) را به گونه‌ای توجیه کرده و با توجه به اقتضائات حضور «عنصر انتخاب» در مبحث امامت، اظهار داشته‌اند:

«اما تسلط بر مردم با قلدری و زور، یا به شیوه ولایت عهدی و یا بیعت تنها بخش اندکی از مردم، ملاک حاکمیت نیست...»

البته همه اینها در صورتی است که غلبه با قدرت یا ولایت عهدی یا انتخاب عده‌ای محدود، رضایت جمیع امت با اختیار کامل را در بر نداشته باشد، اما اگر رضایت و نظر همه مردم با وی همراه باشد، در این مورد از مصادیق انتخاب امت است.^۱

۱ - حسینعلی منتظری: مبانی فقهی حکومت اسلامی (ترجمه محمود صلواتی)، ج ۲،

تجدیدنظر طلبان در عقاید شیعه معتقداند که:

شورا و بیعت منشأ مشروعیت امامت و ولایت (حکومت) است!

عدم درک عمیق و فهم دقیق این گروه از دستگاه فکری «خلافت انتخابی» موجب گردیده که نه تنها شورا و بیعت را یگانه راه تشکیل خلافت و حکومت اسلامی بدانند، بلکه پا را از این فراتر نهاده و مشروعیت آن را هم تنها به شورا و بیعت منوط گردانند؛ چنانچه ابراز شده:

«بحث در چگونگی استقرار نظام ولایت و امامت است... این امر جز از کانال شورا و بیعت مشروعیت! و مقبولیت پیدا نخواهد کرد.»^۱
«با مشورت و رأی عموم باید رئیس و رهبر حکومت انتخاب شود...
قرآن کریم از این راه مشروعیت! حکومت بلکه لزوم آن را در غیاب پیامبر(ص) نیز می‌رساند.»^۲

۱ - عبدالعلی بازرگان: شورا و بیعت، ص ۱۸.

۲ - مصطفی حسینی طباطبایی: حکومت دینی و حکومت مردمی، ص ۵.

«اصل مشورت در حکومت اسلامی یک اصل قطعی است و اگر همان طور که گفتیم حکومتی فاقد این اصل بود، شرعی! نمی باشد.»^۱
«اگر مردم با مشورت امام و ولی امر، شخص مورد قبولشان را برای امیری برگزینند تا زیر نظر و با راهنمایی آن حضرت به اداره دولت اسلامی بپردازد، مورد رضایت خداوند است.»^۲

«بیعت به عنوان یک حق از جانب رهبر بر مردم، به حکومت او مشروعیت! می بخشد.»^۳

«تا مردم با حاکم بیعت نکرده اند، فرمان او گردنگیرشان نمی گردد، اما همین که با او بیعت به حکمرانی کردند حکومت او بر ایشان مشروعیت! پیدا می کند و اطاعت از او شرعاً واجب می گردد.»^۴

«حقانیت حکومت اسلامی آن گاه مسجل می شود که مردم با آن بیعت کرده باشند.»^۵

این وام گرفتن از عقاید اهل سنت (یعنی همان گروهی که عقاید خود در بحث امامت را بر انتخاب استوار کرده اند)، در حالی مطرح می شود که توجه ویژه بنیان گذاران «خلافت انتخابی» به مبحث شورا و بیعت، از منظر و زاویه دیگری بوده و با تلقی تجدیدنظر طلبان از آن، فاصله ای ژرف دارد.

همان طور که می دانید:

بنیان گذاران «خلافت انتخابی» در مقابل نظریه نص و نصب الهی که مورد اعتقاد شیعه امامیه می باشد، قائل به صحّت نظریه تفویض اند.

۱ - محمّد جواد حجتی کرمانی: ماهنامه گزارش، شماره ۹۹، ص ۱۵.

۲ - عبدالکریم بی آزار شیرازی: سیمای امام متّقین، ج ۷، ص ۱۸.

۳ - محمّد واعظزاده خراسانی: فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی ۴ و ۵، ص ۱۷۲.

۴ - همو: فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی ۴ و ۵، ص ۱۷۱.

۵ - عبدالعلی بازرگان: شورا و بیعت، ص ۹۸.

یعنی معتقداند که:

خداوند متعال به مردم این اجازه و اختیار را داده است که برای خویش امامی را برگزینند که امورشان را به دست گیرد و متولی حکومت در جامعه آنها شود!

اینان جهت اثبات صحت نظریه تفویض و صدور چنین اجازه‌ای از جانب خدای متعال، به راه‌های گوناگونی چنگ زده‌اند که یکی از مهم‌ترین این شیوه‌ها، تأکید خاص بر مبحث شورا و بیعت و قلم فرسایی درباره جایگاه و اهمیت این دو مبحث در اسلام می‌باشد. به عبارت دیگر، پایه‌گذاران «خلافت انتخابی» منشأ مشروعیت امامت و خلافت (حکومت) را صحت نظریه تفویض می‌دانند و تأکید آنان بر مبحث شورا و بیعت، تنها به جهت اثبات درست بودن این نظریه می‌باشد و بس.

لذا، علیرغم همه تأکیدهایی که بر شورا و بیعت می‌ورزند، این دو مبحث، همچنان نزد آنان به عنوان یکی از راه‌های مختلف انعقاد خلافت مطرح بوده و در هنگام سخن گفتن از منشأ مشروعیت حکومت، تنها آن را دلیلی بر صحت نظریه تفویض می‌دانند.

به عبارت دیگر، اینان شورا و بیعت را تنها به عنوان قرینه و نشانه مهمی جهت صحیح بودن واگذاری انتخاب امام و خلیفه به امت برمی‌شمرند تا بدین طریق مشروعیت امامت و خلافت غیر منصوصه را اثبات نمایند؛ ولی پس از اتمام این استدلال، دیگر برای شکل‌گیری حکومتی که مشروعیتش را ثابت کرده‌اند، به شیوه معینی ملتزم و پای‌بند نمی‌باشند؛ زیرا:

ماهیت نظام «امامت و خلافت انتخابی» چنین انحصاری را در کیفیت شکل‌گیری حکومت بر نمی‌تابد.

در حالی که تجدیدنظرطلبان در عقاید شیعه می‌پندارند که شورا و بیعت یگانه راه شکل‌گیری امامت و ولایت (حکومت) می‌باشد.

دیدگاه‌های انحرافی فوق باعث گردیده تا تجدیدنظرطلبان، تمام سعی و تلاش خود را به تدارک شیوه‌های اجرای شورا و بیعت، جهت استقرار حکومت اختصاص دهند و مشکلات و موانع پیاده نمودن این طرح را با وام گرفتن از کارآیی «اهل خَل و عقد در نظام اهل سنت» برطرف سازند.

چرا که مشارکت یکایک اعضای امت در برگزیدن امام و خلیفه، همواره امکان‌پذیر نبوده و نظریه تجدیدنظرطلبان نمی‌تواند همه زمان‌ها و موقعیت‌ها - به ویژه قرون گذشته - را پوشش دهد. برخی از این تکاپوها بدین قرار است:

مرحله اول)

«طبیعی است برای انتخاب زمامدار که مهمترین و اصلی‌ترین امر جامعه است، نمی‌توان مستقیماً و در مرحله اول از توده مردم نظرخواهی کرد.

در این مورد برگزیدگان امت شخصی را برمی‌گزینند و مردم نیز در صورت توافق با نامزد پیشنهادی، با او بیعت می‌کنند و حکومت به این ترتیب تشکیل می‌گردد.»^۱

«در هر حال میان شورا و بیعت، تفاوتی معنایی وجود دارد. امام و

زامدار جامعه اسلامی حتماً لازم است برگزیده و محبوب اکثریت ملت باشد (بیعت)، اما این امر به این معنا نیست که در تشخیص و معرفی (کاندید) اکثریت مردم مستقیماً شرکت داشته باشند. پس شورا اختصاص به اهل نظر دارد.^۱

«در سیستم شورایی صاحب نظران اندیشمند و دست اندرکاران عالم (که نمایندگان و معتمدین مردم هستند) شخص واجد صلاحیتی را... برای ولایت امری جامعه انتخاب (یا کاندیدا) می‌کنند و توده مردم (در صورت موافقت) با شخص مورد نظر بیعت می‌نمایند... این همان نظام اکثریت است که به صورت دو مرحله‌ای به حکومت اسلامی مشروعیت! و مقبولیت می‌بخشد.»^۲

مرحله دوم)

«اینکه برخی ادعا نموده‌اند که اهل خَلّ و عقد باید رئیس حکومت مسلمین را تعیین کنند (نه عموم مسلمانان) در این‌جا محلّ بحث و گفتگو است زیرا اولاً اگر اهل خَلّ و عقد را جمهور مسلمانان انتخاب کنند، در این صورت همه در کار سیاست دخالت کرده‌اند جز آنکه تعیین حاکم به جای آنکه به صورت یک مرحله‌ای انجام گیرد، دو مرحله‌ای شده است.

ثانیاً تعیین رئیس حکومت بوسیله اهل خَلّ و عقد امری موقتی بوده نه دائمی... از آن‌جا که راهی به حضور همه مردم برای انتخاب نیست باید اهل خَلّ و عقد بدین کار اهتمام ورزند و این دستور برای زمانی بوده که گردآوری آراء عمومی امکان نداشته است نه امروز که این کار میسر شده...»^۳

۱ - همو: شورا و بیعت، ص ۱۴۱.

۲ - همو: شورا و بیعت، ص ۱۹.

۳ - مصطفی حسینی طباطبایی: حکومت دینی و حکومت مردمی، ص ۶-۷.

تبعات انحرافی این شبهه در مبحث حکومت علوی

نخستین نتیجه غلط

مفهوم بیعت در اظهارات فوق به «رأی اعتماد و حقّ انتخاب» تبدیل شده است!

چنانچه ابراز گردیده:

«بیعت بمعنای رأی اعتماد و انتخاب و رسمیت دادن به زمامداری کسی است که با او بیعت می‌کند.»^۱

در واقع می‌توان گفت:

چنین تبدیل و تغییری در مفهوم بیعت، ناشی از این دیدگاه غلط می‌باشد که بیعت را منشأ مشروعیت امامت و ولایت می‌انگارد.

در نتیجه:

نصّ و بیعت در واقع به دو پایه هم‌ارزش تبدیل می‌شوند که هر دو

۱ - نعمت الله صالحی نجف آبادی: حکومت صالحان، ص ۶۷.

در ایجاد حق حاکمیت امیرالمؤمنین علیه السلام نقش داشته و بدین ترتیب، بیعت با حیث ذات حکومت علوی مرتبط می‌شود و مثبت ولایت ایشان علیه السلام خواهد بود!

چنانچه اظهار شده:

«شخص منتخب مردم حق حاکمیت بر مردم را دارد.»^۱

دومین نتیجه غلط

وقتی بیعت به رأی اعتماد و حق انتخاب تبدیل گردید و در کنار نص، در ایجاد و شکل‌گیری حق حکومت علوی نقش آفرید؛ در نتیجه مفهوم نص غدیر هم تغییر کرده و به «تأیید الهی بر حق اولویت امیرالمؤمنین علیه السلام جهت تصدی حکومت» تبدیل می‌شود!

در نتیجه:

امامت از انتصابی بودن خارج شده و (به نوعی) «اکتسابی» می‌گردد و حضرت امیر علیه السلام نیز به شایسته‌ترین فردی تبدیل می‌شوند که خدای متعال لیاقت ایشان را به‌طور رسمی تأیید فرموده است!

چنانچه اظهار شده:

«هرچند مسلمین بعد از رحلت رسول اکرم برای تعیین خلیفه، حق تشکیل شورا داشته‌اند، اما ضروری و اصلح بوده اصل وصیت را هم در اجرای اصل شورا رعایت می‌کردند. اگر منظور از شورا رسیدن به حکم خدا و یافتن درست‌ترین راه است، چه کسی جز آورنده مکتب و بنیانگذار مذهب می‌تواند شایسته‌ترین را کاندیدا نماید؟... وصیت تکمیل‌کننده شورا است.»

۱ - نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی: حکومت صالحان، ص ۲۰۰.

هنگامی که مطلبی از ناحیه رسول الله توصیه گشته کار شورا از قبل آسان شده و راه آن روشن گردیده است.»^۱

«رسول محترم که می‌خواست شریعت اَقْوَم خود را از روز اول روی پایه‌ای قرار دهد که تا انقراض عالم محکم و مستحکم باشد، علی را که بتصدیق دوست و دشمن فرد اکمل و اَلَّتِیق و اعلم امت بود بعنوان نمونه حاکم و امام امت اسلام بیروان خود تأکید و سفارش فرمود تا... نمونه یک حاکم و امام را بنفس نفیس خود بدست مردم داده باشد. و بهمین جهت بود که در موارد بسیار از فضایل بیشمار علی(ع) پاره‌ای را عنوان کرد...»

در آخر بار مانند غدیر خم و امثال آن، جنابش را برای احراز مقام خلافت و امامت شایسته و لایق معرفی! می‌کرد.»^۲

سومین نتیجه غلط

وقتی بیعت به رأی اعتماد و حق انتخاب تغییر معنا پیدا کرد و دوشادوش نص، در ایجاد و شکل‌گیری حق حاکمیت علوی نقش آفرید؛ در نتیجه مفهوم مشروعیت هم دگرگون شده و به «لیاقت داشتن برای حاکم شدن» تبدیل می‌شود! که این لیاقت نیز از سوی امت سنجیده می‌گردد!^۳

چنانچه ابراز شده:

«یک رهبر و زمامدار اسلامی، هم باید مشروعیت داشته باشد، هم مقبولیت. مشروعیت او در رابطه با اصول و معیارهای مکتب سنجیده

۱ - عبدالعلی بازرگان: شورا و بیعت، ص ۸۲-۸۳.

۲ - حیدرعلی قلمداران: حکومت در اسلام، ج ۱، ص ۱۲۳.

۳ - در این نظام فکری، احراز وجود این لیاقت با شورا است و نص تنها کار شورا را ساده‌تر

می‌گرداند؟!

می شود و...»^۱

«خلافت... حقّ عموم است که باید با مشورت مسلمین به شخصی که لایق این کار است واگذار شود.»^۲

«حکم خدا و اسلام این است که مردم باید لایقترها را انتخاب کنند و به ولایت و حکومت برسانند... مردم باید فردی را که دارای ارزشهای الهی است بعنوان لایقترین رهبر انتخاب کنند.»^۳

۱ - عبدالعلی بازرگان: شورا و بیعت، ص ۹۸.

۲ - حیدرعلی قلمداران: حکومت در اسلام، ج ۱، ص ۱۶۲.

۳ - نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی: حکومت صالحان، ص ۷۷.

تبیین جایگاه بیعت در نظام امامت انتصابی

«بیعت در امر ولایت و اطاعت و جهاد هیچ ارزش تشریحی ندارد [یعنی منشأ مشروعیت نمی‌باشد] و بر اساس این نظریه ارزش بیعت فقط در این منحصر می‌شود که مکلف را به فرمانبرداری از ولی امری که ولایتش بر مسلمانان ثابت شده است و به جنگ و جهادی که خداوند با فرماندهی و امارت ولی امر بر بندگانش واجب کرده است، ملزم می‌سازد و بر آن تأکید می‌کند.

بر اساس این نظریه بیعت برای هیچ کس ولایتی پدید نمی‌آورد و ثابت نمی‌کند و به اعتقاد من این برترین نظر فقهی در این باره است.

پیامبر در چهار جا از مسلمانان خواست با او بیعت کنند:
در عقبه اولی، در عقبه ثانی، در بیعت رضوان در زیر درخت و

در روز غدیر خم.

بیعت نخست بیعت دعوت بود و بیعت دوم و آخر بیعت به امارت او و وصی بعد از او بود و بیعت سوم بیعت بر جهاد. بنابراین سه نوع بیعت در زمان رسول خدا ﷺ صورت گرفت و در هیچ یک، بیعت کردن سبب فقهی برای حکم به واجب بودن اطاعت و سر سپردن به دعوت و ولایت و تن دادن به جهاد نبود.

زیرا که پذیرفتن دعوت پیامبر به حکم عقل واجب است و دفاع از دعوتش نیز به حکم عقل و شرع واجب است و اطاعت از رسول خدا و التزام به امارت و رهبری او در جنگ و صلح به حکم شرع واجب است. لذا پذیرفتن دعوت پیامبر و دفاع و حمایت از آن و اطاعت از رسول خدا ﷺ و جهاد در راه دعوت، بدون این بیعت‌ها نیز بر مسلمانان واجب بود.

بنابراین بیعت در مسئله امامت و ولایت ارزش فقهی [مشروعیت بخشی] ندارد؛ بلکه فقط وسیله و شیوه‌ای است تا ارتباط مردم با ولایت را بیشتر و مستحکم‌تر سازد.^۱

۱ - استاد محمّد مهدی آصفی: واژه ماندگار (ترجمه حسن شانه‌چی)، ص ۸۵-۸۶؛ همو: مدخل

الی دراسة نصّ الغدير، ص ۷۲-۷۳.

خاتمه

آسیب‌شناسی ولایت و هشدار حضرت زهرا علیها السلام درباره آغاز انحراف در عقیده به امامت

این فصل را با اشاره به دو فراز از سخنان حضرت زهرا علیها السلام به پایان

می‌بریم.

آن‌گاه که گروهی دروغ‌پرداز، کتمان حقیقت کردند و نسلی را با حق‌ستیزی خود به سوی آتش سوق دادند؛ صدیقه طاهره علیها السلام در مواجهه با این انحراف فرمودند:

«وَأَعَجِبَا أَنْسَيْتُمْ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ؟^۱»

شگفتا! آیا روز غدیر را فراموش کرده‌اید؟»

همچنین آن حضرت علیها السلام در پاسخ به عذرتراشی مردمان

خیانت‌پیشه فرمودند:

«وَأَهْلُ تَرَكَ أَبِي يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ لِأَحَدٍ عُدْرًا؟^۲»

آیا پدرم در روز غدیر برای شما عذری باقی نهاد؟»

۱ - محمدباقر انصاری: چهارده قرن با غدیر، ص ۳۶؛ به نقل از: مجلسی: بحار الانوار، ج ۳۶،

ص ۲۵۳.

۲ - همان منبع، ص ۳۷؛ به نقل از: صدوق: خصال، ص ۱۷۳.